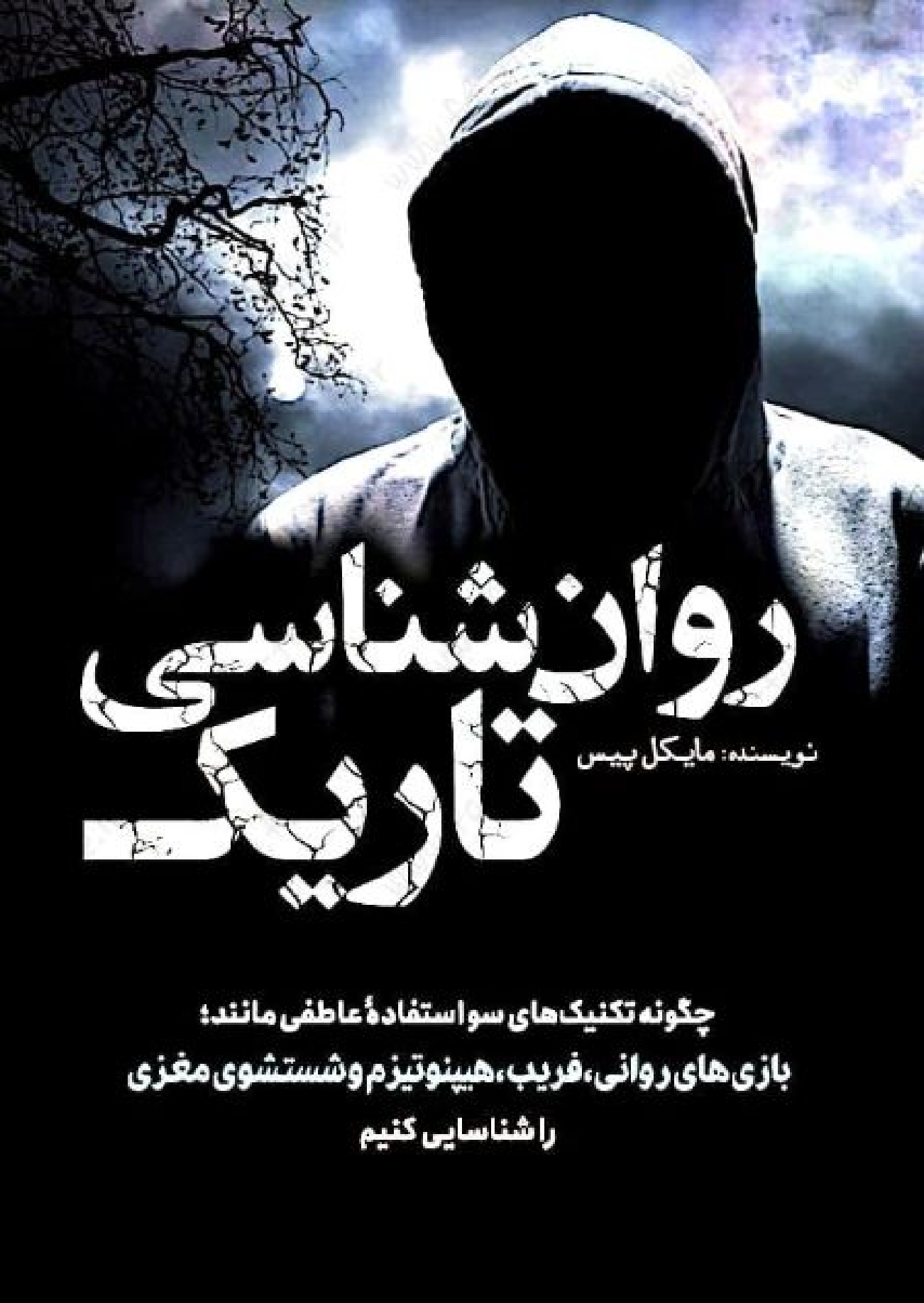


دانلود
کتاب



روانشناسی تاریک

نویسنده : مایکل پیس



روانشناسی تاریک

نویسنده: مایکل پیس

چگونه تکنیک‌های سوءاستفادهٔ عاطفی مانند:
بازی‌های روانی، فریب، هیپنوتیزم و شستشوی مغزی
را شناسایی کنیم

روانشناسی تاریک

در این کتاب، نحوه تشخیص و اجتناب از موقعیت‌هایی که در آنها دستکاری پنهان عاطفی، اغوای تاریک، کنترل ذهنی نامحسوس، بازی‌های روانی، فریب، هیپنوتیزم، شستشوی مغزی و سایر ترفندهایی از این دست صورت می‌گیرد را می‌آموزید و نحوه محافظت از خود و عزیزانتان در برابر این ترفندها را فرامی‌گیرید.

مایکل پیس

فهرست

مقدمه. به قدرتمندترین کتاب روان‌شناسی جهان خوش آمدید

روان‌شناسی تاریک چیست؟

چرا باید نسبت به روان‌شناسی تاریک آگاهی داشته باشید؟

قدرت زیاد، مسئولیت زیادی هم به همراه خواهد داشت

فصل اول. سوءاستفادهٔ پنهان عاطفی

سوءاستفادهٔ پنهان عاطفی چیست؟

بسترهای زمینه‌ساز سوءاستفادهٔ پنهان عاطفی

ترندهای سوءاستفادهٔ عاطفی

بمباران عاطفی

تکنیک تقویت در «سوءاستفادهٔ پنهان عاطفی»

انکار واقعیت

فصل دوم. جنبهٔ تاریک ترغیب

ترغیب منفی

DNA ترغیب منفی

آشکار کردن ماهیت ترغیب‌گران منفی

ترندهای ترغیب منفی

ترفند دام گسترده (حقهٔ بلندمدت)

شیوهٔ تدریجی

مخفی کردن اهداف واقعی

سؤالات جهت‌دار

قانون انتقال حالت روحی

فصل سوم. کنترل ذهنی نامحسوس

همهٔ کنترل‌های ذهنی نامحسوس نیستند

تکنیک‌های کنترل نامحسوس ذهن

به دام انداختن افراد متزلزل

محدود کردن انتخاب

رسانه‌ها و کنترل تصویری ذهن
رسانه‌ها و کنترل شنیداری ذهن
فصل چهارم. بازی‌های روانی
آیا بازی‌های روانی همیشه جنبه منفی دارند؟
انگیزه پنهان در بازی‌های روانی
لیست بازی‌های روانی در روان‌شناسی تاریک
بازی تهدید
تهدید به جدایی
بازی دست‌نیافتنی
فصل پنجم. فریب
آیا فریب در دسته روان‌شناسی تاریک قرار دارد؟
ابعاد مختلف فریب
مباحث فریبنده
تکنیک‌های فریبنده
فصل ششم. هیپنوتیزم
هیپنوتیزم حقیقت دارد
تکنیک‌های هیپنوتیزم
پیشنهاد می‌تواند غیر کلامی باشد
قربانیان آسیب‌پذیر
NLP
تکنیک لنگر انداختن
برنامه‌نویسی مجدد
پیمایش آینده
فصل هفتم. شستشوی مغزی
آیا شما درباره شستشوی مغزی، شستشوی مغزی شده‌اید؟
زمینه‌های شستشوی مغزی
فرآیند شستشوی مغزی
تأثیر شستشوی مغزی

فصل هشتم. سه گانه تاریک

سه گانه تاریک چیست؟ شناخت تثلیث نامقدس

ماکیاولیسم چیست؟

جامعه ستیزی چیست؟

خودشیفتگی چیست؟

زمینه های بستر ساز سه گانه تاریک

اقدامات ماکیاولیایی

اقدامات جامعه ستیزانه

اقدامات مبنی بر خودشیفتگی

دیگر آزاری

فصل نهم. اغوا در روان شناسی تاریک

تمایلات شیطانی

کاربرد اغواگری در روان شناسی تاریک چیست؟

آیا استفاده از تکنیک اغوای تاریک کاری اهریمنی است؟

نقطه آغاز اغواگری

تکنیک های اغوا

فصل دهم. مطالعات موردی

اظهارات نهایی تد باندی

حقایق

شناخت و پیوندهایی به روان شناسی تاریک

هیتلر، ماکیاولی مدرن

شناخت و پیوندهایی به روان شناسی تاریک

شستشوی مغزی - تروریست ها چگونه ذهن افراد را کنترل

می کنند

شناخت و پیوندهایی به روان شناسی تاریک

جادوی سیاه راسپوتین یا روان شناسی تاریک؟

شناخت و پیوندهایی به روان شناسی تاریک

سازمان سیا از شما می‌خواهد که مردم را بکشید - ام. کی.
اولترا

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک
اسرار روان‌شناسی کلاه‌برداران

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک
جامعه‌ستیزان مقدس‌نما

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک
چگونه یک مظنون به قتل کوکائینی، تکنیک NLP را ابداع
کرد

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک
افشای روش‌های کنترل ذهنی فرقه‌ها

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک
نتیجه‌گیری. آیا نوری در انتهای مسیر دیده می‌شود؟

سپر یا شمشیر؟
نمایه

مقدمه

به قدرتمندترین کتاب روان‌شناسی جهان خوش آمدید

روان‌شناسی تاریک چیست؟

بارها شنیده‌ایم که گفته‌اند «دانایی توانایی است»؛ اگر دانایی توانایی محسوب می‌شود، پس می‌توان به این نتیجه رسید که آگاهی نسبت به علم روان‌شناسی، معادل برخورداری از قدرتی فوق‌العاده است. روان‌شناسی، که از آن به‌عنوان علم آگاهی از ساختار ذهنی انسان و نحوه عملکرد آن یاد می‌شود، موضوعی اساسی جهت شناخت بشریت است. روان‌شناسی زیربنای همه چیز است؛ از تبلیغات گرفته تا بهره‌های مالی، از جرم و جنایت گرفته تا مذهب و درنهایت از عشق گرفته تا نفرت. کسی که به علم روان‌شناسی آگاهی دارد کلید اصلی جهت نفوذ بر دیگران را یافته است؛ کلیدی که هرکسی قدرت دستیابی به آن را ندارد.

کسب دانش روان‌شناسی، مثل دستیابی به پیچیده‌ترین اسرار نهان بشریت، غالباً کار دشواری است. دانش روان‌شناسی در اعماق صفحات کتاب‌ها و مجلات گوناگون مدفون شده و دور از دسترس عموم مانده است؛ بنابراین، تبدیل این اطلاعات ارزشمند به شکلی سودمند جهت استفاده عموم نیازمند کاوش در کتاب‌ها و مجلات بی‌شمار و جدا کردن موارد مفید از غیرمفید است. اما خبر خوب برای شما این است که این فرایند انجام گرفته و شما اکنون در حال خواندن گزیده‌ای از بهترین و قدرتمندترین اصول در دنیای روان‌شناسی هستید. برای استفاده از این کتاب به دانش و توانایی خاصی نیاز ندارید و فقط اندکی تمایل به یادگیری و تأمل در مطالب، شما را قادر می‌سازد که این دانش ارزشمند را در زندگی شخصی خود به کار ببرید.

کتابی که اکنون در دست دارید بینشی عظیم در مورد جهانی پنهان ارائه می‌دهد که تنها تعداد کمی از مردم از وجود آن آگاهی دارند و تعداد کمتری قادر به درک آن هستند؛ «دنیای روان‌شناسی تاریک». برخی از تکنیک‌هایی که در این کتاب می‌خوانید روش‌های به کار گرفته شده توسط تأثیرگذارترین افراد تاریخ است. شما اکنون بلیت ورود به دنیای پیچیده‌ترین ذهن‌های تاریخ بشریت و کنکاش در آن‌ها را در دست دارید؛ اشخاصی که با ابداعات ذهنی خود تغییرات عظیمی ایجاد کرده‌اند.

کتاب پیش رو نه تنها بینشی عظیم در باب دنیای اسرارآمیز روان‌شناسی به شما ارائه می‌دهد، بلکه نحوه تشخیص و گریز از این تکنیک‌ها را به شما می‌آموزد.

البته این تمام ماجرا نیست. در طول کتاب، مواردی به عنوان مثال ارائه می‌شود تا به کمک آن‌ها بتوانید از تکنیک‌هایی که توسط شخصیت‌های شناخته شده تاریخی استفاده شده آگاهی بیشتری به دست بیاورید.

چرا باید نسبت به روان‌شناسی تاریک آگاهی داشته باشید؟

تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک امروزه در سرتاسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرند. شاید شما این واقعیت را دوست نداشته باشید، اما نمی‌توانید آن را تغییر دهید. بنابراین، یک انتخاب دارید؛ یا قدرت روان‌شناسی تاریک را نادیده بگیرید و این خطر را بپذیرید که قربانی بعدی اشخاصی باشید که به این تکنیک‌ها تسلط کافی دارند و یا کنترل شرایط را در دست بگیرید و بیاموزید که چگونه از خود و افرادی که به آن‌ها علاقه‌مندید در برابر اشخاصی که با ترفندهای بی‌رحمانه قصد استثمار روانی و آسیب رساندن به شما را دارند محافظت کنید.

درک روان‌شناسی تاریک تنها یک اقدام دفاعی نیست، بلکه در دل آن ایده‌ها و اصولی پنهان شده که می‌تواند به شما کمک کند تا با تشخیص به موقع افرادِ سوءاستفاده‌گر در دام آن‌ها نیفتید و در زندگی شخصی و شغلی خود به پیشرفت‌های چشمگیری دست یابید. امیدوارم متوجه منظور من شده باشید. قرار نیست با استفاده از ترفندهای روان‌شناسی تاریک به یک جامعه‌ستیز تبدیل شوید؛ اما به کمک آن می‌توانید در رویارویی با مشکلات زندگی روزمره با قدرت بیشتری وارد عمل شوید.

قدرت زیاد، مسئولیت زیادی هم به همراه خواهد داشت

نحوه استفاده از این کتاب به خود شما بستگی دارد. شناخت این ترفندها می‌تواند همچون سپری قدرتمند جهت محافظت از شما در برابر مشکلات عمل کند. ایده‌ها و مثال‌های موجود در این صفحات ابزاری هستند که به سادگی می‌توانید از آن‌ها برای محافظت از خود و عزیزانتان استفاده کنید.

صفحات این کتاب برای تضعیف روح و روان شما طراحی نشده است. زمانی که پا به دنیای پررمز و راز روان‌شناسی تاریک می‌گذارید، دیگر هرگز امکان بازگشت به زندگی قبلی میسر نخواهد شد؛ چراکه به درکی از طبیعت انسان دست می‌یابید که تعداد معدودی از انسان‌ها در طول تاریخ به آن دست یافته‌اند. بنابراین، در شروع ماجرا لازم است به شما یادآوری کنم که قدرت زیاد، مسئولیت زیادی هم به همراه خواهد داشت.

فصل اول

سوءاستفاده پنهان عاطفی

سوءاستفاده پنهان عاطفی چیست؟

اینکه اولین فصل این کتاب با عنوان «سوءاستفاده پنهان عاطفی»^۱ یا CEM آغاز شده، امری اتفاقی نیست. در اکثر تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک از این ترفند در اشکال گوناگون استفاده می‌شود. با کسب اطلاعات بیشتر در مورد دنیای روان‌شناسی تاریک و اشکال گوناگون آن به‌زودی این توانایی را به دست می‌آورید که هنگام مواجهه با علائم CEM به‌سرعت آن را تشخیص دهید. در واقع، تسلط کامل بر نشانه‌های CEM اولین گام اساسی جهت ورود به دنیای پیچیده روان‌شناسی تاریک محسوب می‌شود.

«سوءاستفاده پنهان عاطفی» تلاشی است جهت تسلط کامل بر افکار و احساسات دیگران. این امر با چنان ظرافتی انجام می‌شود که کوچک‌ترین شک و گمانی مبنی بر مورد سوءاستفاده قرار گرفتن در شخص مورد نظر ایجاد نمی‌کند. بررسی و تحلیل جزء به جزء سه واژه تشکیل‌دهنده این تکنیک، اساسی‌ترین اقدام جهت مقابله با این ترفند در مرحله شکل‌گیری ایده اولیه آن است.

پنهان‌کاری به روشی گفته می‌شود که برخی از کاربران را قادر می‌سازد که به وسیله آن، اهداف و ماهیت واقعی اقدامات خود را مخفی نگه دارند. البته همه دست‌کاری‌های عاطفی و تأثیرات منفی آن را نمی‌توان تحت عنوان پنهان‌کاری دسته‌بندی کرد، اما نباید این مسئله را نادیده بگیریم که اکثر قربانیان سوءاستفاده‌های عاطفی معمولاً نسبت به این موضوع که مورد دست‌کاری عاطفی قرار گرفته‌اند بی‌اطلاع هستند و حتی نمی‌توانند انگیزه اصلی فرد مورد نظر را حدس بزنند. بنابراین، عملکرد CEM در روان‌شناسی

تاریک به مثابه بمب مخفی‌ای است که امکان شناسایی و خنثی کردن آن، تا قبل از وقوع حادثه، بسیار دشوار است. نحوه عملکرد اشخاص در موقعیت‌های گوناگون، اعتقادات و قدرت اراده هر فرد از نقاطی است که از چشمان تیزبین کلاه‌برداران عاطفی دور نمی‌ماند. اما جنبه عاطفی CEM و یا «سوءاستفاده پنهان عاطفی»، کانون اصلی تمرکز کاربران این حوزه به شمار می‌رود؛ چرا که آنان به این حقیقت آگاهی دارند که عواطف هر فرد کلید اصلی برای نفوذ بر دیگر جنبه‌های شخصیتی او محسوب می‌شود، بنابراین، دست‌کاری احساسات عاطفی هر شخص همانند بریدن رگ گردن اوست. آن‌ها به خوبی می‌دانند که اگر شخصی بر احساسات عاطفی خود تسلط داشته باشد به این معناست که کنترل کاملی بر دیگر جنبه‌های شخصیتی خود دارد.

در نهایت می‌رسیم به بررسی آخرین قطعه معما یعنی خود کلمه «سوءاستفاده». یکسان پنداشتن «تأثیر گذاشتن» با «سوءاستفاده کردن» از جمله اشتباهات رایج است. این دو هیچ شباهتی به یکدیگر ندارند. سوءاستفاده اشاره به فرایندی پنهان دارد که در آن، تأثیرگذاری خارج از آگاهی فرد تحت کنترل انجام می‌پذیرد. با بررسی بیشتر انگیزه پنهان شخصی که می‌خواهد شما را تحت تأثیر قرار دهد و شخصی که قصد سوءاستفاده عاطفی از شما دارد می‌توانید به درک بهتری از تفاوت‌های عمده این دو عمل برسید. به بیانی دیگر، انگیزه شخصی که قصد سوءاستفاده عاطفی از شما را دارد با انگیزه کسی که قصد تحت تأثیر قرار دادن شما را دارد به کلی متفاوت است.

کسی که با انگیزه تأثیرگذاری آمده با خود می‌گوید: «من می‌خواهم به شما کمک کنم تا تصمیماتی بگیرید که نتیجه بهتری به همراه داشته باشد.» درحالی که شخص

سوءاستفاده‌گر با این ذهنیت آمده: «من می‌خواهم مخفیانه شما را کنترل کنم تا کاری انجام دهید که به نفع خودم باشد.» بنابراین، درک انگیزه پنهان در پس رفتار هر شخص می‌تواند کمک بزرگی برای تشخیص افراد تأثیرگذار از سوءاستفاده‌گران عاطفی باشد.

اکنون که شما به یک نمای کلی از «سوءاستفاده پنهان عاطفی» دست یافتید و می‌دانید چه تفاوتی میان تأثیرگذاری و سعی در کنترل و دست‌کاری احساسات دیگران وجود دارد، می‌توانیم ویژگی‌های اصلی شخصیت‌های سوءاستفاده‌گر را تشخیص دهیم و موقعیت‌هایی را که در آن احتمال وقوع دست‌کاری عاطفی زیاد است مورد بررسی قرار دهیم.

بسترهای زمینه‌ساز سوءاستفاده پنهان عاطفی

به‌طور کلی، چهار سناریوی اصلی جهت وقوع «سوءاستفاده پنهان عاطفی» وجود دارد. به بیان دیگر، زندگی حرفه‌ای، شخصی، احساسی و خانوادگی عرصه‌هایی هستند که در آن‌ها امکان وقوع «سوءاستفاده پنهان عاطفی» بسیار بالاست. در این میان، می‌توان از سوءاستفاده‌های احساسی به‌عنوان رایج‌ترین و کشنده‌ترین سناریوی موجود نام برد. البته گونه‌های خفیف‌تری از CEM را تقریباً در هر جایی می‌توان یافت، اما وقتی مفهوم اصلی و کاربردهای عملی این فرایند را درک کردید، فارغ از اینکه در چه موقعیتی قرار دارید، می‌توانید به‌راحتی از خود در برابر آسیب‌های احتمالی آن محافظت کنید.

همان‌طور که سناریوهای مختلفی وجود دارد که در آن‌ها «سوءاستفاده پنهان عاطفی» رخ می‌دهد، انواع متداولی از افراد نیز وجود دارند که تأمل در رفتار آن‌ها جهت شناسایی ترفندهای به‌کارگرفته‌شده در CEM بسیار سودمند است؛ چراکه هریک از این افراد به شیوه خود از این ترفندها برای

دست‌کاری احساسی دیگران استفاده می‌کنند. اینکه بتوانید تئوری CEM را به معنای حقیقی آن درک کنید و نمونه‌های بارز آن را در زندگی واقعی خود شناسایی کنید مستلزم دستیابی به درکی جامع از این مفهوم است.

یک همسر کنترل‌گر، تصویرگر یک تیپ شخصیتی رایج بر مبنای اصول موردبحث در CEM است. اگر شخصی که در یک رابطه احساسی قرار گرفته متوجه شود که همسرش به وضوح در تلاش است تا او را کنترل کند، به تدریج دچار حس انزجار می‌شود و به دنبال یافتن راهی جهت خارج شدن از شرایط موجود می‌باشد. به همین دلیل است که بسیاری از همسران کنترل‌گر، نفوذ خود را به مخفی‌ترین شکل ممکن اعمال می‌کنند. به این ترتیب، شریک عاطفی آن‌ها بدون اینکه هرگز متوجه شود در چه شرایطی قرار گرفته، قربانی بی‌چون و چرای «سوءاستفاده پنهان عاطفی» می‌شود. این مسئله شخص کنترل‌گر را قادر می‌سازد که قدرت اعمال نفوذ دلخواه خود را بدون ترس از لو رفتن و از دست دادن شریک زندگی خود حفظ کند و گسترش دهد.

شخصی که هر یک از ما در روابطمان از او به عنوان «دوست» یاد می‌کنیم گاهی ممکن است برای رسیدن به اهداف خود در رابطه، از تکنیک CEM استفاده کند. در این زمینه خاص، یکی از متداول‌ترین انواع سوءاستفاده‌گرها اشخاصی هستند که به طور پنهانی احساس گناه، همدردی و تعهد نسبت به خود را به شخص مورد نظرشان القاء می‌کنند. دوستی که از این طریق مورد باج‌خواهی عاطفی قرار می‌گیرد قادر به تشخیص این مسئله نیست که تا چه حد تحت تأثیر دوست خود قرار دارد. آن‌ها هرگز قادر به تشریح این مسئله نیستند که چرا چنین رفتار و احساسی نسبت به «دوست» خود و یا همان سوءاستفاده‌گر دارند.

محیط کاری از دیگر بسترهای زمینه‌ساز برای «سوءاستفاده پنهان عاطفی» است. افراد بی‌شماری هستند که تجربه کار با رئیس یا هر شخص مقتدر دیگری را دارند که به نظر می‌رسد حس گناه، ترس یا احساس وظیفه مرموزی را در آنها ایجاد کرده است. افرادی که از این طریق مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند هرگز نمی‌توانند دلیل وجود این احساسات را درک کنند و تشخیص دهند که این احساسات از کجا نشأت گرفته‌اند.

محیط خانوادگی یکی از چالش‌برانگیزترین فضاها در جهان محسوب می‌شود که فرد را اسیر ترفندهای CEM می‌کند. سوءاستفاده‌گر ماهری که قادر به یافتن قربانی در محیط خانوادگی خود باشد، به سبب میزان نفوذی که می‌تواند اعمال کند بسیار خطرناک است. این امر از این واقعیت ناشی می‌شود که CEM یک تکنیک بسیار کارساز است و حتی در مواقعی که سوءاستفاده‌گر و قربانی ارتباط عمیقی با یکدیگر نداشته باشند، این تکنیک به راحتی عمل می‌کند. حالا بیایید موقعیتی را در نظر بگیریم که رابطه خونی به حلقه اتصال ما اضافه شود، در این شرایط، سطح کنترل و نفوذ می‌تواند به طور تصاعدی افزایش یابد.

چرا شرایط خانوادگی برای استفاده از CEM بسیار مناسب است؟ به زبان ساده، مردم همیشه احساس می‌کنند که یک وظیفه اجتماعی برای کمک به افراد خانواده خود دارند و به هر دری می‌زنند تا اطمینان حاصل کنند که نیازهای آنها برآورده می‌شود.

وقتی این احساس حمایت و مسئولیت نسبت به اعضای خانواده به میزان تأثیرپذیری افراد از خانواده افزوده شود، زمینه مناسبی برای «سوءاستفاده پنهان عاطفی» مهیا می‌شود که نتیجه آن یک قربانی بسیار انعطاف‌پذیر است.

چگونه سوءاستفاده‌گران عاطفی می‌توانند چنین سطوح کنترلی را بر قربانیان خود القاء کنند؟ آیا غیر از این است که آن‌ها دارای طیف وسیعی از تکنیک‌ها هستند که به‌سختی قابل‌تشخیص‌اند که همین مسئله مقاومت در برابر آن‌ها را بسیار دشوار می‌کند. ادامهٔ مطلب را بخوانید تا به اسرار سوءاستفاده‌گران عاطفی پی ببرید.

ترفندهای سوءاستفادهٔ عاطفی

اکنون شما دقیقاً می‌دانید که «سوءاستفادهٔ پنهان عاطفی» چیست و با انواع موقعیت‌هایی که ممکن است این اتفاق در آن‌ها رخ دهد آشنا هستید. تا به اینجای کار، شما به درک بنیادی خوبی از این موضوع دست یافته‌اید، اما شناختن برخی از تاکتیک‌های خاص که توسط سوءاستفاده‌گران عاطفی برای دستیابی به کنترل بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. هدف اصلی «سوءاستفادهٔ پنهان عاطفی» این است که تا حد ممکن غیرقابل‌شناسایی باشد. هدف این بخش آشنایی هر چه بیشتر شما با این دنیای اسرارآمیز و پنهان است.

بمباران عاطفی

بمباران عاطفی تکنیکی است که معمولاً در آغاز تعامل سوءاستفاده‌گران عاطفی با قربانی‌شان مورد استفاده قرار می‌گیرد. این تکنیک شامل نمایش ناگهانی و شدید احساسات مثبت نسبت به یک قربانی است. این مسئله ممکن است بسیار دور از ذهن به نظر برسد که اگر شخصی در تلاش است به شخص دیگری آسیب برساند، چرا در ابتدا باید این‌قدر مثبت عمل کند؟ پاسخ این سؤال بسیار ساده است؛ زیرا این نمایش احساسات در خدمت اهداف خودشان طراحی شده است!

تئوری بمباران عاطفی این‌طور پیش می‌رود که احساس شدیدی از اعتماد، محبت و انطباق‌پذیری را از جانب قربانی نسبت به سوءاستفاده‌گر عاطفی ایجاد می‌کند. میزان استفاده از بمباران عاطفی بستگی به ارزیابی سوءاستفاده‌گر عاطفی از وضعیت قربانی دارد. قربانی‌ای که تنها، ناامید و به دنبال حمایت و آسایش است احتمالاً با عشق شدیدتر و آشکارتری بمباران می‌شود، چراکه سوءاستفاده‌گر احساس می‌کند که قربانی پذیرای حجم بیشتری از احساسات است. به همین ترتیب، بسته به نیاز قربانی، سوءاستفاده‌گر او را ارزیابی می‌کند و مورد هجوم احساسات مثبت قرار می‌دهد.

از توصیف تکنیک بمباران عاطفی می‌توان دو درس مهم در مورد CEM آموخت. اولین درس، به‌طور کامل، ماهیت پنهان CEM را نشان می‌دهد. تصور کنید در آغاز یک رابطه، بمباران عاطفی را به‌عنوان یک نشانه منفی تشخیص بدهید، اما درعین‌حال با خود بگویید: «خُب، این شخص واقعاً با من خوب بود و باعث شد احساس خوبی داشته باشم.» بعید است چنین عباراتی به پرچم قرمز یا علائم هشداردهنده در مورد احتمال وقوع سوءاستفاده عاطفی ختم شود. این کتاب سعی دارد به شما بیاموزد که چگونه ممکن است یک کلاه‌بردار عاطفی در پوشش محبت دروغین، اعمال خود را پنهان کند تا شما را به دام بیندازد.

دومین درسی که می‌توانیم با درک بهتر تکنیک بمباران عاطفی بیاموزیم این است که میزان درجه‌بندی CEM، نسبت به موقعیت هر فرد، منحصر به فرد است. سوءاستفاده‌گران باتجربه، در طول زندگی خود، افراد بی‌شماری را به‌طور مخفیانه کنترل کرده و مورد سوءاستفاده قرار داده‌اند و از هر تجربه سوءاستفاده عاطفی، درسی آموخته‌اند؛ بنابراین، آن‌ها از شدت و زمان مناسب برای

اعمال هر یک از تکنیک‌های CEM در شرایط متفاوت به‌خوبی آگاهی دارند.

هر کس نسبت به رفتارهای «محبت‌آمیز» واکنش متفاوتی نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال، تعریف‌های مثبت در مورد برخی از افراد بسیار کارساز است، درحالی‌که ممکن است فرد دیگری با گرفتن هدیه به همان درجه از رضایت‌مندی دست یابد. اگر کسی که در زمینه CEM به اندازه کافی باتجربه نیست تکنیک بمباران عاطفی را هدف بگیرد، بعید به نظر می‌رسد در این کار توفیق زیادی داشته باشد. دلیل این اتفاق آن است که این مسئله نیاز به شناختی دقیق از میزان پاسخگویی قربانی به تکنیک منتخب دارد. همان‌طور که یک دکتر قادر به تجویز درمان مناسب در دوز مناسب است، یک سوءاستفاده‌گر حرفه‌ای نیز قادر به انتخاب تکنیک صحیح با میزان اثربخشی مناسب است.

تکنیک تقویت در «سوءاستفاده پنهان عاطفی»

تقویت واکنش مثبت تکنیکی است که غالباً در دنباله تکنیک بمباران عاطفی صورت می‌گیرد. این روشی است برای کنترل یک قربانی بدون اینکه متوجه شود چه اتفاقی در حال وقوع است. زنجیره سناریوی CEM در این کتاب به این صورت است؛ ابتدا تکنیک بمباران عاطفی، به دنبال آن تقویت واکنش مثبت و به دنبال آن تقویت واکنش مثبت به‌صورت نامنظم، انجام می‌شود. در ادامه به بررسی دلایل این توالی خواهیم پرداخت.

بمباران عاطفی، نمایشی است از احساسات پرحرارت، مخلصانه و بی‌قیدوشرط از جانب سوءاستفاده‌گر که به جهت تأثیرگذاری مثبت در اولین روزهای تعامل صورت می‌پذیرد. هدف از این نمایش این است که سوءاستفاده‌گر از این طریق بتواند سد دفاعی قربانی را از بین ببرد، اعتماد او را به دست

آورد و آن را افزایش دهد و همچنین چارچوبی برای یک رابطه مثبت، دوستی یا هر شکل دیگری از تعامل ایجاد کند. مرحله بعد از بمباران عاطفی، اغلب، تقویت واکنش مثبت است. این یک تکنیک تغییر رفتار است که در آن سوءاستفاده‌گر دیگر هیچ‌گونه احساس بی‌قیدوشرطی نسبت به قربانی از خود نشان نمی‌دهد. در عوض، انجام هر کار مثبت را تا زمانی که قربانی رفتار مطلوبی از خود نشان ندهد متوقف می‌کند. بنابراین، به‌عنوان مثال، اگر هدف فرد سوءاستفاده‌گر این باشد که قربانی مرتباً با او تماس بگیرد، تنها در صورت بروز این اتفاق، واکنش مثبت از خود نشان می‌دهد. قربانی از اینکه از توجه مثبت، به طرز استراتژیکی، علیه خودش استفاده می‌شود آگاهی ندارد، اما ناخودآگاه، خواسته‌های سوءاستفاده‌گر را انجام می‌دهد تا احساسات خوب سوءاستفاده‌گر را بار دیگر تجربه کند.

سپس این سیستم تقویت واکنش مثبت قابل پیش‌بینی، جایگزین تقویت واکنش مثبت نامنظم یا IPR_2 می‌شود. IPR به تکنیکی گفته می‌شود که در آن سوءاستفاده‌گر از ابراز واکنش مثبت، حتی در صورت نمایش رفتار مطلوب، به‌عمد جلوگیری می‌کند. به‌عنوان مثال، اگر فرد سوءاستفاده‌گر بخواهد قربانی به وی پیشنهاد خرید چیزهایی را بدهد و قربانی هم این کار را انجام دهد، فرد سوءاستفاده‌گر فقط گاهی از اوقات با یک واکنش احساسی مثبت به این رفتار مطلوب قربانی پاداش می‌دهد.

این غیرقابل‌پیش‌بینی بودن باعث می‌شود که قربانی به‌طور ناخودآگاه و بدون اینکه هیچ آگاهی‌ای نسبت به آنچه در حال وقوع است داشته باشد عمیقاً تمایل به جلب دوباره توجه مثبت از جانب سوءاستفاده‌گر پیدا کند؛ بنابراین، قربانی شروع به تعقیب واکنش مثبت از سوی فرد سوءاستفاده‌گر به

هر طریق ممکن می‌کند. در این مرحله، سوءاستفاده‌گر رفتار قربانی خود را بدون اینکه قربانی آگاهی‌ای نسبت به اتفاقات در حال وقوع و دلایل آن داشته باشد به سمتی که گرایش دارد جهت‌بخشی می‌کند.

تکنیک‌های ترتیبی قبلی - تکنیک بمباران عاطفی، تکنیک تقویت واکنش مثبت و در نهایت تکنیک تقویت واکنش مثبت نامنظم - همه در مسیری قرار گرفته که به وسیله آن سوءاستفاده‌گر عاطفی می‌تواند در ابتدا با ابراز احساسات مثبت و بعد به وسیله عقب‌نشینی عاطفی به واکنش دلخواه از جانب قربانی خود دست یابد. قرار دادن قربانی در مرحله انکار واقعیت، تکنیک دیگری در CEM است که در ابتدا به جای احساسات، بر ذهن قربانی تأثیر می‌گذارد. با این حال، عواقب این اتفاق، همان‌طور که خواهید دید، می‌تواند در مراحل بعدی، احساسات قربانی را ویران کند.

انکار واقعیت

احساس از دست دادن سلامت روانی یکی از ترسناک‌ترین تجربه‌هایی است که یک انسان می‌تواند با آن روبه‌رو شود. این اتفاق اگر با دلایل قابل توجیهی مانند بیماری‌های روحی به وجود بیاید و یا محصول جانبی استرس باشد، خود به تنهایی بد است؛ اما اگر این احساس به‌طور نامحسوس از سوی یک سوءاستفاده‌گر عاطفی تلقین شده باشد، بسیار ناراحت‌کننده‌تر می‌شود. انکار واقعیت، طیف وسیعی از تکنیک‌های CEM را در بر می‌گیرد که همگی هدف یکسانی دارند؛ از بین بردن سلامت روانی قربانی به‌منظور رسیدن به اهداف خودخواهانه سوءاستفاده‌گر. در این بخش، شیوه‌های انکار واقعیت و پیامدهای آن با جزئیات بیشتری بررسی خواهد شد.

مهم‌ترین مسئله‌ای که در بطن انکار واقعیت نهفته تدریجی بودن آن است؛ چراکه سوءاستفاده‌گر به یک‌باره با هدف از بین بردن سلامت عقلانی قربانی وارد عمل نمی‌شود، زیرا دستیابی به چنین نتیجه‌ای تقریباً غیرممکن است. در عوض، سوءاستفاده‌گران باتجربه، رویکرد «آرام اما نتیجه‌بخش» را دنبال می‌کنند. این رویکرد، زوال تدریجی سلامت روانی قربانی را به همراه دارد؛ تا جایی که اعتماد فرد به توانایی‌های فردی رو به تحلیل می‌رود و بسیار آسیب‌پذیر می‌شود.

بنابراین، روند فرسایش عقل قربانی در جریان «سوءاستفاده پنهان عاطفی» چگونه صورت می‌پذیرد؟ این مسئله اکثراً در مقیاس کوچک، با تضعیف اعتماد قربانی بر حافظه خود آغاز می‌شود. سوءاستفاده‌گر موقعیت‌های مختلفی را ایجاد می‌کند که در آن‌ها قدرت حافظه قربانی در یادآوری وقایع را زیر سؤال ببرد. سوءاستفاده‌گر همیشه اطمینان حاصل خواهد کرد که تصویر شخصی خودش از آنچه واقعاً اتفاق افتاده، همان تصویری است که در نهایت، معتبرترین به نظر می‌رسد.

این روند از بین بردن اعتماد به نفس در واقع به‌طور هم‌زمان دو هدف سوءاستفاده‌گر را تأمین می‌کند. اول، اعتماد قربانی نسبت به قدرت یادآوری و درک خود را کاهش می‌دهد. دوم اینکه حس اعتماد نسبت به سوءاستفاده‌گر در او ایجاد می‌کند. توجه به این نکته بسیار حائز اهمیت است که در ابتدا این امر هرگز مسئله بزرگی به نظر نمی‌رسد. سوءاستفاده‌گر به سادگی به‌عنوان شخصی با حافظه کمی بهتر شناخته می‌شود و قربانی حتی سپاسگزار خواهد بود که کسی را در اختیار دارد که با کمک او می‌تواند خاطراتش را به یاد بیاورد!

با گذشت زمان، سوءاستفاده‌گر عاطفی، شدت حوادثی را که قربانی را زیر سؤال می‌برند افزایش می‌دهد. آنچه در ابتدای

امر بی‌ضرر و ناچیز تلقی شده به‌این‌ترتیب افزایش‌یافته و باعث می‌شود که قربانی اعتماد به قدرت شناختی خود را از دست بدهد. موزی‌ترین عنصر این روند تمایل قربانی به سرزنش ذهن خود در از دست دادن توانایی است. سوءاستفاده‌گران ماهر کسانی هستند که به‌آرامی رشته‌ها را از هم می‌گسلند، اما هرگز اجازه نمی‌دهند که قربانی به‌یک‌باره نسبت به آنچه در حال وقوع است آگاهی یابد.

فصل دوم جنبه تاریک ترغیب

ترغیب منفی^۳

چگونگی ترغیب دیگران موضوعی است که بسیار در مورد آن بحث شده است. تعداد زیادی مقاله و کتاب برای کمک به افراد در مورد نحوه ترغیب دیگران وجود دارد. آیا این بدان معناست که هر فرد ترغیب‌گر یک سوءاستفاده‌گر است؟ قبل از پاسخ دادن به این سؤال، ابتدا باید این را بدانیم که یک وجه تمایز عمده میان ترغیب و ترغیب منفی وجود دارد.

هرگونه تلاش از سوی هر شخصی برای تأثیرگذاری بر روی دیگری برای انجام هر کاری می‌تواند ترغیب تلقی شود. بسیاری از کاربردهای ترغیب وجود دارند که هیچ جنبه منفی ندارند و بسیار مثبت‌اند. به عنوان مثال، اگر مذاکره‌کننده‌ای، تروریستی را ترغیب کند که برخی گروگان‌ها را رها کند، یا یک افسر پلیس با شخصی که قصد خودکشی و پرتاب خود از یک لبه به سمت پایین را دارد، صحبت کند و او را ترغیب کند که از این تصمیم منصرف شود، این نوع ترغیب را می‌توان «ترغیب مثبت» دانست. با این احتساب، «ترغیب منفی» به چه چیزی گفته می‌شود؟

DNA ترغیب منفی

اولین تفاوت بین ترغیب منفی و مثبت، انگیزه پنهان در پس آن است. از ترغیب مثبت فقط زمانی استفاده می‌شود که قرار نباشد هیچ آسیبی به شخص مورد نظر برسد. مثال مذاکره‌کننده نشان می‌دهد که ترغیب مثبت حتی می‌تواند جان انسان‌ها را نجات دهد. انگیزه ترغیب منفی اما بسیار متفاوت است.

ترغیب منفی فاقد هر نوع انگیزه اخلاقی است. انگیزه در ذات خود گاهی می‌تواند مبحثی به دور از اخلاقیات و حتی غیراخلاقی باشد. اگر ترغیب مثبت را فرایندی در نظر بگیریم در جهت متقاعد کردن دیگران برای کمک به خود، می‌توان ترغیب منفی را فرایند واداشتن افراد به انجام کاری در نظر گرفت که هیچ پیامد مثبتی برای آن‌ها به همراه نخواهد داشت. بعضی اوقات، مردم با علم به این مسئله که ممکن است این تلاش آن‌ها برای ایجاد انگیزه و تغییرات مثبت در دیگران راه به‌جایی نبرد، از انجام کار درست دست برنمی‌دارند و با بردباری تلاش خود را در جهت ایجاد تغییر مثبت انجام می‌دهند. اما سوءاستفاده‌گران ماهر کاری می‌کنند که قربانی گمان کند که بهترین تصمیم را گرفته، درحالی‌که کاملاً برعکس است.

بنابراین، انگیزه‌های اصلی ترغیب‌کنندگان منفی چیست؟ پاسخ به این سؤال به تیپ شخصیتی فرد ترغیب‌کننده بستگی دارد. برخی از افراد به دنبال ترغیب دیگران برای تأمین منافع شخصی خود هستند؛ اما عده‌ای دیگر تنها با هدف آسیب رساندن وارد عمل می‌شوند و حتی ممکن است ترغیب منفی دیگران فایده‌ای برای آن‌ها در بر نداشته باشند، بااین‌حال، این کار را صرفاً به‌منظور تحمیل درد به قربانی خود انجام می‌دهند. در این میان، افرادی هم هستند که تنها از حس کنترلی که با توسل به ترغیب منفی ایجاد می‌کنند لذت می‌برند.

دستاوردهای ترغیب منفی و مثبت بسیار متفاوت هستند. ترغیب مثبت، به‌طور معمول، منجر به یکی از سه سناریوی زیر می‌شود: ایجاد منفعت برای شخص ترغیب‌شده، یک رابطهٔ برد / برد برای متقاعدکننده و متقاعدشونده، و یا سود متقابل برای شخص متقاعدشده و شخص سوم ماجرا. همهٔ

این نتایج برای شخص متقاعدشده نتیجه مثبتی در بر دارد، حالا ممکن است در این میان، گاهی دیگران هم از این ماجرا سود ببرند و برخی اوقات، هیچ سودی برای دیگران در بین نباشد. با همه این توضیحات به این نتیجه می‌رسیم که در این مورد، هیچ شرایطی وجود ندارد که فقط متقاعدکننده در آن سود ببرد.

اما ترغیب منفی نتایج بسیار متفاوتی دارد. در این ماجرا همیشه این متقاعدکننده است که سود می‌برد. گاهی ممکن است در کل ماجرا، مستقیماً پای نفع شخصی متقاعدکننده در میان باشد و گاهی حتی ممکن است فقط همین احساس رضایت از نفوذ بر روی دیگران و کنترل آن‌ها برای او کافی باشد. اما برای شخصی که متقاعد شده ماجرا به شکل دیگری است، در این میان، هیچ سودی برای شخص متقاعدشده وجود ندارد. در نتیجه، ماهرترین ترغیب‌گران منفی نه تنها می‌توانند فقط به جهت منفعت شخصی خود به قربانی آسیب برسانند، بلکه قادرند درعین حال به افراد دیگر درگیر در این ماجرا نیز آسیب بزنند. بد نیست که برای درک بهتر ماجرا مثالی از یک ترغیب‌گر منفی بیاوریم؛ شخصی که برای سود بردن از بیمه عمر دیگری او را ترغیب به خودکشی می‌کند. در این ماجرا علاوه بر اینکه سود مالی نصیب شخص ترغیب‌گر می‌شود، قربانی جان خود را از دست می‌دهد و درعین حال، به اشخاص دیگری هم که در این میان به زندگی قربانی اهمیت می‌دادند آسیب وارد می‌شود.

آشکار کردن ماهیت ترغیب‌گران منفی

چه کسانی از ترفندهای ترغیب منفی استفاده می‌کنند؟ ویژگی اصلی این افراد بی‌تفاوتی و یا ناتوانی در درک پیامدهای مخرب رفتارشان بر زندگی دیگران است. چنین افرادی یا کاملاً خودشیفته هستند و نیازهای خود را بسیار

مهم‌تر از نیازهای دیگران می‌بینند، یا جامعه‌ستیز هستند و قادر به درک مفهوم احساسات دیگران نیستند.

در بیشتر روابط، میل به ترغیب دیگری وجود دارد. یک یا در بدترین حالت هر دو طرف رابطه تمایل دارند دیگری را نسبت به چیزی که در ذهن دارند متقاعد کنند. اگر چنین تلاش‌هایی مداوم و پایدار باشد، رابطه از دیدگاه روان‌شناسی، سوءاستفاده‌گرانه تشخیص داده می‌شود. منصرف کردن همسر از استفاده از فرصت‌های جدید شغلی یا جلوگیری از داشتن اوقات فراغت شخصی، برخی از نمونه‌های ترغیب منفی در رابطه هستند. در این حالت، ترغیب‌گر منفی، قربانی را متقاعد می‌کند که «به نفع رابطه» عمل می‌کنند، اما در حقیقت، با پذیرش این موضوع، قربانی به راحتی هم به خود و هم به رابطه آسیب رسانده است. هرچه ترغیب‌گر منفی اطمینان بیشتری از توانایی خود در ترغیب قربانیان پیدا کند، رابطه دچار آسیب بیشتری می‌شود.

ترفندهای ترغیب منفی

ترغیب‌گران منفی از چه طریق به اهداف خود دست می‌یابند؟ برخی از افراد ممکن است این تصور که یک مسئله آسیب‌رسان مانند ترغیب منفی واقعاً صحت داشته باشد را زیر سؤال ببرند. آن‌ها اشتباه می‌کنند. این اتفاق به دلیل مهارت ترغیب‌گران منفی در مخفی کردن ماهیت اقداماتشان رخ می‌دهد. آن‌ها در این زمینه متخصص هستند. در این بخش به بررسی ترفندهای آنان می‌پردازیم.

ترفند دام گستردن (حقه بلندمدت)

دام گستردن یکی از ترفندهای ترغیب منفی است که بسیار آرام و حساب‌شده صورت می‌گیرد. یکی از دلایلی که مردم در برابر وسوسه دیگران مقاومت می‌کنند این است که در برخی موارد، متوجه تلاش دیگری برای ترغیب خود می‌شوند

و در برابر آن مقاومت به خرج می‌دهند و یا اینکه به اندازه کافی به فرد ترغیب‌گر اعتماد ندارند؛ اما ترفند دام گستردن قادر به غلبه بر هر دو مشکل است.

در ترفند دام گستردن، ترغیب‌گر زمان زیادی را صرف جلب اعتماد قربانی می‌کند. او با دقت با قربانی خود دوست می‌شود و اطمینان می‌یابد که قربانی از او خوشش آمده و اعتماد او را به دست آورده است. این امر معمولاً با تلاش بیش‌ازحد و احساسات ساختگی و سایر روش‌های جلب اعتماد صورت می‌گیرد.

به محض اینکه از نظر روان‌شناسی، قربانی به اندازه کافی آماده شد، ترغیب‌گر تلاش‌های خود را آغاز می‌کند. این موارد معمولاً با ترغیب مثبت اما به صورت غیرصادقانه آغاز می‌شود. در اینجا، ترغیب‌گر قربانی خود را به سمت انتخاب یا انجام برخی اقدامات که به نفع قربانی است سوق می‌دهد. در این عمل، یک هدف دوگانه وجود دارد. اول اینکه ذهن قربانی به ترغیب شدن توسط ترغیب‌گر عادت می‌کند. دوم اینکه قربانی، هم‌زمان با شروع وسوسه بعدی، نتیجه مثبت تجربه قبلی را به یاد می‌آورد.

حالا می‌رسیم به این نقطه که ترفند دام گستردن چگونه قربانی می‌گیرد؟ بیایید از بانویی که اخیراً بیوه شده و به دلیل سن و اندوه فقدان که تجربه کرده بسیار آسیب‌پذیر است به عنوان مثال استفاده کنیم. او پس از فقدان همسرش، با شخص دیگری نامزد می‌کند که این شخص ممکن است یکی از اقوام و یا شاید یکی از اعضای کلیسا باشد که نسبت به او مهربانی و صبر زیادی نشان می‌دهد. بنابراین، حالت دفاعی او به مرور زمان و در اثر معاشرت با این شخص از بین می‌رود.

این شخص ابتدا با چند توصیه مثبت، مانند داشتن حساب بانکی بهتر یا راهی برای کاهش قبض‌های ماهانه، شروع به

دام گستردن می‌کند. قربانی از این تلاش‌ها قدردانی می‌کند و به توصیه‌های او اعتماد می‌کند. سپس آن شخص او را متقاعد می‌کند تا اجازه دهد مقداری از پولش را صرف سرمایه‌گذاری کند. زن اعتماد می‌کند و پیشنهاد او را می‌پذیرد. شخص مورد نظر هم تا جایی که می‌تواند دارایی او را از دستش خارج می‌کند و ماجر را طوری نشان می‌دهد که واقعاً قصد کمک داشته و فقط کمی بدشانسی آورده است. بله، ترفند ترغیب منفی این‌گونه عمل می‌کند.

شیوه تدریجی

وقتی مردم در مورد روش‌های ترغیب منفی مانند ترغیب یک شخص به خودکشی یا قتل می‌شنوند، این پدیده برایشان بسیار غیرقابل‌باور به نظر می‌رسد. آن‌ها با خود فکر می‌کنند چه کسی چنین چیزی را می‌پذیرد؟ مردم نمی‌توانند درک کنند که ترغیب منفی پدیده‌ای نیست که در کوتاه‌مدت و بدون پیش‌زمینه عملی شود. فرایند ترغیب منفی مانند گذر کردن از یک راه‌پله است؛ مراحل آن پله‌پله سپری می‌شود. ترغیب‌کننده قربانی را به یک‌باره مجبور به پریدن نمی‌کند. اگر این‌گونه به قضیه نگاه کنیم، خیلی هم دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. قربانی قبل از آنکه متوجه ماجرا شود مسیر طولانی را پیموده و ترغیب‌کننده هرگز اجازه بازگشت به او نخواهد داد.

تدریجی بودن وقایع در زندگی واقعی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بیایید برای روشن شدن موضوع از مثال یک جنایتکار روانی استفاده کنیم که دیگران را وادار می‌کند که به خاطر او مرتکب جنایت شوند. اگر نمی‌توانید چنین شخصی را تصور کنید، به رؤسای باندها، رهبران فرقه‌ها یا چارلز مانسون فکر کنید.

مسلماً این جرائم روانی با درخواست یک‌باره از شخص برای ارتکاب قتل شروع نشده‌اند. این جنایات ممکن است در ابتدا با انجام یک جنایت کوچک یا پنهان کردن اسلحه برای ترغیب‌گر شروع شده باشند. این امر در ابتدای کار مسئله بزرگی به نظر نمی‌رسد، هرچند با گذشت زمان، اعمالی که قربانی به انجام آن ترغیب می‌شود شدت می‌یابد. در اکثر موارد، ترغیب‌گر یک اهرم فشار مخفی دارد که به وسیله آن، قربانی را وادار به ارتکاب جرائم کوچک می‌کند و قربانی قبل از اینکه بتواند درک کند چه اتفاقی در حال وقوع است ناگهان به خود می‌آید و احساس می‌کند به شدت درگیر ماجرا شده و دیگر راه بازگشتی برای او وجود ندارد. در این مرحله، به راحتی می‌توان قربانیان را ترغیب کرد که حتی تکان‌دهنده‌ترین جنایات را انجام دهند؛ زیرا در ذهن آن‌ها چاره دیگری وجود ندارد.

ترغیب‌کنندگان منفی، در استفاده از روش تدریجی برای افزایش شدت فشار خود در طول زمان، متخصص هستند. آن‌ها می‌دانند که قربانیان آن‌ها هرگز به یک‌باره از دره عبور نمی‌کنند، بنابراین، اغواگران ذره‌ذره برای آن‌ها پلی برای عبور ایجاد می‌کنند.

مخفی کردن اهداف واقعی

روش‌های مختلفی وجود دارد که ترغیب‌گران را قادر می‌سازد که از اصول روان‌شناسی تاریک برای دستیابی به خواسته‌های خود استفاده کنند. پنهان کردن خواسته‌های واقعی سوءاستفاده‌گر گام مهمی در جهت موفقیت در استفاده از ترفند ترغیب منفی است. بهترین ترغیب‌گران، بسته به شرایط قربانی و اتفاقات پیش رو، می‌توانند کارسازترین ترفند را برای به دام انداختن قربانی استفاده کنند.

یکی از اصول روان‌شناسی تاریک که ماهرترین ترغیب‌گران از آن استفاده می‌کنند آگاهی از این مسئله است که ردِ دو درخواست پشت سر هم برای بسیاری از افراد کار دشواری است. بیاید در نظر بگیریم که یک فرد سوءاستفاده‌گر می‌خواهد ۲۰۰ دلار از قربانی خود دریافت کند و هرگز قصد بازپرداخت آن را ندارد. ترغیب‌گر ممکن است کار خود را با توضیح اینکه چرا به وامی به ارزش ۱۰۰۰ دلار نیاز دارد و جزئیات عواقب جدی‌ای که در صورت عدم گرفتن آن وام اتفاق خواهد افتاد شروع کند.

قربانی ممکن است نوعی دلسوزی یا احساس گناه نسبت به ترغیب‌گر احساس کند و آرزو کند که ای کاش می‌توانست به او کمک کند. با این حال، توضیح می‌دهد که پرداخت ۱۰۰۰ دلار، بیشتر از حد توانایی اوست. در این بین، اغواگر درخواست خود را به مبلغ اصلی ۲۰۰ دلاری که در ابتدا قصد دریافت آن را داشت کاهش می‌دهد و دلیلی احساسی مانند «۲۰۰ دلار حداقل چند هفته دیگر می‌تواند چراغ ما را روشن نگه دارد» جور می‌کند. ردِ درخواست دوم احساس بسیار بدی به قربانی می‌دهد. در نهایت، اغواگر ۲۰۰ دلاری را که از ابتدا به قصد گرفتن آن آمده بود دریافت می‌کند و قربانی به هیچ وجه متوجه دامی که برای او گسترده شده نمی‌شود.

روان‌شناسی معکوس روشی دیگر برای پوشاندن اهداف واقعی در تکنیک ترغیب منفی است. برخی از افراد شخصیتی دارند که در روان‌شناسی با عنوان «بومرنگ» شناخته می‌شود. این بدان معناست که آن‌ها از رفتن به مسیری که پرتاب شده‌اند امتناع می‌کنند و در عوض، به جهت مخالف، منحرف می‌شوند.

وقتی یک ترغیب‌گر منفی تشخیص دهد شخصیت کسی از نوع بومرنگ است، نقطه ضعف اصلی را تشخیص داده است.

بیاید برای مثال، اغواگری را در نظر بگیریم که دوستش برای جلب توجه شخص خاصی از او کمک خواسته و اغواگر می‌داند که دوستش فقط قصد سوءاستفاده از شخص مورد نظر را دارد. قربانی بین انتخاب دوست بدخواه و شخص ثالث بی‌گناه مردد است. اغواگر با دانستن اینکه شخص مورد نظر شخصیت بومرنگ دارد، او را به سمت فردی هدایت می‌کند که واقعاً برای او مفید خواهد بود، اما در عین حال به این مسئله آگاهی دارد که قربانی، برخلاف جهت، حرکت می‌کند و فردی را انتخاب می‌کند که قصد آسیب رساندن به او را دارد.

سؤالات جهت‌دار

هرکسی که تابه‌حال با یک فروشنده ماهر روبه‌رو شده باشد می‌داند ترغیب کلامی، هنگامی که به روشی دقیق و برنامه‌ریزی شده انجام شود، می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد. یکی از قدرتمندترین تکنیک‌های سوءاستفاده‌گر در حوزه کلامی استفاده از سؤالات جهت‌دار است. این‌ها سؤالاتی هستند که هدف آن‌ها رسیدن به پاسخی ویژه از جانب قربانی است. به عنوان مثال، یک ترغیب‌گر حرفه‌ای ممکن است از هدف خود چیزهایی از این قبیل بپرسد: «خُب، فکر می‌کنی اون آدم چقدر بدجنس؟» این نوع سؤال این تفکر را ایجاد می‌کند که افرادی که درباره آن‌ها صحبت می‌کنیم قطعاً بدجنس هستند. این نوع سؤالات بسیار جهت‌دار هستند. در حالت معمولی ما از دیگران سؤال می‌کنیم: «احساست در مورد اون آدم چیه؟»

ترغیب‌گران منفی از سؤالات جهت‌دار، مانند آنچه در بالا توضیح داده شد، به طرزی کاملاً دقیق و با احتیاط بسیار استفاده می‌کنند. هر ترغیب‌گر منفی با کمی تجربه به‌خوبی از این واقعیت آگاهی دارد که اگر قربانی حس کند که شخص

مقابل قصد دارد او را به سمت واکنشی ازپیش‌تعیین‌شده هدایت کند، در مقابل او مقاومت می‌کند و به‌آسانی متقاعد نمی‌شود. اگر ترغیب‌گر احساس کند که قربانی نسبت به موضوع حساس شده، بلافاصله ترفندهای خود را تغییر می‌دهد و فقط پس از اطمینان از آرام شدن قربانی و بازیابی نفوذ خود، به سؤالات اصلی بازمی‌گردد.

قانون انتقال حالت روحی

حالت روحی مفهومی است که به حال و هوای عمومی فرد مربوط می‌شود. اگر در افکار، گفتار و کردار یک فرد هماهنگی کامل وجود داشته باشد، نشانه‌ای از یک روحیه قوی و متناسب است. قانون انتقال حالت روحی شامل این مفهوم می‌شود که شخصی که در هر شرایطی تعادل روحی خود را حفظ می‌کند می‌تواند حالت عاطفی خود را به شخصی که با او در تعامل است منتقل کند. این مفهوم وقتی توسط یک ترغیب‌گر استفاده شود به ابزار بسیار قدرتمندی تبدیل می‌شود.

اگر کسی که به قانون انتقال حالت روحی آگاهی دارد قصد ترغیب شما را داشته باشد، روش خاصی وجود دارد که از آن می‌تواند برای کنترل سطح نفوذ خود بر روی شما استفاده کند. این روش به شرح زیر است: در ابتدا ترغیب‌گر حالت خود را با حالت فرد مورد نظر مطابقت می‌دهد. اگر هدف غمگین باشد و آرام صحبت کند، ترغیب‌گر حالت خود را به همان قالب درمی‌آورد. با انجام این کار، به‌طور ناخودآگاه، رابطه عمیقی بین آن دو شکل می‌گیرد.

پس از انجام تکنیک «همسان‌سازی حالت‌ها»، ترغیب‌گر شروع به تغییر ماهرانه وضعیت خود برای ارزیابی میزان انطباق آن با روحیه قربانی می‌کند. به‌عنوان مثال، ترغیب‌گر ممکن است لحن صدای خود را کمی سرعت دهد تا ارزیابی

کند که آیا قربانی خود را با سرعت او تطبیق می‌دهد یا خیر. اگر قربانی علائم انطباق را نشان دهد، این نشانه آشکاری است که ترغیب‌گر به «نقطه به قلاب انداختن» رسیده است. پس از رسیدن به «نقطه به قلاب انداختن»، ترغیب‌گر وضعیت روحی خود را، بسته به اینکه کدام حالت در آن زمان می‌تواند بهترین بازدهی را داشته باشد، به حالتی تغییر می‌دهد که آرزو می‌کند قربانی در آن وضعیت باشد. این حالت می‌تواند خوشحال و مثبت یا آزرده و خشمگین باشد. این تکنیک تأثیر حرکات ناخودآگاه را در موفقیت یا عدم موفقیت تئوری ترغیب نشان می‌دهد.

فصل سوم

کنترل ذهنی نامحسوس

همه کنترل‌های ذهنی نامحسوس نیستند

ذهن هر فرد حریم شخصی اوست. تحت هر شرایطی ذهن هر فرد تنها چیزی است که به‌طور کامل در اختیارش قرار دارد. به نظر شما این جمله درست است؟ خیر، درست نیست.

مردم دوست دارند فکر کنند که کاملاً کنترل افکار و اعمال خود را در اختیار دارند؛ اینکه ذهن آن‌ها به‌اندازه دست راستشان تحت کنترل خودشان است. اما آیا واقعاً این‌طور است؟ آیا هنگامی که خواب می‌بینید، کنترل دقیق رؤیاهای خود را در اختیار دارید؟ آیا زمانی که نمی‌توانید تمرکز کنید، کنترلی بر افکار منحرف‌کننده خود دارید؟

ذهن ما درواقع، به‌طور باورنکردنی، مستعد تأثیرپذیری و کنترل شدن است. به زمان تماشای یک فیلم ترسناک فکر کنید؛ ذهن و احساسات شما به‌شدت تحت تأثیر موسیقی، نور و دوربین قرار می‌گیرد. حتی بااینکه می‌دانید که در حال تماشای فیلم هستید، مغز شما هنوز به دستورالعمل‌ها پاسخ می‌دهد. اگر مغز این توان را دارد که حتی تحت تأثیر چیزی که خودمان انتخاب کردیم و از آن آگاه هستیم قرار بگیرد، پس بدانید که یک سوءاستفاده‌گر ماهر چقدر قدرتمند است.

کنترل ذهنی نامحسوس^۱ کشنده‌ترین نوع کنترل ذهن است. اگر کسی آگاه باشد که ذهن او تحت تأثیر قرار گرفته، می‌تواند از نظر ذهنی، کلامی یا جسمی با این امر مخالفت کند. در این شرایط، فرد می‌تواند از شرایط پیش‌آمده یا تماس با شخص کنترل‌گر جلوگیری کند. بسیاری از افراد با دیدن اولین علامت از طرف یک فرد خطرناک که قصد دارد وارد مغز آن‌ها شود و آن را تصاحب کند، موقعیت را تشخیص می‌دهند و خود را نجات می‌دهند. اما اگر فرد

کنترل‌گر از تکنیکی مانند بمب‌گذاری استفاده کند، دیگر برای قربانی امکان استفاده از سیستم دفاعی وجود ندارد.

دو نوع تکنیک برای کنترل ذهن افراد وجود دارد: تعاملات بین فردی و استفاده از رسانه‌ها. در روش‌های سنتی، کنترل رسانه‌ای فقط برای نهادهای بزرگ امکان‌پذیر بود و کنترل ذهنی فردی فقط به تعاملات بین فردی واگذار می‌شدند. امروزه دیگر چنین نیست. لپ‌تاپ‌ها و تلفن‌های هوشمند قدرت کنترل ذهنی جمعی را مستقیماً در دستان خونسردترین کنترل‌گران روی زمین قرار داده‌اند.

قبل از اینکه در مورد تکنیک‌های خاصی که برای دستیابی به کنترل نامحسوس ذهنی استفاده می‌شود بیاموزیم، باید در مورد افرادی که از چنین تکنیک‌هایی استفاده می‌کنند یاد بگیریم. مانند همه سوءاستفاده‌گرانی که از روان‌شناسی تاریک برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنند، کنترل‌گران ذهنی نیز تمایل دارند که به نفع خود بر دیگران تأثیر بگذارند.

باین‌حال، کنترل‌گران ذهنی نامحسوس اغلب ترسناک‌تر و منطقی‌تر از سایر سوءاستفاده‌گران هستند. برخلاف جامعه‌ستیزان که بسیار هیجانی هستند، کنترل‌گرهای ذهنی نامحسوس فقط پس از بررسی دقیق وارد عمل می‌شوند. کنترل ذهن افراد به روشی که به هیچ‌وجه قابل‌شناسایی نباشد کار ساده‌ای نیست. این روش به دانش بسیار و کاربرد آگاهانه نیاز دارد. به همین دلیل، کنترل‌گران ذهنی افراد صبور و حيله‌گری هستند. آن‌ها همچنین از گرفتار شدن می‌ترسند، بنابراین، هدفشان این است که تا آنجا که ممکن است روش‌های خود را پنهان کنند و ردی از خود باقی نگذارند.

تکنیک‌های کنترل نامحسوس ذهن

بیاید بیشتر در مورد روش‌های خاصی که سوءاستفاده‌گران به شیوه‌ای نامحسوس از آن‌ها برای کنترل ذهن یک قربانی استفاده می‌کنند بیاموزیم. در این بخش، ما تکنیک‌های بین فردی و رسانه‌ای را که مانند جعبه‌ابزاری برای یک کنترل‌گر عمل می‌کنند بررسی خواهیم کرد و نمونه‌هایی از چگونگی استفاده از این تکنیک‌ها در مقیاس فردی، جمعی یا گسترده‌تر ارائه خواهیم داد.

به دام انداختن افراد متزلزل

یکی از اولین و مهم‌ترین اصول تکنیکی در کنترل ذهنی نامحسوس یافتن قربانی دارای انگیزه‌های لازم است. از نظر علمی و بر اساس تجربه‌های شخصی ثابت شده کسی که احساس نیاز می‌کند نسبت به کسی که احساس آرامش و رضایت دارد بیشتر در معرض کنترل ذهنی نامحسوس قرار دارد. این نیاز می‌تواند از یک هدف کوچک و جسمی مانند احساس تشنگی و جستجوی یک نوشیدنی گرفته تا یک هدف بزرگ و روانی مانند نیاز به عشق و علاقه باشد.

به کسی فکر کنید که در میان جمعیت به دنبال شخص دیگری می‌گردد. این افراد موفق خواهند شد اشخاصی را که مورد هدف آن‌ها نیستند فیلتر کنند و شخص مورد نظر را بیابند. عملکرد مغز نیز مشابه همین امر است. حتی اگر فرد مورد نظر نسبت به وجود نیروی کنترل‌گر بی‌اطلاع باشد، مغز توانایی این را دارد که سوژه مورد نظر را شناسایی و به سمت خود جذب کند. کنترل‌گران ماهر به خوبی می‌توانند نیاز قربانی را تشخیص دهند و او را به سمت هدف مورد نظر خود هدایت کنند.

یک نمونه کلاسیک از سنجش میزان پاسخ‌گویی افراد به هدف ازپیش‌تعیین‌شده، آزمایشی است که برای بررسی تأثیرات ناخودآگاه انجام شده است. تأثیرات ناخودآگاه نام

دیگری برای کنترل ذهنی نامحسوس است. در این آزمایش، به دو گروه از مردم فیلمی با تصویری مخفی از یک چای سرد نشان داده شد. گروهی از مردم هنگام نمایش فیلم تشنه بودند، اما گروه دیگر تشنه نبودند. هنگامی که فرصتی برای خرید نوشیدنی فراهم شد، گروه افراد تشنه تعداد بیشتری از آنچه از نظر آماری انتظار می‌رفت، چای سرد خریداری کردند. این آزمایش مدرکی است که نشان می‌دهد هنگامی که مغز فرد از چیزی ناامید باشد، با کمال میل، پیشنهاد این را که چه چیزی انتخاب کند می‌پذیرد.

با این احتساب، کاربرد این اصل در سطح فردی و «تعاملات بین فردی» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ وقتی یک کنترل‌گر قربانی‌ای را پیدا کند که به شدت خواهان چیزی در زندگی خود است که معمولاً شامل برآورده‌سازی نیازهای عمیق عاطفی می‌شود، این امر کنترل‌گر را قادر می‌سازد که با سهولت بیشتری ذهن شخص مورد نظر را کنترل کند. به عنوان مثال، اگر یک قربانی اخیراً دچار بحران احساسی ناشی از قطع رابطه شده باشد، از لحاظ عاطفی بسیار شکننده و نیازمند حمایت به نظر می‌رسد. در اینجا کنترل‌گر سعی می‌کند هدف را تحت تأثیر قرار دهد و در سوژه، این تفکر را ایجاد کند که منجی خود را یافته، درحالی که در حقیقت، فرد کنترل‌گر به قصد ویرانی آمده است.

برخی از متداول‌ترین زمینه‌هایی که فرد در آن احساس نیاز می‌کند و به واسطه آن به آسانی در دام سوءاستفاده‌گر اسیر می‌شود شامل نیاز شخص به ثبات مالی، نیاز او به تعلق و نیاز به حمایت و همدلی است. این نقاط ضعف می‌توانند به آسانی زمینه را برای اهداف یک سوءاستفاده‌گر باتجربه فراهم کنند. سوءاستفاده‌گر ممکن است اهداف مختلفی مانند سوءاستفاده جنسی یا مالی از قربانی خود داشته باشد و یا ممکن است به

دنبال به دست آوردن هواخواه برای فرقه یا جنبش‌های ایدئولوژیک افراطی باشد. در مجموع، سوءاستفاده‌گران به خاطر برآورده شدن خواسته‌های سادیسمی خود به راحتی می‌توانند با قربانی بازی کنند.

محدود کردن انتخاب

محدود کردن انتخاب، شیوه کلامی تکنیک کنترل ذهنی نامحسوس است که از ظریف‌ترین تکنیک‌ها در روان‌شناسی تاریک محسوب می‌شود، زیرا در صورت مشکوک شدن قربانی، «راه دررو^۴» های زیادی را برای سوءاستفاده‌گر فراهم می‌کند. کلید اصلی این شکل خاص از کنترل ذهن این است که سوءاستفاده‌گر امکان هرگونه انتخاب واقعی را برای قربانی در شرایط پیش‌آمده محدود می‌کند و درعین حال، این توهم را به قربانی می‌دهد که این خود اوست که کنترل همه امور را به دست دارد.

تکنیک محدود کردن انتخاب شبیه به شیوه فروش محبوب و قدرتمندی است که از آن با عنوان «انتخاب بسته»^۵ یاد می‌شود. در اینجا از یک مثال برای نشان دادن تفاوت بین کسی که از نظر روان‌شناسی رفتاری عادی دارد و یک سوءاستفاده‌گر که فقط به دنبال تأمین منافع خود با هزینه دیگران است استفاده می‌کنیم.

سناریویی را در نظر بگیرید که در آن یک نفر قصد دارد فردی را برای قرار ملاقات دعوت کند. این فرد تمام تلاش خود را می‌کند تا شجاعت کافی برای بیان این درخواست را پیدا کند، سپس بدون اعتمادبه‌نفس و اطمینان از نتیجه تلاش خود سؤالی را مطرح می‌کند که پاسخ آن بسیار واضح است، مانند: «می‌خواهی با هم بریم بیرون؟» چنین سؤالی احتمال بالایی برای شنیدن جواب «نه» باقی می‌گذارد. این روش

معمول برای افرادی است که با استفاده از اصول روان‌شناسی تاریک آشنا نیستند.

کسی که می‌داند چگونه از تکنیک کنترل ذهنی نامحسوس استفاده کند همین سناریو را به شیوه بسیار متفاوتی جلو می‌برد. این‌گونه افراد دوست دارند با اطمینان و آرام‌آرام قربانی خود را جذب کنند، آن‌ها را به خنده وادار کنند و ذره‌ذره حالت دفاعی‌شان را از بین ببرند. سپس با اعتمادبه‌نفس و اطمینان کامل، درخواست خود را مطرح کنند. شیوه سؤال کردن سوءاستفاده‌گر به این شکل است: «حالا شنبه بریم بیرون یا پنجشنبه؟» انتخاب محدودی که با این شیوه به قربانی که جذب سوءاستفاده‌گر شده و از لحاظ روان‌شناسی مقاومتی در برابر او ندارد ارائه شده، تقریباً همیشه منجر به انتخاب بین پنجشنبه یا شنبه خواهد شد. پاسخ «نه» هرگز بین گزینه‌ها وجود ندارد.

ترفند انکار این اجازه را به سوءاستفاده‌گر می‌دهد تا اصرار کند که گزینه‌های محدودی ارائه نمی‌دهد و اینکه قربانی موضوع را اشتباه متوجه شده و یا بیش‌ازحد نگران است. یک شیوه بیان مجدد مانند «باور نمی‌کنم که تو این‌قدر حرف‌های منو تحلیل می‌کنی. خیلی از دستت ناراحت شدم، بعید می‌دونم دیگه هیچ‌وقت چیزی ازت بخوام» به سوءاستفاده‌گر این اجازه را می‌دهد که قربانی را به عقب‌نشینی وادار کند. ترفند انکار و تنظیم مجدد، هر دو از برنامه‌های فرار اضطراری هستند که سوءاستفاده‌گر در مواقعی که گیر می‌افتد از آن استفاده می‌کند.

رسانه‌ها و کنترل تصویری ذهن

همان‌طور که حواس پنج‌گانه در زندگی راهنمای ما هستند، می‌توانند مانند دشمن هم عمل کنند و ما را به گمراهی بکشند. حس بینایی و مناطق پردازش بینایی مغز ما بسیار

قدرتمندند. خواب‌های ما ریشه بصری دارند، حتی اگر حواس ما دچار اختلال شوند، با یادآوری شخصی که می‌شناسیم، قبل از اینکه ورودی‌های حسی دیگری را با او مرتبط کنیم، ذهنمان معمولاً شروع به تصویرسازی از فرد مورد نظر می‌کند. این امر باعث می‌شود استفاده از تصاویر و ترفندهای بصری برای رسانه‌ها به‌عنوان یک تکنیک قدرتمند جهت کنترل ذهنی افراد شناخته شود.

در گذشته، تولیدات رسانه‌ها در دستان نهادها و مؤسسات بود. این نهادها در کنترل ذهنی از طریق جلوه‌های بصری و به شیوه ناخودآگاه پیشگام بودند. برای مثال، می‌توان از تصاویر متحرک چند ثانیه‌ای از محصول یا شخصی در یک فیلم به‌ظاهر ساده نام برد. آنچه که افراد در قالب تصاویر متحرک و فلاش نور دریافت می‌کنند ابزار بسیار قدرتمندی است که به‌راحتی می‌تواند احساسات فرد را تحت کنترل خود قرار دهد. به‌عنوان مثال، می‌توان از قدرت رسانه‌ها در انتخابات ریاست جمهوری قرن ۲۱ یاد کرد.

بخش نگران‌کننده ماجرا این است که اکنون این تکنولوژی تأثیرگذار و ویرانگر در دسترس هر نوع سوءاستفاده‌گری قرار گرفته است. حتی بدتر از آن، اکنون می‌توان چنین تکنیک‌هایی را برای یک قربانی خاص تنظیم کرد. اگر قربانی ترس یا انزجار خاصی نسبت به چیزی داشته باشد، سوءاستفاده‌گر می‌تواند به‌راحتی و باظرافت، بدون اینکه آن شخص چیزی از ماجرا بداند، از این نقطه‌ضعف برای دستیابی به احساسات شخص مورد نظر و تحریک او استفاده کند.

بیاید به نمونه‌ای از کنترل ذهنی تصویری نگاه کنیم. ما در عصر گوشی‌های هوشمند و ویدئو زندگی می‌کنیم. امروزه، می‌توان با لمس یک صفحه، کلیپ‌های با کیفیت بالا گرفت و آن‌ها را با سرعت یک چشم بر هم زدن برای شخص دیگری

ارسال کرد؛ بنابراین، سوءاستفاده‌گران مسلط به فناوری‌های پیشرفته قادر به استفاده از این تصاویر برای رسیدن به مقاصد خود هستند. به‌عنوان مثال، اگر یک شخص سوءاستفاده‌گر از این آگاه باشد که دوستش از حشرات ترس عمیقی دارد، ممکن است «به‌طور تصادفی» هنگام گفتگوی تصویری، کتابی با عکس یک حشره روی جلد در گوشه‌ای از تصویر قرار دهد. بعید است شخص مورد نظر به‌طور آگاهانه متوجه قضیه شود، اما در سطحی ظریف و احساسی تأثیر ناخوشایند آن را احساس خواهد کرد.

رسانه‌ها و کنترل شنیداری ذهن

صدا روش دیگری است که به وسیله آن فرد در معرض کنترل ذهنی نامحسوس قرار می‌گیرد. آزمایش و تجربه شخصی این موضوع را تأیید می‌کند. آیا تابه‌حال، آهنگی در ذهنتان گیر کرده است؟ آیا خلاص شدن از شر این موضوع آسان بوده است؟ صدا تأثیر قدرتمندی بر شما دارد؛ حتی هنگامی که سعی می‌کنید از شر آن خلاص شوید، حضور آن را در ذهن خود احساس می‌کنید. قدرت کنترل شنیداری ذهن، به شیوه نامحسوس چندین برابر است. طی آزمایشی مشخص شد که وقتی مشتریان یک رستوران در معرض موسیقی منطقه خاصی قرار گرفتند، درصد سفارش نوشیدنی از آن کشور به مقدار قابل‌توجهی بالا رفت. وقتی از آنها در این باره سؤال شد، نمی‌دانستند که عاملی به سادگی صدا می‌تواند بر تصمیمات آنها تأثیرگذار باشد.

یکی از نمونه‌های معروف کنترل ذهن، با استفاده از سیستم شنیداری، پنهان نگه داشتن کلمات و عبارات اسرارآمیز در آهنگ‌ها و سایر رسانه‌های صوتی است. پرونده‌های قضایی بسیاری با هدف اثبات پنهان‌کاری نوازندگان در کارهای خود و ممانعت از این امر تشکیل شده است. این اتفاق حتی فراتر

از دنیای رسانه‌های سرگرم‌کننده، با پیامدهای جدی‌تری رخ داده است.

صاحبان قدرت در مواقع بسیاری از کنترل شنیداری ذهن به‌عنوان ابزاری جهت شستشوی مغزی استفاده کرده‌اند. به‌عنوان مثال، در کره شمالی مردم مجبور می‌شوند که در فواصل منظم به آهنگ‌های میهن‌دوستانه گوش دهند. آن‌ها به این وسیله افکار مورد نظر خود را در اعماق ذهن فرد فرومی‌کنند و بر لایه‌های پنهان ذهن او اثر می‌گذارند. به‌عنوان یک مثال ساده‌تر، به طنین آهنگ‌های تبلیغاتی فکر کنید. اگر شخصی با آهنگ تبلیغاتی معروفی مانند «من عاشقشم» مک‌دونالد برانگیخته شود، پیام تبلیغاتی را با همان ضرب‌آهنگ به‌صورت خودکار تکرار خواهد کرد.

کنترل شنیداری ذهن به شیوه نامحسوس همچنین می‌تواند به‌صورت فردی مورد استفاده قرار گیرد. طیف وسیعی از تکنیک‌های نفوذ در «تعاملات بین فردی» با استفاده از کنترل شنیداری ذهن، در انواع مختلف وجود دارد. به دلیل ماهیت پنهان این تکنیک‌ها، حتی در صورت آگاهی از آن‌ها، باز هم تشخیص چگونگی اجرای آن‌ها مشکل است.

یکی از موزیانه‌ترین اشکال کنترل شنیداری ذهن، تحت تأثیر قرار دادن یک شخص در هنگام خواب است. آیا تابه‌حال با سی‌دی‌ها و نوارهایی که هنگام خواب برای کمک به مردم در ترک سیگار پخش می‌شود برخورد داشته‌اید؟ یک کنترل‌گر ذهنی ماهر، معادل شرورانه این محصولات است؛ چراکه هنگامی که یک قربانی در بی‌دفاع‌ترین حالت خود قرار دارد وارد عمل می‌شود. در هنگام خواب، فرد از حالت دفاعی خود خارج می‌شود و سوءاستفاده‌گر از این فرصت استفاده می‌کند تا دستورات تاریک و نادرست خود را در گوش فرد قرار دهد و آن‌ها را در عمیق‌ترین لایه‌های ذهنی او جاسازی کند.

شکل دیگری از کنترل ذهنی شنیداری در «تعاملات بین فردی»، پوشاندن کلمات در قالب واژگان هم‌آوا یا سروصدای اضافه است. آیا تابه‌حال فیلم *American Psycho* را دیده‌اید؟ اگرچه شخصیت‌ها واقعی نیستند، اما این فیلم روش‌های واقعی کنترل ذهن را به‌خوبی نشان می‌دهد. شخصیت اصلی فیلم قاتل زنجیره‌ای، پاتریک بیتمن^۴ است که در کمال خونسردی به شرح اتفاقات در حال وقوع برای قربانیان خود می‌پردازد: «من در حال ارتکاب قتل و اعدام هستم.» وقتی از وی خواسته می‌شود که سخن خود را تکرار کند، او با خونسردی پاسخ می‌دهد، «من در حال فراگیری و ادغام هستم.» تأثیر این جمله در لایه‌های پنهان روان قربانی نفوذ می‌کند.

گونه‌ای دیگر از کنترل شنیداری ذهن صداهای خارج از محدوده درک انسان است که مورد استفاده افراد و سازمان‌ها قرار می‌گیرد. این‌گونه صداها با فرکانس‌های خاصی منبع ایجاد احساس وحشت یا ناراحتی عمیق برای افرادی می‌شوند که به‌طور ناخودآگاه در معرض آن‌ها قرار می‌گیرند. اگرچه این اصوات به‌طور معمول در فیلم‌های ترسناک مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما برخی از کنترل‌گران خلاق نیز از چنین اصوات تأثیرگذار بر سلامت و پایداری عاطفی قربانیان با موفقیت بهره‌برداری کرده‌اند.

فصل چهارم بازی‌های روانی

آیا بازی‌های روانی همیشه جنبه منفی دارند؟

«بازی‌های روانی» یکی از عبارات رایج در این کتاب است. برخلاف بسیاری از ویژگی‌های روان‌شناسی تاریک که در این کتاب وجود دارد، بازی‌های روانی چیزی است که بسیاری از افراد ادعا می‌کنند که در طول زندگی روزمره خود از آن‌ها استفاده می‌کنند و به راحتی آن‌ها را تشخیص می‌دهند. با وجود این، افراد به ندرت قادر به تشخیص و درک دقیق بازی‌های روانی هستند. همان‌طور که عده‌ای بدون آگاهی از تعریف روان‌شناسی افسردگی، جمله «من احساس افسردگی می‌کنم» را بر زبان می‌آورند، بسیاری از مردم احساس می‌کنند که بازی‌های روانی را می‌شناسد، درحالی‌که واقعاً تصویری از معنی این پدیده ندارند.

برخی از افراد طیف گسترده‌ای از رفتارهای طبیعی را به «بازی‌های روانی» نسبت می‌دهند. به عنوان مثال، اگر کسی سربه‌سر آن‌ها بگذارد یا آن‌ها را غافلگیر کند، با خود می‌گویند: «این شخص در حال بازی روانی با من است.» این تصور، حداقل در دنیای روان‌شناسی تاریک، خلاف واقع است. اهداف کسی که از تکنیک بازی روانی استفاده می‌کند، خوب، مثبت یا دوستانه نیست؛ پس، «بازی‌های» بدون آسیب مانند غافلگیر کردن و سربه‌سر کسی گذاشتن بلافاصله از دسته‌بندی بازی‌های روانی خارج می‌شوند.

بنابراین، اگر «بازی‌های» بدون آسیب، به معنای روان‌شناسی تاریک این اصطلاح، بازی روانی نیستند، دقیقاً چه چیزی هستند؟ بازی روانی هر نوع توطئه روان‌شناسی از طرف یک سوءاستفاده‌گر نسبت به قربانی به قصد بازی با عقل و اراده اوست. اما تفاوت آن با انواع دیگر سوءاستفاده‌های

روانشناسی تاریک از این جهت است که در این تکنیک، سوءاستفاده‌گر غالباً قصد «بازی کردن» با قربانی خود را دارد. در این روش، سوءاستفاده‌گر، کمتر از مورد‌های قبلی، برای سرمایه‌گذاری و رسیدن به نتیجه دلخواه وارد عمل می‌شود و بیشتر به قصد بازی آمده است.

بنابراین، بازی‌های روانی را می‌توان به عنوان بازی‌هایی در نظر گرفت که توسط سوءاستفاده‌گر، به قصد لذت و سرگرمی و بدون توجه به پیامدهای آن برای قربانی، انجام می‌شود. اغلب، هدف این‌گونه بازی‌ها با توجه به نوع آن، «آزمایش» قربانی و کندوکاو روان اوست؛ همان‌طور که کودک یک اسباب‌بازی جدید را «آزمایش» و «امتحان می‌کند». بهترین بازی‌های روانی در روانشناسی تاریک بدون افشای ماهیت واقعی آن‌ها انجام می‌پذیرد که همین امر، شناسایی آن‌ها را دشوار و نتایج مخربشان را گسترده‌تر می‌کند.

انگیزه پنهان در بازی‌های روانی

در کاوش تفاوت بین بازی‌های روانی تاریک و آن‌هایی که جزو دسته‌بندی بازی‌های روانی محسوب نمی‌شوند، انگیزه پنهانی مهم‌ترین عامل جهت تفکیک این دو فرایند محسوب می‌شود. اکنون طیف وسیعی از انگیزه‌ها که زیربنای بازی‌های پنهان روانی است به‌طور کامل‌تری بررسی خواهند شد. این بررسی نشانگر طیف گسترده‌ای از انگیزه‌های پنهان است که با ترفندهای روانشناسی تاریک به عرصه ظهور می‌رسند.

یکی از دلایل انجام بازی‌های روانی، ترغیب قربانی به انجام یک رفتار، تفکر یا احساس به روشی خاص است. در این شرایط، ممکن است سوءاستفاده‌گر احساس کند که سایر اشکال ترفندهای روانشناسی تاریک کارساز نیستند و تصمیم به امتحان ترفندی مخفیانه‌تر همانند بازی روانی بگیرد. این اتفاق معمولاً زمانی رخ می‌دهد که سوءاستفاده‌گر از این روش

نفوذ برای کسب لذتی چندوجهی استفاده می‌کند؛ یعنی علاوه بر سرگرمی به دنبال تأثیرگذاری بر فرد مورد نظر است. در بخش بعدی این فصل، به بررسی جزئی‌تر انواع خاصی از تأثیرگذاری‌های حاصل از بازی‌های روانی می‌پردازیم. اساساً کاربرد بازی‌های روانی کاهش اطمینان و قدرت روانی قربانی به روشی بسیار ظریف و غیرقابل‌شناسایی است. از بازی‌های روانی می‌توان برای اعمال نفوذ بر قربانی و درعین‌حال، حفظ توهم خودمختاری او استفاده کرد.

تحت تأثیر قرار دادن یک قربانی تنها انگیزه انجام بازی‌های روانی نیست. بسیاری از سوءاستفاده‌گران از بازی‌های روانی به‌عنوان نوعی سرگرمی و بدون هیچ هدف عمیق‌تری استفاده می‌کنند. آن‌ها از نقشه کشیدن جهت یافتن راهی برای تأثیرگذاری بر روان قربانی و تماشای تسلیم شدن او در برابر مقاصد خود لذت می‌برند. در این حالت، رفتار آن‌ها درست مانند افراد جامعه‌ستیز است.

این دسته از سوءاستفاده‌گران این حقیقت را که قربانی آن‌ها انسانی است با احساسات و افکار برابر با سایرین نادیده می‌گیرند و به‌جای آن به‌راحتی قربانی را مانند سیستمی طراحی‌شده جهت سرگرمی و کشف و شهود خویش در نظر می‌گیرند. این شکل از بازی‌های روانی بسیار خطرناک است، زیرا امکان دارد سرگرمی سوءاستفاده‌گر به خودکشی قربانی ختم شود.

برخی اوقات در روان‌شناسی تاریک، بازی‌های روانی به‌جای اینکه نشانگر هرگونه قصد آگاهانه سوءاستفاده‌گر باشند، نمایانگر گونه‌ای از رفتار آموخته‌شده هستند. این اتفاق زمانی می‌افتد که فرد سوءاستفاده‌گر در طول زندگی خود به‌سادگی در معرض چنین بازی‌های روانی قرار گرفته و راه دیگری برای تخلیه احساسات خود نمی‌شناسد. در اینجا فرد ممکن

است به نوعی بی گناه دیده شود؛ اما این طور نیست. فقط اینکه شخصی به طور ناخودآگاه کار بدی انجام می دهد، مسئولیت اخلاقی انجام چنین کاری را از وی سلب نمی کند. از برخی جهات، سوءاستفاده گرانی که از بازی های روانی به صورت ناخودآگاه استفاده می کنند جزو خطرناک ترین افراد هستند. آن ها هیچ گزینه دیگری نمی شناسند؛ در نتیجه، در اکثر موارد، هیچ چشم اندازی برای اصلاح و متعادل تر شدن آن ها وجود ندارد.

لیست بازی های روانی در روان شناسی تاریک

اکنون که تفاوت بین بازی های یک ذهن متعادل و بازی های یک ذهن تاریک را درک کردیم، بهتر است به بررسی بازی های روانی شناخته شده بپردازیم. روش هایی که مردم در بازی های روانی به آن متوسل می شوند انواع گوناگونی دارد. برخی از بازی های روانی بی ضرر و دسته ای دیگر بسیار مخرب هستند. برای تشخیص اینکه چه بازی روانی ای حالت طبیعی و چه بازی ای ماهیت ویرانگر دارد، آشنایی با تکنیک های بازی های روانی در روان شناسی تاریک بسیار کاربردی است.

بازی تهدید

تهدید چیست؟ این مسئله زمانی اتفاق می افتد که شخصی فرد دیگری را مجبور به انتخاب چیزی می کند. عبارات تهدیدآمیز معمولاً به این شکل بیان می شوند: «این کارو بکن وگرنه ... اتفاق می افتد.» برخی از مثال ها عبارت اند از: «سیگار را ترک کن ... یا من ترک می کنم» یا «لاغر شو ... وگرنه من می روم». تهدید در واقع نوعی «تقاضا» است که به «دستور» نزدیک تر است. تهدید یکی از فرم های اصلی بازی های روانی در روان شناسی تاریک است، البته این بدان معنا نیست که هر تهدیدی یک بازی روانی محسوب می شود!

سه عامل تعیین کننده برای تشخیص این مسئله وجود دارد؛ اولین مورد، تیپ شخصیتی فرد تهدید کننده است، مورد دوم، انگیزه درونی فرد تهدید کننده و آخرین مورد، ماهیت تهدید است. اکنون هر یک از این سه جنبه به نوبه خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا تصویری جامع از تکنیک تهدید و کاربرد آن در بازی های روانی ارائه شود.

شخص تهدید کننده عاملی کلیدی در تشخیص ماهیت منفی و مثبت یک تهدید است. در تهدیدی با ریشه روان شناسی مثبت، شخص تهدید کننده معمولاً با هدف مراقبت و کمک به شخصی که برای او اهمیت دارد این کار را انجام می دهد. بستگان نزدیک، خواهر و برادر یا همسر نمونه هایی از افرادی هستند که معمولاً از تکنیک تهدید برای مراقبت از فرد مورد نظر استفاده می کنند. البته اینکه شخصی در یکی از این دسته ها قرار می گیرد به این معنا نیست که نمی تواند از تکنیک روان شناسی تاریک استفاده کند.

انگیزه پنهان تهدید یکی دیگر از عناصر اصلی جهت شناخت ماهیت تهدید است. افراد خیرخواه معمولاً با هدف کمک به ایجاد یک زندگی بهتر برای شخص مورد نظر اقدام به این کار می کنند. این نوع تهدید می تواند جهت بهبود سلامت فرد یا جلوگیری از انجام یک عادت بد باشد. مثال زیر نمونه ای از یک تهدید با انگیزه مثبت است: «اگه به کارات ادامه بدی، ترک می کنم» یا «بیا با هم باشگاه بریم، در غیر این صورت، عقلانی نیست که بچه دار بشیم.» چنین تهدیدهایی با هدف کمک به یک انتخاب خوب و انجام عملی با تأثیر مثبت در زندگی فرد انجام می شوند.

قضاوت در مورد نیت تهدید کار دشواری است و به همین دلیل معمولاً با قضاوت نیت تهدید نمی توان یک سوءاستفاده گر را تشخیص داد. در عوض، بررسی ماهیت

تهدید اغلب بهترین راه برای فهمیدن این است که آیا این کار جهت سوءاستفاده صورت گرفته یا خیر. تهدید در تکنیک روان‌شناسی تاریک غالباً به منظور وادار کردن شخص به انجام کاری غیراخلاقی یا برخلاف میل باطنی او صورت می‌گیرد. برای دستیابی به این هدف، سوءاستفاده‌گر معمولاً با وادار کردن قربانی به انجام کاری که با اعتقادات او در تضاد است وی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد؛ اما در تهدیدهای سازنده، فرد اجباری برای انجام کارهای زیان‌بخش یا خلاف وجدان نخواهد داشت.

تا بدین‌جا شما می‌بایست با توجه به یک تهدیدکننده خیرخواه، یک انگیزه مثبت و یک نیت خیر بتوانید یک «تهدید سازنده» را تشخیص دهید. با این حساب، یک راهنمای جامع برای تشخیص تهدید در تکنیک روان‌شناسی تاریک به چه شکل است؟

اولین راه برای تشخیص تهدیدی که با استفاده از تکنیک روان‌شناسی تاریک صورت گرفته، بررسی فرد تهدیدگر است. آن‌ها اغلب در زندگی قربانی خود وضعیت موجهی ندارند. به‌عنوان مثال، فرد تهدیدگر ممکن است کسی باشد که قربانی با او رابطه عاشقانه نامشروع برقرار کرده، رئیس قربانی یا دوستی باشد که نفوذ و کنترل روانی بیش‌ازحدی بر قربانی دارد. آن‌ها همچنین می‌توانند در زندگی قربانی نقش مهمی داشته باشند، مانند همسر، پدر و مادر و غیره. اگر تهدیدکننده فردی در حاشیه دایره اجتماعی قربانی باشد، نشانگر این مسئله است که تکنیک روان‌شناسی تاریک در حال به‌کارگیری است.

با این حساب، افراد سوءاستفاده‌گر چه نوع تهدیدهایی می‌کنند؟ به‌عنوان نمونه، می‌توان به تهدیدهایی اشاره کرد که ممکن است آسیب‌رسان یا خلاف اصول اخلاقی فرد باشند.

بیاید قربانی‌ای را تصور کنیم که به دلایل پزشکی یا اخلاقی بیزار از انجام برخی کارها است. سوءاستفاده‌گر این انزجار را ثبت می‌کند و آن را به‌عنوان منبع تفریح و لذت برای ذهن تاریک خود تشخیص می‌دهد. بعد از آن، سوءاستفاده‌گر از ایده‌ی اعمالی که فرد از انجام آن اجتناب می‌کند به‌عنوان مبنایی برای تهدیدی که می‌تواند اراده‌ی قربانی خود را دچار لغزش کند استفاده خواهد کرد. برخی از نمونه‌های این تهدیدها عبارت‌اند از: «یا این کار را انجام بده، یا من می‌رم خونه.» یا «اگه اهل تفریح نیستی، زحمت مهمونی اومدن رو به خودت نده، چون اونجا بهت خوش نمی‌گذره.»

برخی از شدیدترین تهدیدها می‌توانند منجر به خودزنی، خودکشی یا حتی قتل شوند. به‌عنوان مثال، ممکن است سوءاستفاده‌گر به قربانی بگوید: «یا بازوی خودت رو ببر، یا من سه بار دستم رو می‌برم.» یک زن سوءاستفاده‌گر می‌تواند همسر خود را تهدید کند و به او بگوید: «اگه اون مرد رو نکشی، من ترک می‌کنم؛ چون این ثابت می‌کنه که تو به من اهمیت نمی‌دی.» افراطی‌ترین حالت این مسئله آن است که یک شخص با شخص دیگری پیمان خودکشی ببندد که در حضور یکدیگر به زندگی خود خاتمه دهند و هنگامی که قربانی به زندگی خود پایان داد، فرد سوءاستفاده‌گر پیمان خود را نادیده بگیرد.

تهدید به جدایی

احساس امنیت و خوشنودی از اساسی‌ترین نیازها برای داشتن یک رابطه‌ی شاد، صلح‌آمیز و باثبات است. افرادی که در یک زندگی شاد و ازدواج موفق هستند، احساس امنیت عاطفی می‌کنند و این احساس تهدید دائمی که هر لحظه ممکن است رابطه‌شان به پایان برسد به آنها دست نمی‌دهد. استادان روان‌شناسی تاریک از این اصول آگاه هستند و به هر شکلی از

آنها برای رسیدن به اهداف پیچیده خود استفاده می‌کنند. با پرورش احساسات منفی، بی‌ثباتی و هرج و مرج در یک رابطه، سوءاستفاده‌گر می‌تواند اطمینان حاصل کند که قربانی تا حد ممکن ناتوان شده است.

«تهدید به جدایی» یکی از رایج‌ترین و مؤثرترین بازی‌های روانی است که برای ایجاد بی‌ثباتی و اضطراب در زندگی مشترک استفاده می‌شود. «تهدید به جدایی» دقیقاً چیست؟ این اصطلاح به معنای استفاده مداوم و طولانی‌مدت از تهدید به ترک طرف مقابل است که ممکن است به شکل اشاره غیرمستقیم به جدایی، به صورت پیشنهاد جدایی و یا جدایی واقعی صورت بگیرد. در ادامه بخش، مثال‌هایی برای هر یک از این نوع تکنیک‌ها و همچنین تأثیرات آنها به دقت بررسی خواهند شد.

اشاره غیرمستقیم به جدایی هنگامی صورت می‌گیرد که فرد به صورت آشکار از جدایی حرفی به میان نمی‌آورد. در عوض، سوءاستفاده‌گر به صورت سربسته به فروپاشی رابطه اشاره می‌کند تا بذر شک را در ذهن قربانی خود بکارد. سوءاستفاده‌گر ممکن است با حالتی عادی از برنامه‌های آینده خود صحبت کند، درحالی‌که در آن اشاره‌ای از شخصی که در رابطه با اوست به میان نمی‌آورد. آنها ممکن است به طرزی موزیانه به جدایی پیش‌رو اشاره کنند، مانند جمله «خُب، من بیشتر از این که نمی‌تونم تحمل کنم.» یا نوع دیگری از اشاره‌های ضمنی یا هر نوع عمل یا جمله‌ای که باعث شود قربانی شک کند که طول رابطه آنها به پایان خود نزدیک است.

«پیشنهاد جدایی» گامی بین اشاره غیرمستقیم به جدایی و یک جدایی واقعی است و زمانی اتفاق می‌افتد که سوءاستفاده‌گر تهدیدهایی را متوجه قربانی خود می‌کند و

آشکارا اظهار می‌دارد که قصد دارد در آینده از قربانی جدا شود. به عنوان مثال، در طول بحث، ممکن است سوءاستفاده‌گر چنین مسئله‌ای را بیان کند: «من به زودی ترک می‌کنم و دیگر مجبور به کنار آمدن با این موضوع نخواهم بود.» در هر نمونه‌ای که شخص سوءاستفاده‌گر ایده جدایی یا طلاق را بدون انجام مراحل واقعی آن ذکر کند نمونه‌ای از پیشنهاد به جدایی صورت گرفته است.

«جدایی واقعی» که در حقیقت قرار نیست اتفاق بیفتد، آخرین نمونه و شدیدترین نوع از بازی‌های روانی در تکنیک «تهدید به جدایی» است. اینجا همان مرحله‌ای است که سوءاستفاده‌گر نشان می‌دهد که در حال ترک قربانی خود است، او ممکن است کیسه‌ای بردارد و درحالی که مشغول جمع‌آوری وسایل خود است، میزان ناراحتی و غم و اندوه قربانی را مورد ارزیابی قرار دهد. آن‌ها در حقیقت قصد جدایی از قربانی را ندارند و این عمل تنها برای دیدن التماس و اندوه قربانی برای بازگشت آن‌ها طراحی شده است.

اکنون که دریافتید «تهدید به جدایی» چیست و چه اشکال مختلفی می‌تواند داشته باشد، بیاید اهداف این تکنیک خاص سوءاستفاده در بازی‌های روانی را بررسی کنیم. این بازی روانی برای از بین بردن احساس اطمینان و امنیت در زندگی یک قربانی، کاهش قدرت او در مقابل سوءاستفاده‌گر و در عوض، قرار دادن قدرت در دستان سوءاستفاده‌گر طراحی شده است. این شکل از بازی روانی همچنین می‌تواند به عنوان یک «آزمایش» شیطانی توسط سوءاستفاده‌گر مورد استفاده قرار گیرد. با قطع رابطه به‌طور مکرر، سوءاستفاده‌گر قادر به ارزیابی میزان تحمل قربانی در برابر بازی است. در این حالت نمایشی، با دیدن احساسات شدید و التماس قربانی، سوءاستفاده‌گر با حالتی «مهربانانه» درخواست او را برای عدم

ترک رابطه می‌پذیرد و تبدیل به شخص «دلسوز و باگذشت» رابطه می‌شود.

چرا تکنیک «تهدید به جدایی» جواب می‌دهد؟ بسیاری از مردم وقتی برای اولین بار دربارهٔ این تکنیک می‌شنوند با خود فکر می‌کنند که منطقی نیست؛ چراکه هر شخصی می‌خواهد که از یک فرد سوءاستفاده‌گر جدا شود! این برداشتی اشتباه از منظر روان‌شناسی تاریک است. قربانی از نظر روان‌شناسی سالم یا طبیعی نیست، بنابراین، در موقعیتی نیست که به‌طور منطقی این مسئله را درک کند که این رابطه باید پایان پذیرد. از آنجایی که این‌گونه افراد به‌شدت در برابر قدرت و نفوذ سوءاستفاده‌گر خود آسیب‌پذیر و مستعدند، مشتاق حفظ رابطه‌ای هستند که نمی‌دانند در حقیقت، چیزی بیش از یک زمین بازی روانی طراحی‌شده جهت ایجاد سرگرمی برای سوءاستفاده‌گر نیست.

عواقب ناشی از قرار گرفتن طولانی‌مدت در معرض روابط تهدید به «فروپاشی» می‌تواند بسیار شدید باشد. قربانیان این نوع رابطه‌ها به طرزی باورنکردنی با مشکل عدم‌اعتماد روبه‌رو می‌شوند و قادر به اعتماد به شخصی دیگر در هر موقعیت دیگری نیستند. این مسئله می‌تواند زندگی حرفه‌ای و خانوادگی فرد را از بین ببرد که از قضا این دقیقاً همان چیزی است که سوءاستفاده‌گر آرزو می‌کند. پس از یک دورهٔ بسیار طولانی «قطع رابطه»، قربانی تقریباً به بردهٔ مطیع سوءاستفاده‌گر تبدیل می‌شود و هر کاری را که او بخواهد انجام می‌دهد تا از تهدید به جدایی دیگر جلوگیری کند. غالباً در این مرحله، سوءاستفاده‌گر با از بین بردن کامل قدرت ارادهٔ قربانی علاقهٔ خود را از دست می‌دهد و به سمت هدف جدیدی حرکت می‌کند و یک زندگی ویران‌شده را در پشت سر خود باقی می‌گذارد.

بازی دست‌نیافتنی

دقیقاً مشابه تهدیدها، بازی «دست‌نیافتنی» بازی‌ای است که به راحتی می‌تواند با یک رفتار سالم و طبیعی اشتباه گرفته شود. با وجود این، برخی تفاوت‌های اساسی وجود دارد که نشان می‌دهد بازی «دست‌نیافتنی» از تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک است؛ بنابراین، اولین قدم برای شناخت بازی «دست‌نیافتنی» این است که بفهمید چه زمانی خطرناک و چه زمانی بی‌ضرر است.

استفاده روان‌شناسی عادی و غیرتاریک از بازی «دست‌نیافتنی» به شرح زیر است: زمانی که فرد می‌خواهد برای شخصی که عاشقانه به او علاقه‌مند است کمی چالش‌برانگیز باشد، زیاد در دسترس نخواهد بود. این ممکن است شامل عدم‌پذیرش هر قرار ملاقات، عدم پاسخ سریع به پیام‌ها یا تماس‌های تلفنی و انواع دیگر رفتارهای مشابه باشد. این رفتار با این هدف صورت می‌گیرد که شخص مقابل را علاقه‌مندتر کند و در نهایت، منجر به ایجاد یک رابطه عاشقانه شاد می‌شود.

اما سناریوی بازی «دست‌نیافتنی» در روان‌شناسی تاریک بسیار خطرناک پیش می‌رود و زمانی که از این بازی روانی برای منظور خاصی استفاده می‌شود، کاربردی کاملاً متفاوت دارد و انگیزه آن با نوع بی‌ضرر این بازی کاملاً متفاوت است. سوءاستفاده‌گران مسلط به این بازی معمولاً علاوه بر شروع رابطه، در طول رابطه نیز از این بازی استفاده می‌کنند. برخلاف دسته اول، قصد آن‌ها منجر به ایجاد وضعیت مثبت نخواهد شد و توجه آن‌ها به چیزی غیر از سلامتی قربانی است.

بازی «دست‌نیافتنی» در شروع رابطه از آن جهت بی‌ضرر خوانده می‌شود که ناقض هیچ انتظاری نیست، چراکه در

شروع رابطه، هیچ تعهد و وابستگی شکل نگرفته و از این جهت، آسیبی به هیچ کدام از طرفین رابطه وارد نمی‌شود. اما وقتی کسی در طول رابطه، رفتاری گریزان و غیرقابل اعتماد از خود نشان می‌دهد، پیامدهای آن بسیار شدیدتر می‌شود. اکنون ما تکنیک‌های مورد استفاده در این بازی و تأثیرات آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

زمانی که دو شریک توافق کردند که در رابطه‌ای متعهد باشند، غیرقابل اعتماد بودن و غیرقابل دسترس بودن، نشانه استفاده از تکنیک «دست‌نیافتنی» است. روابط عادی معمولاً در آغاز خیلی منسجم نیستند، بنابراین، طی کردن یک مسیر وارونه در یک رابطه طبیعی بسیار عادی است. اما با گذشت زمان، رابطه‌ها محکم‌تر می‌شوند. شخص سوءاستفاده‌گر در ابتدای رابطه بسیار تظاهر به متعهد بودن می‌کند تا به این وسیله، ارتباطی را شکل دهد و پس از آنکه قربانی خود را به دام انداخت، با گذشت زمان، کمتر و کمتر در دسترس قرار خواهد گرفت.

وقتی فردی، در مراحل بعدی رابطه، بازی «دست‌نیافتنی» را آغاز می‌کند، باعث می‌شود طرف دیگر رابطه او را دنبال کند و بکوشد تا دوباره با شخصی که در حال دور شدن است ارتباط برقرار کند. همین مسئله باعث می‌شود که اعتماد به نفس سوءاستفاده‌گر بیشتر شود و قدرت را در دست بگیرد. سوءاستفاده‌گران حرفه‌ای، تعادل بازی «دست‌نیافتنی» خود را با تظاهر به اعمالی که نشان‌گر نزدیکی و قابلیت اطمینان بودنشان است حفظ می‌کنند. همین مسئله منجر به ایجاد سردرگمی و بی‌ثباتی عمیق روانی در ذهن قربانی می‌شود که بعداً می‌تواند به نفع اهداف سوءاستفاده‌گر به کار گرفته شود.

فصل پنجم

فریب

آیا فریب در دسته روان‌شناسی تاریک قرار دارد؟

فریب یکی از ارکان اصلی در روان‌شناسی تاریک است. مانند بسیاری دیگر از تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک، تشخیص اینکه فریب با استفاده از ترفندهای روان‌شناسی تاریک انجام شده یا نه کار بسیار دشواری است. قبل از اینکه تفاوت یک فریب ساده و تاریک را بررسی کنیم، ابتدا باید بفهمیم فریب دقیقاً به چه معناست.

بسیاری از مردم معتقدند که تفاوتی بین دروغ و فریب وجود ندارد. این درست نیست. دروغ نوعی فریب است، اما به هیچ وجه تنها چیزی نیست که بتواند باعث اغفال یک فرد شود. بهتر است به جای در نظر گرفتن فریب به عنوان «دروغ»، آن را امری «گمراه کننده» در نظر بگیریم. بدانید که هر عمل یا کلمه‌ای که بتواند کسی را به چیز دیگری غیر از حقیقت هدایت کند دقیقاً فریب نامیده می‌شود.

بنابراین، برخی از مظاهر متداول فریب چیست؟ دروغ گفتن، ایجاد ابهام، پنهان کردن حقیقت یا تلاش برای اثبات چیزی نادرست. این‌ها همه در اشکال مختلف از مصادیق فریب هستند. احتمالاً احساس می‌کنید که بعضی از این کارها را در مقاطعی خودتان انجام داده‌اید. آیا این بدان معناست که همه اعمال گمراه کننده نمونه‌هایی از روان‌شناسی تاریک است؟ اصلاً.

همه تا حدودی دیگران را فریب می‌دهند. مردم ممکن است با نشان دادن رفتاری مانند مهربانی، خجالت یا احساس عدم کفایت، باعث فریب دیگران شوند. مطالعات نشان داده است که بسیاری از افراد، حتی اکثر مردان، در وبسایت‌های همسریابی دربارهٔ قد خود دروغ می‌گویند. این دلیل نمی‌شود

که آن‌ها را یک سوءاستفاده‌گر آشنا با روان‌شناسی تاریک نامید! مردم حتی در مورد طیف وسیعی از مسائل از جمله سلامتی، جاه‌طلبی و خوشبختی، خود را فریب می‌دهند. اگر چنین نمونه‌های منظم و روزمره‌ای از فریب، معادل فریب تاریک نیست، پس چه چیزی معادل آن است؟

فریب زمانی می‌تواند تاریک دیده شود که با قصد منفی یا احساس بی‌تفاوتی نسبت به احساسات شخص فریب‌خورده انجام شود. فریب عادی معمولاً ناشی از ناتوانی در مواجه شدن با حقیقت به هر شکل ممکن است. از سوی دیگر، فریب تاریک رسیدن به این بینش است که حقیقت نمی‌تواند اهداف سوءاستفاده‌گر را تأمین کند؛ بنابراین، حقیقت به نسخه‌ای از رویدادها که با هدف فریب فرد مناسب‌تر است تغییر می‌یابد، پنهان می‌شود یا نادیده گرفته می‌شود.

به بیان ساده، افرادی که تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک را به کار می‌گیرند از فریب برای آسیب‌زدن و نه برای کمک‌کردن استفاده می‌کنند. آن‌ها به هر قیمتی و با نادیده گرفتن آسیب واردشده به دیگران، فقط در راستای رسیدن به منافع خودشان عمل می‌کنند. برخی افراد تصور می‌کنند که اگر فریب در مقیاس کوچک باشد، نمی‌توان آن را در دسته تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک قرار داد و فریب بزرگ‌تر باید ذاتاً تاریک باشد. این درست نیست. با کاوش در ابعاد وسیع فریب خواهید دید که اندازه یک فریب نیست که تاریک بودن یا نبودن آن را تعیین می‌کند؛ بلکه عنصر تعیین‌کننده در این میان، هدف پنهان در پشت فریب است.

ابعاد مختلف فریب

برای رسیدن به شناختی بهتر از فریب، ابتدا لازم است ابعاد آن را در مقیاس بزرگ یا کوچک مورد بررسی قرار دهیم. یکی از اصلی‌ترین اشتباهاتی که مردم اغلب مرتکب می‌شوند

این است که تصور می‌کنند فریب فقط در صورت بزرگ بودن جدی است و کوچک بودن آن اهمیتی ندارد. این خطای بزرگی است. درست مانند فریب‌های بزرگی که سوءاستفاده‌گران حرفه‌ای برای رسیدن به اهداف خود طراحی کرده‌اند؛ فریب‌های کوچک گاهی می‌توانند با چنان قدرتی توسط سوءاستفاده‌گران ماهر به کار برده شوند که حتی از فریب‌های بزرگ‌تر مخرب‌تر عمل کنند. اکنون نمونه‌های مختلفی از فریب در ابعاد بزرگ و کوچک برای نشان دادن طیف گسترده آن ارائه می‌شود.

فریب‌های کوچکی که سوءاستفاده‌گران آشنا به تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک از آن استفاده می‌کنند چه چیزهایی هستند؟ به‌طور معمول، در ابتدا فریب‌های کوچک برای آزمایش میزان باورپذیری قربانی و شرطی کردن ذهن آن‌ها در اعتماد به اظهارات و اقدامات سوءاستفاده‌گر مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر مردم به‌مرور زمان نسبت به باورکردن دروغ‌های کوچک شرطی شوند، احتمال اینکه در آینده دروغ‌های بزرگ‌تری را باور کنند بیشتر خواهد بود. این روند تدریجی شرطی شدن، نسبت به باورپذیری دروغ‌های کوچک، تنها روشی نیست که از آن می‌توان به‌عنوان یک سلاح روان‌شناسی تاریک استفاده کرد.

فریب‌های کوچک‌تر همچنین می‌توانند در جهت تضعیف اعتماد قربانی نسبت به قدرت استدلالی و منطقی خود صورت پذیرند. اگر سوءاستفاده‌گری قربانی خود را در مسائل کوچک فریب دهد و ذهن قربانی درگیر سؤالاتی درباره علت وقوع اتفاقات پیش‌آمده شود، ممکن است به این نتیجه‌گیری برسد که سوءظن او غیرمنطقی است و به این ترتیب، نمی‌تواند به قضاوت خود اعتماد کند. معمولاً بیشتر افراد به جای اینکه فکر کنند فرد دیگری آن‌ها را به خاطر مسائل به‌ظاهر

کوچک فریب می‌دهد، به این نتیجه می‌رسند که قضاوت خودشان معیوب است. کاربران روان‌شناسی تاریک از این «اعتماد» عمومی مردم آگاه هستند و همواره درصدد بهره‌برداری بدون شفقت از آن هستند.

فریب در مقیاس بزرگ نیز می‌تواند در عمل نمونه‌ای از روان‌شناسی تاریک باشد. یکی از بزرگ‌ترین فریب‌های ممکن این است که خود را متفاوت با آنچه هستید معرفی کنید، در اینجا منظور از چیزی کاملاً متفاوت، به هیچ‌عنوان ویژگی‌های شخصیتی و جزئیات دیگر نیست، بلکه منظور یک هویت کاملاً متفاوت مانند نام، تاریخ تولد و به‌طور کلی همه چیز است! ماهرترین کاربران روان‌شناسی تاریک قادرند افراد دیگر را طوری فریب دهند که کاملاً گذشته و هویت جعلی آن‌ها را باور کنند.

اکنون که نحوه استفاده سوءاستفاده‌گران از روان‌شناسی تاریک در ابعاد گسترده برای پیشبرد اهدافشان نشان داده شد، ما به کاوش در باب شناخت نحوه انجام این فریب‌های بزرگ و کوچک خواهیم پرداخت.

مباحث فریبنده

همه این جمله قدیمی را شنیده‌اند که می‌گوید «پول ریشه همه شرارت‌هاست». البته این جمله کمی اغراق‌آمیز است، اما مسلماً نمی‌توان این موضوع را نادیده گرفت که پول می‌تواند به فریب‌کاری‌های بسیاری منجر شود. فریب دادن به خاطر پول می‌تواند به دلایل مختلفی اتفاق بیفتد. بعضی از افراد، برای رسیدن به پول، دیگران را فریب می‌دهند، عده‌ای برای پنهان کردن آن و عده‌ای از آن جهت که فاقد آن هستند. از آنجاکه رسیدن به پول موضوع مشترک همه این اتفاقات است، برخی از کاربردهای فریبنده آن را در ادامه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

یکی از متداول‌ترین فریب‌های روان‌شناسی تاریک که مربوط به پول است توسط یک گدای حرفه‌ای انجام می‌شود. این افراد کسانی هستند که با وجود داشتن مقدار زیادی پول، باز هم برای به دست آوردن آن از طریق فریب دیگران تلاش می‌کنند. این متکدیان برای به دست آوردن پول از قربانیان بی‌گناه، از یک‌سری اصول تاریک روان‌شناسی استفاده می‌کنند. حتی دیده شده که برخی از متکدیان به بدن خود آسیب می‌رسانند تا برای قربانیان ترحم‌برانگیزتر به نظر برسند. برخی از فریبکارترین‌هایشان حتی فرزندان خود را به معتادان هروئین تبدیل می‌کنند تا از آن‌ها به‌عنوان بخشی از برنامه کلاهبرداری‌های خود استفاده کنند. این نمونه‌ای از فجایعی است که فریب مالی منجر به آن می‌شود.

وضعیت تأهل یکی دیگر از زمینه‌های رایجی است که در آن فریبکاری اتفاق می‌افتد. گاهی اوقات، افراد سعی می‌کنند ازدواج خود را مخفی نمایند تا یک قربانی جدید را اغوا کنند. این اتفاق می‌تواند به دلایل مالی، جنسی یا دلایل دیگر باشد. برخی از افراد دارای همسران متعددی هستند که در سرتاسر جهان پخش شده‌اند و از یکدیگر اطلاع ندارند. البته با ظهور اینترنت و امکان بررسی افراد از طریق رسانه‌های اجتماعی، این نوع فریب کمی سخت‌تر شده است. بهترین فریبکاران قادرند ردپای خود را به طرز ماهرانه‌ای پنهان کنند و با تقلب، زوج‌های بسیاری را از هم جدا کنند.

بعضی از افراد خود را متأهل جا می‌زنند، درحالی‌که درواقع مجرد هستند. این نوع فریب می‌تواند به چند دلیل رخ دهد. معمولاً افراد متأهل، نسبت به افرادی که ازدواج نکرده‌اند، قابل‌اعتمادتر هستند. برخی از کاربران روان‌شناسی تاریک از این برداشت آگاه هستند و از آن برای طرح‌ها و برنامه‌های خود استفاده می‌کنند. برخی از افراد به دلایل مربوط به

مالیات و بیمه وانمود می‌کنند که ازدواج کرده‌اند. یکی از متداول‌ترین فریب‌های این نوع، ایجاد یک زن یا شوهر مرده خیالی برای جلب همدردی مردم و گرفتن پول از آن‌ها است. پنهان کردن سابقه جنایی حوزه دیگری است که بسیاری از مردم درباره آن دست به فریبکاری می‌زنند. دلیل این امر آن است که اگر مرتکب جنایات خاصی شده باشید، تقریباً غیرممکن است که در زمینه حرفه‌ای یا شخصی بتوانید اعتماد دیگران را جلب کنید. به عنوان مثال، اگر مردی با زنی ملاقات کند و مرد در گذشته خود مرتکب جرمی جدی شده باشد، چقدر احتمال می‌دهید که به زنی که تازه ملاقات کرده در این باره چیزی بگوید؟ چرا که شخص دیگر ممکن است دچار تردید شود که این فرد مستعد ارتکاب دوباره جرم است. جالب اینجاست که چنین فریبی همیشه تاریک نیست. اگر مرد این کار را از ترس طرد شدن انجام دهد، این یک فریب تاریک نیست. اگر او این کار را با قصد پنهان کردن واقعیت انجام دهد تا بعداً به قربانی جدید خود آسیب برساند، این نشانه روشنی است که روان‌شناسی تاریک در کار است.

یکی از شرورانه‌ترین و اسفناک‌ترین مصادیق فریب مرتبط به جرم و جنایت این است که کسی که در گذشته مرتکب جرائم جدی مانند تجاوز به عنف شده است این موارد را پنهان می‌کند تا در آینده، اقدامات مشابهی انجام دهد. افرادی از این دست، با ساختار روانی تاریک، به واسطه نیازهای ناهنجار خود مجبور به انجام هر کاری برای پنهان کردن حقیقت می‌شوند تا به این وسیله بتوانند تمایلات بیمارگونه خود را به انجام برسانند.

سوءاستفاده‌گران احساس می‌کنند که فریب بهترین راه برای پنهان کردن احساسات غیرطبیعی یا غیرقابل قبول اجتماعی

آنان است. همین پنهان کاری باعث می شود که قربانیان، تا زمانی که کار از کار گذشته، متوجه شخصیت واقعی آنها نشوند. به عنوان مثال، اگر کسی که از روان شناسی تاریک استفاده می کند به شخص دیگری صرفاً جهت تمایلات فیزیکی علاقه مند شود و نسبت به این قضیه آگاهی پیدا کند که این گرایش برای قربانی او خط قرمز محسوب می شود، تلاش می کند تا قربانی را فریب دهد. در این مرحله، آنها ممکن است به طور آشکار دروغ بگویند یا تلویحاً طوری رفتار کنند که نشان دهد قصد واقعی آنها عشق و تعهد است. زمانی که قربانی به دام این فریب افتاد، بهره برداری سوءاستفاده گر کامل می گردد و فرد فریب خورده دچار آسیب می شود.

یکی از متداول ترین زمینه هایی که افراد را به اشتباه می اندازد احساسات شخصی یک سوءاستفاده گر نسبت به یک قربانی است. فریب^۲ نیرومندترین ابزاری است که سوءاستفاده گر برای تأثیرگذاری بر قربانی خود از آن استفاده می کند تا فرد مورد نظر مسائل را نه به شکل واقعی آن، بلکه به روشی که سوءاستفاده گر قصد تحریف آن را دارد درک کند. به طور معمول، فریب در رابطه به این منظور به کار می رود که شخص سوءاستفاده گر را به عنوان چیزی جدای از شخصیت واقعی اش معرفی کند. در این بخش، برخی از متداول ترین نمونه های کاربرد فریب ارائه می شود.

در حوزه روابط رمانتیک، غالباً از فریب برای پنهان کردن مقاصد واقعی سوءاستفاده گر استفاده می شود. سخنان و اعمال فریبنده سوءاستفاده گر این احساس را به قربانی منتقل می کند که گویی سوءاستفاده گر «به طور اتفاقی» دقیقاً همان چیزی است که قربانی همیشه در زندگی به دنبال آن بوده است. در حقیقت، سوءاستفاده گران ماهر قادر به شناسایی افراد

آسیب‌پذیر و بررسی نیازهای روانی و نقاط ضعف آنها هستند. این اطلاعات می‌تواند بعدها به صورتی مورد استفاده قرار گیرد که حقیقت اعمال فریبکارانه سوءاستفاده‌گر را پوشش دهد تا طوری به نظر برسد که این احساسات دقیقاً همان آرزوی قلبی قربانی است. این فریب اغلب نقطه شروع سوءاستفاده‌های طولانی‌مدت و پیچیده‌تر است.

همچنین می‌توان از فریب برای نرم کردن احساسات قربانیان و افزایش حساسیت آنها نسبت به سوءاستفاده‌گر در یک زمینه غیر رمانتیک استفاده کرد. به عنوان مثال، اگر یک سوءاستفاده‌گر به دنبال فردی آسیب‌پذیر است تا از روان‌شناسی تاریک علیه او استفاده کند، ممکن است در ابتدا رفتاری بسیار صادقانه از خود نشان دهد. او حتی اگر در رابطه‌ای به شدت قصد نزدیک شدن به فردی را داشته باشد معمولاً با حالتی فریبکارانه و با انجام رفتاری ابهام‌آمیز به قدری معمولی رفتار می‌کند که قربانی گیج شده و به هیچ وجه متوجه نیت واقعی او نشود. این فریبکاری در صورت نیاز می‌تواند بسیار طولانی شود. این روند بسته به ارزیابی سوءاستفاده‌گر از وضعیت تا زمانی ادامه پیدا می‌کند که قربانی حالت دفاعی خود را کنار گذاشته و آماده تن دادن به خواسته‌های سوءاستفاده‌گر شود.

تکنیک‌های فریبنده

حال که متوجه شدید فریب تاریک، ابعاد مختلف و بسترهای زمینه‌ساز آن چیست، اکنون زمان آن فرا رسیده است که تکنیک‌های خاصی را که سوءاستفاده‌گران برای فریب تاریک از آن استفاده می‌کنند از نزدیک بررسی کنیم. هر یک از تکنیک‌های فریب تاریک، زمانی قدرتمند و دقیق عمل می‌کنند که سوءاستفاده‌گر دقیقاً به این امر تسلط داشته باشد که چگونه و در چه زمانی از آن استفاده کند که بیشترین

میزان تأثیرگذاری را داشته باشد. توجه به این نکته حائز است که سوءاستفاده‌گران بر اساس ترتیب منظم از چهار تکنیک موردبحث استفاده نمی‌کنند؛ بلکه ترتیب این ترفندها می‌تواند جابجا شده یا با توجه به شرایط پیش آمده به صورت ترکیبی مورد استفاده قرار گرفته شود.

دروغ گفتن، شاید بارزترین و رایج‌ترین شکل فریب تاریک باشد. این تکنیک زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که سوءاستفاده‌گر تشخیص دهد که قربانی مستعد پذیرفتن دروغ و قادر به تشخیص حقیقت نیست. این امر ممکن است به این دلیل باشد که قربانی فردی است که معمولاً به دیگران اعتماد می‌کند؛ یا اینکه سوءاستفاده‌گر با دقت روی هدف خود کار کرده تا حالت دفاعی او را پایین بیاورد. اگر سوءاستفاده‌گر اقدام به فریب از طریق استفاده از دروغ کرده باشد، به احتمال زیاد راهی برای پنهان کردن دروغ‌های خود و توضیح هرگونه مغایرتی که به ذهن قربانی خطور کند در نظر گرفته است. سوءاستفاده‌گران استاد داشتن «برنامه جایگزین» در هر شرایطی در طول فریب تاریک خود هستند.

فریب از طریق دروغ گفتن، به روشی ظریف و فکری رخ می‌دهد، به این ترتیب که یک فریبکار ماهر دروغ خود را با گذشت زمان در اطلاعات درست جاسازی می‌کند. به عنوان مثال، یک فریبکار احتمالاً داستانی را تعریف می‌کند که ۹۰٪ درست و ۱۰٪ نادرست است. قربانی داستان را کاملاً واقعی تشخیص می‌دهد و به هیچ وجه نمی‌تواند واقعیت را در مورد ۱۰٪ فریبنده تفکیک و تشخیص دهد. برخی از فریبکاران نیز وقت خود را صرف تأثیرگذاری با کار کردن روی لحن صدا یا ژست خاصی می‌کنند. به این ترتیب آن‌ها می‌توانند با این لحن صدا و ژست خاص، حرفی دروغین گفته که به احتمال زیاد توسط ناخودآگاه قربانی درست تلقی شود.

دروغ تلویحی یک شکل ظریف‌تر از فریب نسبت به شکل بیرونی آن یعنی دروغ است. دروغ تلویحی اشاره‌ای غیرمستقیم به درستی چیزی است که اساساً نادرست است. بیاید این ایده را با یک مثال نشان دهیم. اگر کسی بخواهد قربانی را در مورد وضعیت مالی خود فریب دهد، می‌تواند به‌طور مستقیم دروغ گفته یا به شکلی تلویحی این کار را انجام دهد. مثلاً به دروغ بگوید: «اوه، من یک پسر موفق هستم و درآمد زیادی دارم.» اما در شکل تلویحی آن به‌طور غیرمستقیم این پیام را می‌رساند، مانند: «تلاش برای اداره امور با حسابداری من بسیار پرتنش است. تلاش برای پایین آوردن صورت حساب مالیاتی وقت زیادی از من می‌گیرد.» در اینجا شخص فریبکار به گونه‌ای رفتار و صحبت می‌کند که بیانگر ثروتمند بودن اوست، بدون اینکه صریحاً آن را بیان کرده باشد.

فریبکاران اغلب تکنیک دروغ تلویحی را نسبت به مواردی که قبلاً ذکر شد ترجیح می‌دهند، زیرا قابل قبول‌تر به نظر رسیده و امکان انکار کردن آن بیشتر است. اگر قربانی، سوءاستفاده‌گر را به دروغ‌گویی متهم کند، سوءاستفاده‌گر می‌تواند بگوید که چنین کاری نکرده است و امکان نفی این شکل از دروغ راحت‌تر است. هرچقدر قدرت تخیل یک قربانی بالاتر باشد، تکنیک دروغ تلویحی بیشتر روی او کارساز است. دروغ‌های تلویحی یک فریبنده را می‌توان مانند بذری دانست که در ذهن قربانی کاشته می‌شود. سپس تخیلات خود قربانی کار سوءاستفاده‌گر را برای او انجام داده و مطابق با دستورالعمل‌های سوءاستفاده‌گر، فضاهای خالی را پر می‌کند تا نسخه‌ای ایدئال از واقعیت ایجاد کند.

مخفی‌کاری عدم موفقیت در بیان چیزی درست است. مخفی‌کاری، درست در تضاد با اشکال دیگر فریب مانند

دروغ و دروغ تلویحی قرار گرفته است. دروغ و دروغ تلویحی هرکدام در ابعاد مختلفی جهت پوشش حقیقت استفاده می‌شوند. در عوض مخفی‌کاری به‌سادگی عدم بیان حقیقت و جلب‌توجه قربانی به مسیری دور از حقیقت است. به‌عنوان مثال، اگر کاربر روان‌شناسی تاریک تمایل نداشته باشد که قربانی روی قسمت خاصی از گذشته‌اش تمرکز کند؛ یا هرگز آن را بیان نمی‌کند و یا توجه قربانی را به بخش دیگری از گذشته خود یا هر زمان دیگری که ممکن است حواس او را پرت کرده و موضوع را منحرف کند جلب می‌کند.

یکی از راه‌هایی که غالباً در تکنیک مخفی‌کاری انجام می‌شود ایجاد «حصار عاطفی» در اطراف یک موقعیت یا موضوع خاص است. این تکنیکی است که در آن یک بازیگر نشان می‌دهد که یک دوره خاص از زندگی یا موضوعات مرتبط به آن، بیش‌ازحد دردناک یا ناراحت‌کننده است تا جایی که به‌هیچ‌وجه توان صحبت درباره آن را ندارد. به این ترتیب قربانی به میل خود از صحبت در مورد این زمان، یا پرسیدن سؤالات ناجور درباره آن خودداری خواهد کرد. اگر قربانی موضوعی را که شخص فریبکار می‌خواهد از آن اجتناب کند مطرح کند، فریبکار می‌تواند کارت «خیلی دردناک است» را بازی کند. این بازی به فریبکاران این امکان را می‌دهد که حقیقت را مخفی نگه دارند، آن‌هم درحالی که قربانی به دلیل مطرح کردن «موضوعی دردناک» احساس گناه می‌کند!

کلاهبرداری، پیچیده‌ترین و مجرمانه‌ترین شکل فریب است که توسط کاربران روان‌شناسی تاریک مورد استفاده قرار می‌گیرد. کلاهبرداری، نوعی دروغ است. یک فریبکار تاریک و متقلب به‌جای اینکه به‌سادگی راجع به موضوعی دروغ بگوید، اسناد، داستان‌ها و مدارک جعلی برای اثبات ادعای دروغین

خود جور می‌کند. ماهرترین فریبکاران از چنین مواردی به شکلی بسیار ظریف استفاده می‌کنند؛ آن‌ها به جای اینکه بگویند، «نه من واقعاً دکتر هستم، به گواهینامه من نگاه کن!»، نمایش‌های ظریفی از قبیل گذاشتن شواهد جعلی در معرض دید قربانیان خود اجرا می‌کنند تا خود قربانی بر اساس شواهد به این نتیجه برسد. فریب‌کاران به خوبی می‌دانند که اگر بیش‌ازحد روی ادعاهای جعلی خود فشار بیاورند قربانی شک کرده و ممکن است حس کند که چیزی در این ماجرا اشتباه است.

موضوع نگران‌کننده این است که به دلیل رواج رایانه و اینترنت، کلاهبرداری بیش از هر زمان دیگری رایج شده است. اغواگران قادرند با استفاده از نرم‌افزارهای حرفه‌ای تقریباً هر نوع اسنادی را به سرعت و به راحتی تهیه کنند. چنین تقلب‌هایی می‌تواند به دلایل شخصی یا حرفه‌ای انجام شود. برخی از جدی‌ترین انواع کلاهبرداری‌های حرفه‌ای شامل مواردی است که افراد با استفاده از هویت جعلی، شغلی را به دست آورده، از یک شرکت سرقت کرده و قبل از اینکه هویت آن‌ها فاش شود ناپدید می‌شوند. کلاهبرداری‌های شخصی، منجر به اتفاقات بسیار وحشتناکی می‌شود، مانند افرادی که به کمک گواهی‌های بهداشت جنسی جعلی، ویروس اچ. آی. وی را به دیگران منتقل می‌کنند.

وقتی فریب تاریک وارد حوزه کلاهبرداری می‌شود، نشانه این است که فریبکار یک کاربر خطرناک و متعهد به اصول روان‌شناسی تاریک است. برای اینکه یک شخص بتواند از قانون و اتهامات جدی کیفری فرار کند، باید واقعاً به اصول کلاهبرداری متعهد باشد. ممکن است بسیاری از کاربران فریب تاریک به طور آماتور عمل کنند؛ اما کلاهبرداران

حرفه‌ای به قدری خطرناک هستند که باید به هر ترتیبی از برخورد با آنها اجتناب کرد.

از قضا، یکی از اصلی‌ترین راه‌هایی که فریب تاریک اغلب به‌طور مؤثری انجام می‌شود، این است که فریبکار تظاهر به فریب خوردن از قربانی خود می‌کند! بسیاری از سوءاستفاده‌گران می‌دانند که با نشان دادن قربانی خود به‌عنوان فرد فریبکار ماجرأ، قادر هستند توجه او را از اینکه در معرض کلاهبرداری قرار گرفته دور کنند. این نمونه‌ای از فریب درون فریب است و رویکرد پیچیده و لایه‌لایه‌ای جهت سوءاستفاده را نشان می‌دهد که بسیاری از فریبکاران حرفه‌ای قادر به استفاده از آن هستند.

فصل ششم هیپنوتیزم

هیپنوتیزم حقیقت دارد

از بین تمام جنبه‌های روان‌شناسی تاریک که در این کتاب ارائه شده است، هیپنوتیزم یکی از مواردی است که بیشتر از بقیه موجب تعجب شما خواهد شد. بیشتر مردم زمانی که کلمه «هیپنوتیزم» را می‌شنوند تصویری از مردی با سبیل و کلاه لبه‌دار را در ذهن مجسم می‌کنند که در تلاش برای «خواب‌آلود کردن» کسی، ساعت جیبی را تکان می‌دهد. اعتقاد به این کلیشه در واقع خطرناک است؛ چراکه هیپنوتیزورهای واقعی که به تکنیک‌های بسیار ظریف اما قدرتمندی مجهز هستند، همه‌جا حضور دارند. این افراد می‌توانند از عناصر تاریک روان‌شناسی استفاده کرده و به طرز باورنکردنی و قدرتمندی بر مردم تأثیر بگذارند.

بنابراین اگر هیپنوتیزم تصویر کلیشه‌ای و قدیمی روی صحنه نیست، پس دقیقاً چیست؟ به زبان ساده، هیپنوتیزم فرایندی است که با فیلتر کردن لایه‌های عمیق آگاهی، قدرت تلقین‌پذیری در یک فرد را افزایش می‌دهد. این توانایی در تلقین عمیق و تأثیرگذار مطالب به کسانی که در وضعیت بی‌دفاع و به‌شدت تلقین‌پذیری هستند، به کاربران هیپنوتیزم تاریک قدرت بالایی در برابر قربانیان خود می‌دهد. برخلاف تقریباً هر تکنیک دیگر در این کتاب، هیپنوتیزم چیزی نیست که مردم در زندگی روزمره با شکل ملایم و بی‌ضرر آن روبه‌رو شوند.

هیپنوتیزم می‌تواند به‌صورت پیشنهاد کلامی و غیرکلامی انجام شود. از آنجایی که تلقین کردن در شکل‌های بسیار ظریفی صورت می‌گیرد؛ بنابراین تشخیص آن‌ها کار بسیار دشواری است. از نظر ماهیت، هیپنوتیزم بر روی عمیق‌ترین

لایه‌های ذهنی یک فرد تأثیر می‌گذارد. کسی که در ایجاد حالت تلقین‌پذیری و واکنش در کسی مهارت داشته باشد، قادر خواهد بود بدون اینکه حالت هشدار در وی ایجاد کرده و یا به او فرصتی برای افزایش هشیاری بدهد، از سد دفاعی شخص مورد نظر عبور کرده و بر او تأثیر بگذارد.

تکنیک‌های هیپنوتیزم

اکنون که تفاوت بین کلیشه‌ای که از هیپنوتیزم وجود دارد و شکل واقعی آن را متوجه شدید، وقت آن است که تکنیک‌های اصلی تلقین کردن را مورد بررسی قرار دهیم. انواع مختلفی از این نوع تکنیک‌ها وجود دارد؛ اما هدف کلی همه آن‌ها این است که بینشی جامع از موارد اصلی‌ای که باید مراقب آن باشید ارائه دهند. در این بخش، نمونه‌هایی از چگونگی استفاده از هر تکنیک در موقعیت‌های مختلف فراهم شده تا به شما بینشی روشن از نحوه کارکرد هیپنوتیزورهایی بدهد که هرروزه بدون شناسایی شدن در بین ما زندگی می‌کنند.

پیشنهاد می‌تواند غیر کلامی باشد

اگر هیپنوتیزم به معنای تاریک روان‌شناسی آن می‌تواند به‌عنوان «پیشنهاد کردن» تلقی شود، مهم است بدانیم که منظور از پیشنهاد در این مورد دقیقاً چیست. ممکن است بیشتر افراد تصور کنند که یک جمله پیشنهادی، جمله‌ای است که به‌وضوح بیان می‌شود، مانند: «من می‌خواهم شما این کار را انجام دهید.» اما این از واقعیت به دور است. دیدگاه روان‌شناسی تاریک از پیشنهاد کردن، به‌کلی با درک رایج آن فاصله دارد. اولین مفهوم مهمی که باید در نظر داشت؛ درک این واقعیت است که پیشنهاد کردن می‌تواند به دو شیوه کلامی یا غیر کلامی صورت گیرد.

مغز انسان را مانند یک کوه یخ تصویر کنید؛ بخشی از کوه یخ که در بالای سطح آب قرا گرفته نشانگر بخش‌های شناخته‌شده در حوزه عملکردهای شناختی مانند فکر کردن است. قسمت بزرگ‌تر و عمیق‌تر یخ که در زیر آب غوطه‌ور است نمایانگر قسمت‌های خارج از دسترس مغز انسان است که تنها بخش کمی از آن شناخته‌شده است. اگر به قدرت این قسمت مخفی از مغز شک کردید کافی است که فقط به فرایند خواب دیدن، یعنی به قدرت عظیم ذهن برای تولید مجموعه‌ای از تصاویر و صداها، درحالی‌که فرد در خواب است فکر کنید. کاربران شیوه تاریک اغلب هدف خود را بر روی این قسمت پنهان و ناخودآگاه ذهن قرار می‌دهند.

به‌طور کلی دو شیوه برای ارائه یک پیشنهاد وجود دارد که توسط این افراد مورد استفاده قرار می‌گیرد: پیشنهاد کلامی و غیرکلامی. این دو نوع روش پیشنهاد انواع مختلفی دارند. نوع دقیق تکنیکی که کاربر در شرایط خاص از آن استفاده می‌کند به طیف وسیعی از عوامل بستگی دارد. بعضی کاربران همه تکنیک‌ها را امتحان کرده و در نهایت شیوه هیپنوتیزمی را انتخاب می‌کنند که حس کنند بیشترین تأثیر را بر روان قربانی خواهد داشت. دسته دیگر اما از تکنیک‌هایی استفاده می‌کنند که در آن لحظه خاص می‌تواند اسباب سرگرمی بیشتر آن‌ها را فراهم کند. این امر بستگی زیادی به این مسئله دارد که آیا هیپنوتیزور به دنبال اعمال نفوذ به قدرتمندترین شکل ممکن جهت نفوذ در سوژه مورد نظر است و یا فقط به جهت سرگرمی و بازی‌های شخصی از این تکنیک استفاده می‌کند.

تشخیص روش القای کلامی بسیار دشوار است. گاهی اوقات کاربران هیپنوتیزم تاریک می‌توانند پیشنهاداتی را در قالب

کلماتی که در ظاهر بسیار معصومانه به نظر می‌رسند در ذهن قربانی خود قرار دهند.

مثلاً در نظر بگیریم که یک هیپنوتیزور سعی در القای هدفی کاملاً تاریک مانند ایجاد احساس خودکشی در هدف را داشته باشد. آن‌ها ممکن است دستور واقعی خود با عنوان «شما می‌خواهید بمیرید» را با کلماتی هم‌آوا مانند «شما می‌خواهید شام صرف کنید»^۷ مخفی کنند. هیپنوتیزور واژه‌های «شما می‌خواهید بمیرید» را به‌وضوح بیان می‌کند؛ اما به روشی که محتوای واقعی را پوشانده باشد. به‌عنوان مثال؛ هیپنوتیزور می‌تواند در مورد سفر آینده صحبت کرده و این‌گونه تصویرسازی کند که: «شما مجبورید رستوران‌های محلی را بررسی کرده تا در جایی محبوب و زیبا بمیرید.»^۸ در این حالت ذهن قربانی بدون اینکه آگاهانه بفهمد چرا، پیشنهاد مرگ را جذب می‌کند!

مثال فوق از شیوه القای کلامی مانند غذایی است که در آن سم ریخته شده، قربانی محتوای پنهان آن را مصرف کرده و فکر می‌کند از چیزی مفید و بی‌ضرر لذت می‌برد؛ درحالی‌که درواقع چیزی مرگبار را جذب می‌کند. در حقیقت قسمت ویرانگر این روش از آن جهت است که قربانی هرگز متوجه آن نخواهد شد. حتی اگر کسی متوجه کلمات واقعی هیپنوتیزور بشود، تصور کنید که تحلیل چنین واژه‌هایی از لحاظ عقلانی چقدر دیوانه‌وار به نظر می‌رسد! مردم معمولاً گزینه‌هایی را انتخاب می‌کنند که از نظر روان‌شناسی برای آن‌ها راحت‌تر به نظر می‌رسند؛ بنابراین دستورهایی را که در ظاهر در پوششی عقلانی قرار گرفته بدون هیچ تردیدی می‌پذیرند.

تن صدای هیپنوتیزور و انتخاب کلمات، روش دیگری در تکنیک کلامی است. برخی از هیپنوتیزورها به‌سرعت و با

دقت زیاد، شیوه بیان یک قربانی در هنگام ادای مسائل جدی را فرامی گیرند.

به عنوان مثال، اگر کسی بخواهد سخنی معنادار بگوید، تن صدای او پایین آمده و سرعت آن کند می شود، هیپنوتیزور این جزئیات را به خاطر سپرده و برای استفاده در آینده ثبت می کند. سپس با همان لحن دقیق و آینه ای شروع به القای موضوعی به قربانی خود می کند. استفاده با ظرافت از لحن صدای صحیح و تنوع صوتی کلمات ارائه شده، عمیقاً در قربانی نفوذ کرده و حالت دفاعی او را از بین می برد. از آنجا که هیپنوتیزور فقط در زمان القای مطالب از لحن تقلیدی استفاده می کند و بعد از آن به روش معمول صحبت کردن خود بازمی گردد؛ قربانی از آنچه در حال وقوع است بی اطلاع می ماند.

شکل دیگری از تلقین کلامی که توسط یک کاربر هیپنوتیزم روان شناسی تاریک استفاده می شود؛ انتخاب کلماتی است که برای قربانی دارای حساسیت و اهمیت ویژه ای هستند. به عنوان مثال؛ وقتی کسی بسیار احساساتی باشد غالباً از اصطلاح خاصی برای انتقال این احساس استفاده می کند. اگر هیپنوتیزور قادر به استفاده از این کلمات شخصی باشد، به این وسیله می تواند از آنها جهت پیشبرد اهداف خود استفاده کند. همان طور که مردم صدای منحصر به فردی دارند، آنها همچنین لیستی از واژه های شخصی دارند که به طور ناخود آگاه برای آنها معنای خاصی دارد. سوء استفاده گر که احساسات قربانی را حتی بهتر از خود او می شناسد؛ با شناسایی این کلمات و تقلید آهنگ آن به وسیله تکنیک مهندسی معکوس، علیه قربانی از آنها استفاده می کند.

القای مطالب همچنین می تواند اشکال غیر کلامی داشته باشد. این مسئله می تواند از طریق زبان بدن هیپنوتیزور یا حتی

نشانه‌هایی که آن‌ها را در محیط خود قرار می‌دهد صورت پذیرد. اگر فکر می‌کنید چنین چیزهای به‌ظاهر پیش‌پاافتاده‌ای نمی‌توانند در هیپنوتیزم تأثیرگذار باشند، باید تجدیدنظر کنید! حتی رهبران سیاسی نیز از این نوع تکنیک‌ها به شیوه‌های مختلفی مانند تغییر مدل موی خود در هنگام سخنرانی برای نشان دادن رویکردی متفاوت استفاده می‌کنند. باور کردن این مسئله که ذهن انسان حتی نسبت به کوچک‌ترین نکات نیز بسیار حساس است، باعث ایجاد وحشت می‌شود.

بنابراین برخی از اصلی‌ترین راه‌هایی که یک هیپنوتیزور، در شیوه القای غیر کلامی می‌تواند از آن علیه قربانی خود استفاده کند چیست؟ این تکنیک حول ایده تداعی معانی می‌گردد. یک هیپنوتیزور ماهر قادر است به‌طور مداوم یک احساس شدید را به‌نوعی محرک خارجی مانند حرکت چشمی که در شرایط خاص از آن استفاده می‌شود پیوند دهد. به‌عنوان مثال اگر هیپنوتیزور بخواهد احساس وحشت‌زدگی را در یک قربانی ایجاد کند، ممکن است هر زمان که قربانی در فکر یا حالت وحشت‌زده باشد یک حرکت خاص را با چشم انجام دهد. قربانی به‌صورت ناخودآگاه یاد می‌گیرد که حرکت چشم را به این احساس پیوند دهد. با گذشت زمان، هیپنوتیزور می‌تواند به‌سادگی با ایجاد حرکت چشم، حتی بدون نیاز به محرک دیگری، احساسات فرد را برای دریافت یک واکنش خاص تحریک کند.

محرک‌های محیطی شکل دیگری از روش‌های تلقین غیر کلامی هستند که بخش اعظمی از جعبه‌ابزار یک هیپنوتیزور را تشکیل می‌دهند. زمان‌هایی را که در دوران کودکی به دفتر مدیر مدرسه احضار می‌شدید به خاطر بیاورید. موقعیت مکانی به‌خودی‌خود کافی بود تا شما را دچار

وحشت عمیق کند؛ زیرا آموخته بودید که مکان را با وحشت و مشکلات مرتبط کنید. هیپنوتیزورها می‌توانند از همین مفهوم برای تأثیر مخرب در زندگی بزرگسالان استفاده کنند.

به‌عنوان مثال، آن‌ها اغلب یک مکان و موقعیت خاص را برای مکالمه با یک قربانی در نظر می‌گیرند. یک هیپنوتیزور و قربانی را در یک رابطه عاشقانه تصویر کنید. هر وقت هیپنوتیزور بخواهد که نوعی توافق یا رضایت از قربانی خود بگیرد، این کار را فقط در یک کافی‌شاپ خاص انجام می‌دهد. به‌مرور زمان ذهن قربانی نسبت به ارتباط محیط فیزیکی کافی‌شاپ و اعلام موافقت، شرطی می‌شود؛ بنابراین هیپنوتیزور می‌تواند هر زمان که نیاز به اعمال نفوذ و کنترل داشته باشد از این محیط فیزیکی به‌عنوان اهرم روانی خارجی استفاده کند.

قربانیان آسیب‌پذیر

هیپنوتیزم برای همه افرادی که تحت آزمایش قرار می‌گیرند به یک اندازه تأثیرگذار نیست. برخی از افراد بیشتر از دیگران تحت تأثیر هیپنوتیزم قرار می‌گیرند. اگرچه بیان میزان دقیق تأثیرپذیری افراد در یک جمله ساده کار پیچیده‌ای است؛ اما حول محور آسیب‌پذیری خلاصه می‌شود. افراد آسیب‌پذیر در مقایسه با افرادی که احساس رضایت بیشتری از زندگی خود دارند، بیشتر در معرض هیپنوتیزم قرار می‌گیرند. انواع نقاط ضعفی که هیپنوتیزورها در قربانیان خود جستجو می‌کنند، اکنون همراه با راهنمای چگونگی تشدید و بزرگ‌نمایی آن بر اساس الگوهای ذهنی هیپنوتیزورها در این بخش مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

افرادی که بیشتر در معرض هیپنوتیزم قرار دارند کسانی هستند که به‌تازگی یک تغییر اساسی در شیوه زندگی خود را

تجربه کرده‌اند که ثبات و اطمینان آن‌ها را کاهش داده است. به‌عنوان مثال، اگر شخصی به‌تازگی از یک رابطه جدی عاشقانه خارج شده، داغ‌دیده باشد و یا شغل خود را ازدست‌داده باشد، در مقابل تلقین بسیار آسیب‌پذیر است. این مسئله به این دلیل اتفاق می‌افتد که مغز انسان بیش از هر چیز احتیاج به اطمینان و درک متقابل دارد. اگر یک هیپنوتیزور شخصی را که در موقعیت آسیب‌پذیر قرار گرفته مشاهده کند، می‌تواند اطمینان او را جلب کرده و به‌طور کلی وضعیت آسیب‌پذیر او را به سمت تأثیرپذیری از هیپنوتیزم هدایت کند.

تقریباً دو وجه آسیب‌پذیری در قربانی یک هیپنوتیزور وجود دارد - آسیب‌پذیری که شخص در حال حاضر در زندگی خود درگیر آن است و آسیب‌پذیری شدیدتر که تحت تأثیر هیپنوتیزور گرفتار آن خواهد شد - شیطان‌صفت‌ترین هیپنوتیزورها قادرند هر دو جنبه را برای تأثیر کشنده‌تر ترکیب کنند. بهترین هیپنوتیزورها نه‌تنها قادر به یافتن شخصی هستند که به میزان مناسب آسیب‌پذیر باشد؛ بلکه کسانی را انتخاب می‌کنند که به‌طور خاص در برابر طرح روان‌شناسی هیپنوتیزم مورد نظر آسیب‌پذیر باشد.

به‌عنوان مثال، اگر یک هیپنوتیزور به دنبال استفاده از قدرت خود برای کسب درآمد اقتصادی باشد، ممکن است به دنبال قربانی‌ای مانند یک بیوه ثروتمند و اخیراً داغ‌دیده بگردد. آن‌ها با ظرافت و به‌مرورزمان با نشان دادن خود به‌عنوان یک منبع احساس امنیت و آسایش وارد عمل می‌شوند، درحالی‌که در حقیقت امر برای افزایش احساس فقدان و آسیب‌پذیری بیوه تلاش می‌کنند. آن‌ها در نهایت به هدف خود رسیده و به تنها پناهگاه قربانی از جهنم خودساخته تبدیل خواهند شد.

به طور کلی هیپنوتیزورها علاوه بر جستجو برای یافتن افراد آسیب پذیر، به ایجاد شرایط لازم برای آسیب پذیری شهرت دارند. این مسئله زمانی اتفاق می افتد که کسی در شرایط موقعیتی ای قرار گیرد که او را نسبت به هر زمان دیگری آسیب پذیرتر کند. ترفندهای تاکتیکی وجود دارد که یک هیپنوتیزور می تواند برای ارزیابی میزان آسیب پذیری فرد از آن استفاده کند. یکی از این تاکتیک ها تلاش برای ایجاد رفتار «تقلیدی» در هدف است. هنگامی که افراد به طور ناخودآگاه در رابطه تحت تأثیر کسی قرار می گیرند، بدون اینکه بدانند شروع به منعکس کردن رفتار طرف مقابل می کنند. برای بررسی این موضوع یک هیپنوتیزور ممکن است تغییر جزئی در زبان بدن خود، مانند حرکت دست ایجاد کند. اگر قربانی ناخودآگاه این ژست را تقلید کند، این نشانه ای است که قربانی در موقعیت آسیب پذیر قرار گرفته.

اکنون که به کاوش در زمینه آسیب پذیری از دیدگاه عمومی و موقعیت محور آن پرداختیم، شایسته است بدانیم که چگونه هیپنوتیزورهای ماهر از هر دو نوع سیستم آسیب پذیری با هم برای تأثیر بخشی ویژه استفاده می کنند. اگر کسی به طور کلی به دلیل شرایط زندگی و همچنین به سبب شرایطی که شخص سوءاستفاده گر برای او ایجاد کرده، در موقعیت آسیب پذیری باشد، این وضعیت او را در قابل نفوذترین موقعیتی که می توان تصور کرد قرار می دهد. به محض ایجاد چنین حالتی، هیپنوتیزور برای تسلط بیشتر، احتمالاً به سراغ قوی ترین و پیشرفته ترین تکنیک های موجود مانند ^۹ NLP می رود.

NLP

NLP یا برنامه نویسی عصب زبانی، تکنیکی است قدرتمند که حتی خوش فکرترین افراد نیز از آن استفاده می کنند. رهبران

دنیای تجارت و مؤسسات خیریه، رایج‌ترین طرفداران فنون و اصول ارائه شده توسط NLP هستند. قرار دادن چنین تکنیک‌هایی در دست افرادی که مایل به استفاده از روان‌شناسی تاریک برای سوءاستفاده از دیگران هستند، مانند دادن سلاح هسته‌ای به یک فرد روانی است. به این وسیله آن‌ها از قدرت و توانایی خود جهت ایجاد یک تخریب روانی عظیم در میان قربانیان استفاده می‌کنند. درک تکنیک‌های اصلی استفاده‌شده توسط متخصصان روان‌شناسی تاریک، بینشی در جهت آگاهی در مورد نحوه استفاده از آن برای ایجاد تأثیرات مخرب ارائه می‌دهد.

تکنیک لنگر انداختن

لنگر انداختن یک روش NLP است که شامل پیوند یک حالت عاطفی با نوعی محرک خارجی است. اگر با ایده شرطی‌سازی پاولووی آشنا باشید، این روش را درک خواهید کرد. هیپنوتیزورها قادرند احساسات قدرتمندی را به قربانی خود القاء کنند و سپس آن را با محرکی مانند ژست فیزیکی یا لحن صدا پیوند دهند. سپس هیپنوتیزور با انجام محرک مرتبط می‌تواند این حالت عاطفی را به میل خود در قربانی ایجاد کند.

شروع‌ترین هیپنوتیزورها از اصل لنگر انداختن به روشی کاملاً ظریف و پنهانی استفاده می‌کنند. آن‌ها مدت‌زمان زیادی صرف می‌کنند تا انواع مختلفی از لنگرها را در ذهن قربانی تثبیت کنند؛ بدون اینکه قربانی آگاهی نسبت به آنچه اتفاق می‌افتد پیدا کند. این ترفندها مانند مجموعه‌ای از رشته‌های نخ برای کنترل عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی عمل می‌کند که هر زمان که اراده کنند، برای هدایت آن‌ها این رشته‌ها را به حرکت درمی‌آورند. غالباً هیپنوتیزورها از تکنیک «لنگر انداختن» به‌طور مداوم برای ایجاد واکنش‌های شدید برای

دستیابی سریع به نتایج دلخواه استفاده می کنند. به عنوان مثال؛ آن‌ها ابتدا احساس عشق را به شخص مورد نظر القا کرده، به دنبال آن احساس وحشت و به دنبال آن یک بار دیگر عشق؛ همه این تحریکات به سرعت و پشت سر هم صورت می گیرد. این مجموعه از احساسات، مدارهای عاطفی قربانی را بارور کرده و آن‌ها را مانند خشتی خام در اختیار کنترل گر قرار می دهد.

برنامه نویسی مجدد ۱۱

«برنامه نویسی مجدد»، هنر کنترل کردن نحوه درک اطلاعات مبهم است. یک جمله قدیمی وجود دارد که می گوید: «هیچ چیز، خوب یا بد نیست؛ مگر اینکه به آن باور داشته باشیم». «برنامه نویسی مجدد» آخرین تکنیک مربوط به این ایده است. هیپنوتیزورها می توانند برای کنترل مؤثر نحوه تفکر و احساسات قربانی خود از این تکنیک استفاده کنند. یک جهت دهنده ماهر را مانند یک ویرایشگر حرفه ای در نظر بگیرید. آن‌ها می توانند نقطه تمرکز قربانی و احساساتی را که باعث ایجاد تمرکز می شود انتخاب کنند. این یک شیوه کنترل ذهن از طریق هیپنوتیزم است.

بنابراین تکنیک «برنامه نویسی مجدد» چگونه در ساختار روان شناسی تاریک مورد استفاده قرار می گیرد؟ بیایید شرایطی را در نظر بگیریم که در آن یک هیپنوتیزور سعی می کند بر روی یک قربانی تأثیر گذاشته تا او را وادار کند که دیگر وقت خود را در اطراف نگذراند و یا با یک شخص خاصی ارتباط برقرار نکند. قربانی ممکن است احساساتی ناشی از غم و اندوه یا دل تنگی، نسبت به این مسئله از خود نشان دهد. هیپنوتیزور می تواند این احساسات را به شکلی دیگر از احساسات متناسب با اهداف خود تغییر دهد. این

مسئله به بهترین شکل از طریق گفتگوی مثالی زیر نشان داده می‌شود:

قربانی: «من از وقتی با راشل صحبت نکردم دلم براش تنگ شده.»

هیپنوتیزور: «من می‌دونم که ممکنه از وضعیت پیش اومده با راشل متنفر باشی؛ اما می‌دونم اونقدر باهوش هستی که عاشق آزادی که نصیبت شده خواهی شد.»

توجه کردید که در این جمله چگونه مفهوم نفرت، به راشل، و عشق، به «آزاد بودن» بدون او مرتبط شده؟ در اینجا دقت کنید که چگونه هیپنوتیزور با پیوند دادن ایده با هوش بودن وی در صورت عمل کردن به روشی که او می‌خواهد، با استفاده از تکنیک «برنامه‌نویسی مجدد»، منیت قربانی را به بازی گرفته و درک او از واقعیات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به آنچه قبلاً درباره آسیب‌پذیری قربانیان آموخته‌اید بیندیشید، سپس خواهید فهمید که چگونه می‌توان از تکنیک «برنامه‌نویسی مجدد» در جهت ایجاد تأثیرات مخرب استفاده کرد.

پیمایش آینده

«پیمایش آینده» از منظر روان‌شناسی نزدیک‌ترین امر ممکن به «سفر در زمان» است. پیمایش آینده، به یک سوءاستفاده‌گر ماهر این اجازه را می‌دهد که قربانی خود را به یک سفر ذهنی به آینده هدایت کرده تا به این وسیله بتواند بر رفتارها و پاسخ‌هایی که در آینده واقعی رخ می‌دهد تأثیر بگذارد.

در اساسی‌ترین حالت، پیمایش آینده منجر به هدایت ذهنی قربانی از طریق سناریوی آینده می‌شود. به‌عنوان مثال، اگر هیپنوتیزور بخواهد قربانی هر زمان که پول دریافت می‌کند احساس سخاوت و آرامش کند، از قربانی می‌خواهد که

شرایطی مانند دریافت حقوق بعدی خود را تصور کند. برای ایجاد این تصور در آینده، هیپنوتیزور اطمینان حاصل می‌کند که قربانی تمام حواس پنجگانه خود را در این عمل دخیل می‌کند تا به این ترتیب بتواند آنچه را که در آن زمان می‌بیند احساس و لمس کند. این به مغز کمک می‌کند تا سناریوی آینده را به دلیل عمق حسی آن «واقعی» درک کند.

هنگامی که هیپنوتیزور با کمک توانایی‌های شناختی، قربانی خود را به آینده منتقل کرد، شروع به تلقین برخی از اتفاقات و نظارت بر شیوه پاسخ‌گویی او می‌کند. به عنوان مثال هیپنوتیزور ممکن است با چنین تلقینی شروع کند: «تصور کن که فیش حقوقت و گزافتی و خیلی سخاوتمندانه اونو به کسی می‌دی که واقعاً بهش احتیاج دارند، چون تو یه آدم مهربون هستی و انجام یه کار خوب تو ذاته.» اگر پاسخی فیزیکی قربانی نسبت به این اتفاق مثبت باشد، این سناریو نشانه‌هایی از انطباق و پذیرش را نشان می‌دهد؛ بنابراین هیپنوتیزور می‌تواند اطمینان حاصل کند که وقتی این سناریو در آینده اتفاق می‌افتد، قربانی واقعاً چنین رفتاری خواهد داشت.

با توجه به شدت و قدرت تکنیک‌های هیپنوتیزم ذکر شده در این فصل، می‌توان به این نتیجه رسید که حتی بهترین سوءاستفاده‌گران، از این تکنیک‌ها تنها در حد متوسط استفاده می‌کنند. به عنوان مثال، یک هیپنوتیزور روان‌شناسی تاریک در رابطه با قربانی تا ۹۵٪ رفتاری کاملاً عادی از خود نشان می‌دهد که این امر باعث افزایش آسایش و اعتماد قربانی در سطح بالایی می‌شود. تنها ۵٪ تمرکز برای تأثیر هیپنوتیزم بر قربانی کافی است. به این ترتیب قربانی علاوه بر اینکه متوجه ماجرا نمی‌شود، حالت دفاعی خود را کنار گذاشته و به این ترتیب تکنیک در ذهن قربانی جا افتاده و بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

فصل هفتم

شستشوی مغزی

آیا شما درباره شستشوی مغزی، شستشوی مغزی شده‌اید؟

اگر از کسی بپرسید که آیا می‌داند شستشوی مغزی چیست، احتمالاً پاسخ او مثبت است. شستشوی مغزی مفهومی است که بسیاری از مردم در مورد آن شنیده‌اند و درحالی که درک مختصری از این مفهوم دارند، برداشت خود را با شناخت کامل این تکنیک اشتباه می‌گیرند. قبل از بررسی چگونگی، مکان و دلیل شستشوی مغزی ضروری است که بفهمید شستشوی مغزی دقیقاً چه موضوعاتی را در بر گرفته و شامل چه مواردی نمی‌شود. از بین تمام تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک موجود در این کتاب، شستشوی مغزی جدی‌ترین و گسترده‌ترین تأثیر را دارد. اگر سایر روش‌های روان‌شناسی تاریک را مانند گلوله‌های تیراندازی در نظر بگیریم که هدفش یک فرد خاص است، شستشوی مغزی یک بمب هسته‌ای است که قادر به ویرانی کل یک شهر است.

اصطلاح شستشوی مغزی به روند آهسته جایگزینی ایده‌های فرد در مورد هویت و اعتقاد، با ایده‌های جدیدی گفته می‌شود که متناسب با اهداف کسی باشد که شستشوی مغزی را انجام می‌دهد. شستشوی مغزی می‌تواند در دو زمینه گسترده و محدود اتفاق بیفتد. به عنوان مثال یک فرد مسلط به تکنیک‌های شستشوی مغزی قادر است به طور خاص یک نفر را کنترل کرده یا از همان فنون و اصول برای کنترل ذهنی گروه گسترده‌تری به طور هم‌زمان استفاده کند. شستشوی مغزی روشی است که می‌تواند ملحدان را به بمب‌گذاران انتحاری و زندانیان جنگ را به گروهی کمونیست تبدیل کند.

در طول سال‌ها آزمایش، این مسئله امتحان و اثبات شده است که این تکنیک تقریباً در هر سناریویی موفق عمل کرده است. بنابراین سوءتفاهمات رایج در ارتباط با شستشوی مغزی چیست؟ بسیاری از افراد این عمل را فرایندی اجباری با نتیجه‌بخشی بسیار سریع تصور می‌کنند. آن‌ها ال‌کس در فیلم *A Clockwork Orange* یا نثو در فیلم *The Matrix* را تصور کرده که مجبور بودند مفاهیم را به‌طور غیرارادی و در مدت‌زمان کوتاهی وارد جمجمه خود کنند. این تکنیک شستشوی مغزی به شیوه هالیوودی است و با آنچه در زندگی واقعی اتفاق می‌افتد فاصله زیادی دارد.

روند شستشوی مغزی در دنیای واقعی، بعداً با جزئیات بیشتری در این فصل بررسی خواهد شد؛ اما در ساده‌ترین حالت، شستشوی مغزی فرایندی است که در آن تغییراتی آرام، تدریجی و ظاهراً داوطلبانه در «دریافت فرد از حقیقت» که به‌مرورزمان و به‌صورت آزادانه به وجود آمده و دریافتی که توسط شستشوی مغزی به او تحمیل شده صورت می‌گیرد. طنز تلخ این تکنیک این است که فردی که مورد شستشوی مغزی قرار گرفته مطمئن است که اوضاع را تحت کنترل خود دارد.

زمینه‌های شستشوی مغزی

بسترهای زمینه‌ساز شستشوی مغزی شامل چه مواردی می‌شود؟ قبل از اینکه فرآیند شستشوی مغزی به‌طور کامل بررسی شود، بیایید نگاهی به انگیزه‌ها و موقعیت‌هایی بیندازیم که مردم در آن غالباً تحت شستشوی مغزی قرار داده می‌شوند.

بسیاری از مردم با این ایده موافق هستند که «فرقه‌ها مردم را شستشوی مغزی می‌دهند» اما تعداد کمی از آن‌ها می‌توانند دقیقاً توضیح دهند که فرقه چیست و چگونه

متحدان خود را شستشوی مغزی می‌دهد. بیاید این روند را روشن‌سازی کنیم. فرقه یک گروه حاشیه‌ای است که غالباً پیرامون یک فرد کاریزماتیک ساخته می‌شود که قادر به تأثیرگذاری زیاد بر پیروان خود است. این فرقه معمولاً «درک کاملی از واقعیت» را به کسانی که از آن‌ها پیروی می‌کنند ارائه می‌دهد. چرا فرقه یکی از بسترهایی است که شستشوی مغزی در آن شکوفا می‌شود؟

جذابیت اصلی فرقه‌ها از این جهت است که واقعیت را به‌عنوان چیزی بسیار ساده و در دسترس افراد عادی ارائه می‌دهند، به شرطی که فرد مایل به استفاده از آموزه‌های فرقه باشد. ما در دنیای مدرن و پیچیده‌ای زندگی می‌کنیم که زیستن در آن می‌تواند بسیار گیج‌کننده و طاقت‌فرسا به نظر برسد. فرقه‌ها این سردرگمی را از بین برده و به مردم می‌گویند: «نگران نباشید، ما پاسخ همهٔ سؤال‌های شما را داریم.» روشی که در آن، این «پاسخ» ارائه شده نیاز فطری انسان به تعلق و پذیرش را برآورده می‌کند. در نتیجه شستشوی مغزی در این شرایط می‌تواند به‌عنوان ایده‌ای از یک «هنجار جدید» بسیار مورد توجه قرار گیرد.

اما «هنجار جدید» به چه معناست؟ روشی است که فرقه‌ها به وسیلهٔ آن می‌توانند با رواج، پذیرش و مثبت جلوه دادن آموزه‌های خود، بر کسانی که تحت شستشوی مغزی قرار می‌دهند تأثیرگذار باشند. به‌عنوان مثال، ایدهٔ پرستش مردی که ادعا می‌کند خالق است در زندگی روزمره بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ اما در محیط بستهٔ یک فرقه این رفتار به یک «هنجار» تبدیل شده و بسیار عادی به نظر می‌رسد تا جایی که اگر کسی از آن پیروی نکند برای افراد درون فرقه عجیب به نظر می‌رسد! این فرایند پافشاری بر حفظ هنجارها،

یکی از قدرتمندترین روش‌هایی است که در آن شستشوی مغزی ایدئولوژیک فرقه‌ها امکان‌پذیر است.

فرقه‌ها را به‌عنوان فروشندگان مواد مخدر در نظر بگیرید. شاید کسی که به این فرقه‌ها می‌پیوندد، در زمانی که با این فرقه روبه‌رو شده به دنبال چیزی در زندگی خود بوده باشد و به‌اشتباه درست به همان ترتیبی که تازه‌واردان به دنیای مواد مخدر می‌پیوندند، به اراده خود وارد این ماجرا شود. فرقه‌ها معمولاً نیازی به «هل دادن» و تزریق داروی ایدئولوژیک خود به قربانی ندارد؛ زیرا قربانی در جستجوی برطرف کردن خلأهای درونی خود، آمادگی لازم جهت پیوستن به آن‌ها را دارد. همین «جستجو» و «آمادگی» اولیه، بیشترین زمینه را برای شستشوی مغزی آن‌ها فراهم می‌کند.

ایدئولوژی‌ها همانند فرقه‌ها زمینه‌های دیگری هستند که در آن شستشوی مغزی امری رایج است. تفاوت بین یک فرقه و یک ایدئولوژی در این است که تمرکز اصلی ایدئولوژی بیشتر بر خود ایده استوار است تا شخص ارائه‌دهنده پیام و کسانی که از آن‌ها پیروی می‌کنند. درحالی‌که فرقه‌ها مردم را با اعتماد و اعتقاد به رهبر فرقه و پیروانشان شستشوی مغزی می‌دهند، شستشوی مغزی ایدئولوژیک، بر هدایت مردم به اعتماد کامل بر یک ایده صورت می‌گیرد.

شستشوی مغزی ایدئولوژیکی، از آن‌جهت که محدود به یک فرد نمی‌شود، بسیار خطرناک است. به‌عنوان مثال به تروریسم مذهبی افراطی فکر کنید. ممکن است یک شخصیت برجسته در ایدئولوژی، مانند اسامه بن‌لادن، کشته شود؛ اما آیا این باعث ادامه پشتیبانی از خود ایده می‌شود؟ خیر، چهره‌های مرده در نظام‌های ایدئولوژیک افراطی به‌عنوان افرادی که جان خود را به ایدئولوژی می‌بخشند، ستایش می‌شوند و همین امر امکان جذب تازه‌واردان بالقوه را افزایش می‌دهد.

تقریباً هر ایدئولوژی ممکن است یک مبلغ تندرو و یک گروه پیرو جهت شستشوی مغزی داشته باشد. حتی چیزی به ظاهر بی‌آزار مانند یک گروه پاپ نیز می‌تواند این تأثیر را داشته باشد. طرفدارانی که از دیدگاه روان‌شناسی به لحاظ سنی بسیار تأثیرپذیر هستند احساس هویت، خوشبختی و تعلق خود را به یک گروه پاپ پیوند می‌زنند. آن‌ها با کمال میل و باحالتی افراطی از این گروه‌ها پیروی می‌کنند. برخی از گروه‌های موسیقی پاپ طرفدارانی دارند که در صورت ترک عضوی از گروه، رگ خود را با تیغ می‌زنند! اگر با دقت این پدیده قدرت شستشوی مغزی را حتی در متن‌های به ظاهر ساده و برنامه‌ریزی نشده در نظر بگیرید متوجه می‌شوید که چقدر این فرایند می‌تواند در زمینه‌های خاص مانند فرقه‌ها و گروه‌های تروریستی ویرانگر عمل کند.

اکنون که شما درک روشنی از شستشوی مغزی در زمینه‌های اجتماعی گسترده‌تری مانند فرقه‌ها و ایدئولوژی‌ها به دست آوردید، مهم است این نکته را یادآور شویم که این پدیده در ابعاد کوچک‌تر و به صورت فردی هم اتفاق می‌افتد. شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین شستشوی مغزی «گروهی» و «فردی» وجود دارد و درک این تفاوت‌های ظریف می‌تواند به تشخیص زمان وقوع هر دو نوع کمک کند.

شستشوی مغزی فردی مانند شستشوی مغزی گروهی است؛ زیرا شامل جایگزینی آهسته و مداوم باورهای موجود با باورهای جدیدی است که در خدمت اهداف شستشوی مغزی هستند؛ اما به جای تکیه بر پویایی گروهی برای تقویت «هنجار جدید»، تکنیک شستشوی مغزی فردی، متکی به یک ارتباط عمیق و شخصی بین عامل شستشوی مغزی و قربانی است. این تکنیک حتی می‌تواند از شستشوی مغزی گروهی

قدرتمندتر باشد؛ زیرا محتوا می‌تواند با توجه به وضعیت روانی قربانی، دست‌کاری و تغییر داده شود.

فرآیند شستشوی مغزی

اکنون که به شناخت بهتری از واقعیت شستشوی مغزی و بسترهای زمینه‌ساز آن رسیدیم، بیاید نگاهی به خود فرآیند شستشوی مغزی و تمایزاتی که بین روش‌های فردی و گروهی آن وجود دارد بیندازیم.

وضعیت روانی و شرایط اجتماعی قربانی، نقطه آغاز هر پرده از داستان شستشوی مغزی است. این مسئله، بنیادی است که بقیه مراحل کاملاً بر آن متکی هستند. شستشوی مغزی چیزی نیست که بتوان آن را برای هر کسی انجام داد. این امر مستلزم شناسایی شخصی است که در زندگی به دنبال چیزی است و یا سعی دارد خلأیی را پر کند.

بنابراین چه نوع افرادی قربانی ایدئال شستشوی مغزی هستند؟ افرادی که واقعیت زندگی‌شان با یک واقعۀ تأسف‌برانگیز متزلزل شده، اهداف اصلی شستشوی مغزی هستند. به‌عنوان مثال؛ بسیاری از مردان غربی که برای تروریست شدن به سوریه سفر کرده و برای بمب‌گذاری‌های انتحاری داوطلب شده‌اند، این تصمیمات را پس از مرگ یک دوست صمیمی یا یکی از اعضای خانواده‌شان گرفته‌اند. وقتی دنیای آن‌ها به معنای حقیقی معنی و قطعیت خود را از دست می‌دهد، عاملان شستشوی مغزی می‌توانند وارد عمل شده و ایدئولوژی جنایت‌بار خود را به آن‌ها ارائه دهند.

پس از شناسایی قربانی شستشوی مغزی چه به‌صورت حضوری و چه از طریق اینترنت، روند واقعی شستشوی مغزی آغاز می‌شود. برخلاف تصور رایج از یک عامل شستشوی مغزی به‌عنوان یک روان‌پریش که بی‌وقفه و با عصبانیت مواردی را به قربانی خود را تلقین می‌کند، عاملان شستشوی

مغزی در دنیای واقعی افرادی کاملاً متفاوت هستند. آنها خود را به عنوان افرادی آرام، صمیمی و منطقی نشان می‌دهند که زندگی کاملاً متفاوتی با قربانی خود دارند. تصور کنید بی‌خانمان هستید و با یک فرد مشهور دوست می‌شوید. روند ملاقات قربانی با عاملان شستشوی مغزی برای اولین بار به همین صورت است.

عامل شستشوی مغزی، غالباً در ابتدا روی ایجاد سطح اعتماد و روابط بین خود و قربانی کار خواهد کرد. این معمولاً شامل ایجاد شباهت‌های عمیق و ظاهری است. به عنوان مثال؛ شباهت‌های سطحی ممکن است شامل ترجیحات شخصی فرد مانند؛ لذت بردن از یک ورزش یا حتی غذا باشد! روابط سطح عمیق‌تر ممکن است شامل تجربه مشترک «عمیق» در گذشته عامل و قربانی باشد. عاملان شستشوی مغزی در صورت نیاز این احساسات را جعل می‌کنند. اگر قربانی احساس عذاب برای از دست دادن یکی از نزدیکان خود در گذشته را با شخص مورد نظر در میان بگذارد، حدس می‌زنید چه اتفاقی بیفتد؟ عامل شستشوی مغزی، ناگهان داستانی مشابه برای گفتن ارائه می‌دهد.

گرمای احساسی و ارتباط کاذب توضیح داده شده در بالا، تنها جنبه شستشوی مغزی نیست که در مراحل ابتدائی آن اتفاق می‌افتد. عامل شستشوی مغزی غالباً به قربانی خود هدایایی بخشیده و لطف خود را به روش‌های مختلفی نشان می‌دهد. به عنوان مثال، ممکن است قربانی را برای صرف غذا دعوت کرده و یا برای او اسباب و وسایل کاربردی مفید دیگر ارسال کند. این امر باعث ایجاد احساس تشکر و دین نسبت به عامل شستشوی مغزی شده و هر مقاومتی را که قربانی در ابتدا ممکن است از خود نشان دهد از بین می‌برد.

یکی از قدرتمندترین نمونه‌های محبت اولیه ذکر شده را می‌توان از اردوگاه‌های زندانیان جنگ گرفت. وقتی نظامیان آمریکایی در گذشته دستگیر می‌شدند، اسیرکنندگان اغلب سیگارهای آمریکایی به آن‌ها تعارف کرده و با احترام با آن‌ها صحبت می‌کردند. این امر برخلاف انتظار قربانی صورت گرفته و ذهن او را برای ادامه روند شستشوی مغزی آماده می‌کرد.

ارائه آرمان‌شهر مرحله بعدی در فرآیند شستشوی مغزی پس از شناسایی اولیه قربانیان و مراحل ایجاد رابطه است. این مرحله شامل شستشوی مغزی است که به آرامی و به‌طور فزاینده‌ای راه‌حلی برای تمام مشکلاتی که قربانی با آن روبه‌رو بوده ارائه می‌دهد. این کار همیشه در ابتدا به‌صورت اتفاقی و غیرعمدی جلوه داده می‌شود تا از ایجاد تأثیر منفی مبنی بر اینکه قربانی تحت فشار قرار گرفته جلوگیری شود. این راه‌حل اتوپیایی^{۱۲} همیشه در مورد هر فرقه، ایدئولوژی یا شخصیتی که عامل شستشوی مغزی سعی در همراه کردن قربانی خود با آن را دارد - تروریسم، کمونیسم یا فقط یک ستایشگر - اگر به‌درستی انجام شود بسیار نتیجه‌بخش خواهد بود.

انجام صحیح مراحل اولیه این فرآیند باعث می‌شود تا یک قربانی اطلاعات و درک بیشتری از مسیری که به سمت آن هدایت می‌شود به دست بیاورد. عامل شستشوی مغزی حتی ممکن است در ابتدا از دادن اطلاعات به قربانی خودداری کند و زمینه را طوری برنامه‌ریزی کند که قربانی احساس کند برای رسیدن به این اطلاعات باید تلاش کند. این امر منجر به ایجاد انگیزه‌ای قوی از طرف قربانی برای جستجو و پذیرش اطلاعاتی می‌شود که در نهایت به آن‌ها ارائه خواهد شد. با کمک زمینه‌سازی‌های موفق مراحل قبلی، ایده‌های

سمی که به قربانی داده می‌شود به اندازه یک آب سرد در یک روز گرم، طبیعی و باطراوت به نظر می‌رسد.

هنگامی که قربانی با تکه‌هایی از سیستم جدید اعتقادی تغذیه شده و به‌خوبی به آن‌ها پاسخ داد، عامل شستشوی مغزی با دقت فراوان مقصود اصلی خود را در زمان مناسب آشکار خواهد کرد. این مفهومی است که گاهی اوقات به‌عنوان «شیرِ قبل از گوشت^{۱۳}» یا «مکاشفه تدریجی» شناخته می‌شود. این امر اساساً شامل ارائه ایده‌های قابل‌پذیرش، برای آماده‌سازی ذهنی، قبل از آشکار شدن هر موضوع بحث‌برانگیز است. به‌عنوان مثال، در مورد ترورهای ایدئولوژیک، عاملان ترور ممکن است در ابتدا قربانی را این‌طور متقاعد کنند که خدا آن‌ها را برگزیده است. این امر معمولاً کاملاً قابل‌پذیرش است. عقاید بحث‌برانگیز بیشتر مانند اینکه خداوند می‌خواهد شما خود را در راهش منفجر کنید در مراحل آخر شستشوی مغزی یعنی زمانی که قربانی به نقطه‌ای بدون بازگشت رسیده انجام می‌شود.

ممکن است به‌محض مطرح شدن ایده‌های بحث‌برانگیز، شما منتظر اعتراض و درگیری قربانی با عامل شستشوی مغزی باشید؛ اما این مسئله به سه دلیل اتفاق نمی‌افتد. اول اینکه قربانی بیچاره یک احساس پیوند عاطفی و حس تأیید نسبت به عامل شستشوی مغزی خود پیدا کرده است.

دوم اینکه قربانی برای پیمودن این روند مسیری طولانی پیموده حتی در مواردی هزینه و وقت زیادی صرف کرده است. این حالت به‌عنوان «مغالطه هزینه هدر شده» شناخته می‌شود. معمولاً قربانی انزجار دارد که با دور شدن از روند کار «تمام زحمات خود را دور بریزد». آخرین مسئله این است که عامل شستشوی مغزی احتمالاً اطلاعات محرمانه و حساس زیادی را در مورد قربانی خود جمع کرده است که

در نهایت می‌تواند از این «نقطه ضعف» چه به صورت مخفیانه و چه آشکار برای تحت فشار قرار دادن قربانی استفاده کند. ایده قربانی آسیب‌پذیر و «مغالطه هزینه هدر شده» هر دو منطقی به نظر می‌رسد. پذیرش ایده تهدید و کنترل نیز در ابتدا ممکن است دشوار به نظر برسد. چرا یک قربانی باید به چنین تهدیدهایی پاسخ مثبت بدهد؟ پاسخ این است که آن‌ها به ندرت به روش تهدیدآمیز متوسل می‌شوند. به عنوان مثال؛ اگر قربانی اطلاعات حساس زیادی را به یک عامل شستشوی مغزی ارائه داده باشد و سپس علائمی مبنی بر فاصله گرفتن از خود نشان دهد، ممکن است عامل شستشوی مغزی نگرانی خود را به این شکل بیان کند: «اگه من دیگه نتونم در مورد مشکلاتت بهت کمک کنم، باید مطمئن بشم که شخص دیگه‌ای می‌تونه بهت کمک کنه. شاید خانواده یا رئیس بخوان بدونن که چه اتفاقی برات افتاده، بنابراین اونا ممکنه وقتی که من اینجا نیستم بیان دنبالت.»

به دلیل احساس عمیق و روابط گرمی که عامل شستشوی مغزی با قربانی خود برقرار کرده، این شکل از تهدید و کنترل، اغلب به عنوان یک رفتار نرم و مهربانانه تلقی می‌شود. اغلب کافی است که قربانی «حس عاطفی» را دریافت کند، بعد از آن موافقت خود را نسبت به ادامه مسیری که با عامل شستشوی مغزی آغاز کرده اعلام می‌کند. عاملان شستشوی مغزی در ایجاد درد و تلاش در خلق حماسه مهارت دارند؛ بنابراین ماندن در حالت پیش‌فرض، به گزینه آسان و مطلوب تبدیل می‌شود.

محصول نهایی این روند از این قرار است که قربانی هر آنچه را که به او تلقین شده، باور کرده و به عنوان حقیقت می‌پذیرد. قدرت این فرایند از آن جهت است که قربانی احساس می‌کند دیدگاه‌های ارائه شده، انتخاب شخصی اوست و آن‌ها را با

اراده خود دنبال کرده است. این امر باعث می‌شود که یک فرد کاملاً طبیعی به یک برده روان‌شناسی تفکرانی تبدیل شود که در گذشته حتی تصور نمی‌کرد وجود داشته باشند.

تأثیر شستشوی مغزی

تحلیل فوق از فرآیند شستشوی مغزی به‌خوبی شدت و عمق این تکنیک را نشان می‌دهد. نادیده گرفتن پیامدهای ماندگار فرایندی به این قدرتمندی بسیار اجتناب‌ناپذیر است. برخی از پیامدهای اصلی شستشوی مغزی که پس از اتمام آن نمود پیدا می‌کنند در این قسمت مورد بررسی قرار خواهد گرفت. از دست دادن هویت یکی از جدی‌ترین عوارض شستشوی مغزی است. خصوصیت بارز بسیاری از فرقه‌ها و ایدئولوژی‌ها این است که به افرادی که روند آغازین خود را تکمیل می‌کنند نام جدیدی داده می‌شود. این مسئله باعث می‌شود که ساختار ذهنی فرد کاملاً از هویت قدیمی خود جدا شود. به این ترتیب افراد می‌توانند چیزهایی را باور کنند و کارهایی را انجام دهند که قبلاً هرگز انجام نمی‌دادند؛ چرا که اکنون با هویت قبلی خود بسیار فاصله دارند. وقتی فرایند شستشوی مغزی با دقت انجام می‌شود، به قربانی این احساس را می‌دهد که گویی هویت قدیمی او کابوسی کوتاه بوده که از آن برخاسته است.

با این احتساب، آیا می‌توان به این نتیجه رسید که شستشوی مغزی فرایندی است که فقط به تغییر عقاید فردی منجر می‌شود؟ اصلاً. اگر شستشوی مغزی فقط منجر به تغییر عقاید فردی می‌شد، پیامدهای مخرب کمتری داشت. خطر اصلی شستشوی مغزی این است که نه تنها شیوه‌های تفکر و احساس را تغییر می‌دهد بلکه نحوه رفتار افراد را نیز دچار تغییر می‌کند. پس از انجام فرایند شستشوی مغزی، افرادی که در گذشته از اعضای قانون‌مند جامعه با مشاغل و علایق

قابل قبول و مثبت محسوب می‌شدند به زامبی‌هایی تبدیل می‌شوند که توانایی ارتکاب قتل، تجاوز و خودکشی دارند. این مسئله ممکن است بسیار غم‌انگیز و ناراحت‌کننده به نظر برسد اما حقیقت دارد. ادامه مطلب را برای اثبات بیشتر این ادعا مطالعه کنید.

اگر در مورد توانایی شستشوی مغزی در سوق دادن افراد به سمت اعمال عجیب تردید دارید، مثال‌های زیر را در نظر بگیرید. اعضای برخی از فرقه‌های مذهبی با کمال میل ارتباطات خود را با خانواده قطع کرده، شغل خود را پشت سر گذاشته، تمام اموال و دارایی خود را تسلیم کرده و به صورت خودمختار خود را کاملاً در اختیار سازمانی قرار می‌دهند که آن‌ها را مورد شستشوی مغزی قرار داده؛ اما این همه ماجرا نیست. قربانی بدون اینکه متوجه عمق فاجعه شود، سبک زندگی جدید و ناهنجار خود را به عنوان نعمت و نشانه‌ای از خوشبختی در نظر می‌گیرد.

مثالی دیگر از نتایج سمی شستشوی مغزی، داستان تکراری جوانانی است که در اثر شستشوی مغزی افراط‌گرایان، با ماشینی پر از مواد منفجره به سمت سرزمین و مردمان بی‌گناهی می‌روند که تا کنون آن‌ها را ندیده و هرگز آسیبی از سمت آن‌ها متوجهشان نشده است.

چنین قربانیان جوانی غالباً افراد تحصیل کرده، موفق، با یک سابقه درخشان و زندگی خانوادگی عاری از هر نوع آشفتگی هستند. سرنوشت غم‌انگیز این قربانیان بی‌گناه، گواهی بر قدرت وصف‌نشدنی شستشوی مغزی است.

PTSD (اختلال استرس پس از سانحه^{۱۴}) یکی دیگر از علائم کسانی است که موفق به نجات یا فرار از وضعیت شستشوی مغزی شدید می‌شوند. قربانیان شستشوی مغزی غالباً علائم جسمی و روانی مشابه با کهنه سربازانی دارند که

شاهد جنگیدن دوستانشان در کنار خود بوده‌اند. شدت این پیامدهای آسیب‌زا نشان می‌دهد که شستشوی مغزی می‌تواند به اندازه حضور در یک جنگ جهانی از نظر روحی به اشخاص آسیب برساند.

شاید یکی از تکان‌دهنده‌ترین نمونه‌های تأثیر قرار گرفتن طولانی‌مدت در معرض شستشوی مغزی موارد بی‌شماری از افرادی باشد که پس از نجات یا فرار از یک وضعیت شستشوی مغزی بعداً با میل و اراده خود باز می‌گردند. حتی زمانی که آن‌ها از محیط کنترل‌کننده و شستشوی مغزی خارج می‌شوند، تأثیر این فرآیند چنان در لایه‌های عمیق ذهنی آن‌ها فرو رفته که آنان را وادار به بازگشت دوباره به آن محیط می‌کند. این نمونه‌ای از سندرم استکهلم^{۱۵} است. افرادی که موفق به فرار می‌شوند درواقع عاملان شستشوی مغزی خود را در آینده تحسین کرده و مواضع ایدئولوژیکی را که در زمان اسارت به آن‌ها تلقین شده توجیه کرده و از آن دفاع و حمایت می‌کنند.

فصل هشتم سه گانه تاریک

سه گانه تاریک چیست؟ شناخت تثلیث نامقدس

سه گانه تاریک مفهومی کلیدی است که جنبه‌های دیگر روان‌شناسی تاریک را به هم پیوند می‌دهد. این اصطلاح شبیه عنوان یک فیلم به نظر می‌رسد اما یک مفهوم روان‌شناسی شناخته شده است که توسط پزشکان برجسته این حوزه مورد تأیید قرار گرفته است. سه گانه تاریک، شناسایی سه خصیصه مخرب و مضر در ساختار روانی افراد است. این فصل با جزئیات به بررسی هر یک از این صفات و شیوه‌های مختلف بروز آن‌ها خواهد پرداخت. با این توضیحات شما به این اطمینان خواهید رسید که سه گانه تاریک منبعی است که همه تکنیک‌های دیگر روان‌شناسی تاریک از آن نشأت می‌گیرند.

بنابراین سه عنصر تشکیل‌دهنده سه گانه تاریک چیست؟ ماکیاولیسم^{۱۴}، جامعه‌ستیزی^{۱۷} و خودشیفتگی^{۱۸}. بسیاری از افراد ممکن است بعد از شنیدن این اصطلاحات با خود تصور کنند که به‌طور غریزی با آن آشنایی دارند. آیا جامعه‌ستیز یک قاتل خطرناک است؟ آیا یک خودشیفته کسی است که سلفی‌های زیادی می‌گیرد؟ همه این تصورات اشتباه هستند؛ بنابراین قدرت با به دست آوردن آگاهی میسر می‌شود. برای آشکار شدن قدرت هر یک از مفاهیم بالا باید به آن‌ها احترام گذاشته و مفهوم هر یک را به درستی درک کنیم. برای کمک به درک شما از قدرت سه گانه تاریک، ابتدا خلاصه‌ای از هر یک از اجزای تشکیل‌دهنده آن ارائه می‌شود. سپس نمونه‌هایی از چگونگی بروز هر ویژگی روان‌شناسی تاریک در موقعیت‌های حقیقی بررسی خواهد شد. این فصل بینشی جامع درباره مفاهیم نظری و کاربردهای عملی این سه مفهوم مهم و مخرب در دنیای روان‌شناسی تاریک ارائه می‌دهد.

ماکیاولیسم چیست؟

ماکیاولیسم، نام خود را از فیلسوف سیاسی ماکیاولی گرفته است. ماکیاولی در کتاب خود با عنوان *The Prince*^{۱۹}، به شیوه‌ای کلاسیک به بررسی مفهوم قدرت و نفوذ سیاسی پرداخته و ایده‌ها، اصول و تاکتیک‌هایی را توصیف می‌کند که به‌عنوان یک الگوی جامع برای جویندگان قدرت و نفوذ در طول تاریخ عمل کرده‌اند. به این ترتیب ویژگی‌های بارز یک شخص ماکیاولیایی چیست؟

ویژگی‌های بارز این مفهوم از سه گانه تاریک، تمایل به تمرکز بر منافع شخصی به هر قیمتی، اهمیت بیش از اندازه به حفظ ظاهر و وجهه عمومی و اعمال بی‌رحمانه قدرت بدون در نظر گرفتن عذوفت و رحمت است.

به زبان ساده، افراد ماکیاولیایی رویکردی بسیار استراتژیک نسبت به زندگی دارند. آن‌ها عواقب و پیامدهای ناشی از هر عمل و تأثیرات آن بر دیگران را به شدت سنجیده و مورد ارزیابی قرار می‌دهند. رویکرد ماکیاولیایی به جهان را می‌توان در یک سؤال خلاصه کرد: «این اقدام چه نفعی برای من خواهد داشت و تأثیر آن در حفظ وجهه عمومی من چگونه خواهد بود؟»

افرادی با رویکرد ماکیاولیستی در انجام هر کاری که به نفع آن‌هاست و در عین حال وجهه عمومی آن‌ها را حفظ می‌کند استاد هستند. به عنوان مثال، به بیل کلینتون رئیس‌جمهور سابق آمریکا فکر کنید. او در حالی که در بین عموم مردم چهره‌ای «دوست‌داشتنی» بود اما مطابق خواسته‌های جنسی خود رفتار می‌کرد. او را با بسیاری دیگر از سیاستمداران که در معرض وسوسه‌های روابط نامشروع قرار گرفته و در نتیجه در اذهان عمومی بدنام هستند مقایسه کنید.

مثال دیگر از صحنهٔ سیاسی، تصویر عمومی باراک اوباما در مقابل جورج دبلیو بوش است. اگر از دیگران در این باره سؤال کنید، بیشتر مردم توضیح خواهند داد که بوش رئیس‌جمهور جنگ و اوباما رئیس‌جمهور صلح بود. در حالی که هر دوی آن‌ها به یک اندازه مبارز هستند. اوباما موفق شد اذهان عمومی را برای حفظ وجههٔ عمومی خودش دست‌کاری کند؛ در حالی که بوش این کار را نکرد. این یک درس قدرتمند در مورد «واقعیت» و «دریافت شخصی» است.

جامعه‌ستیزی چیست؟

تعریف دقیق جامعه‌ستیزی سخت است اما از منظر روان‌شناسی به شرایطی اشاره دارد که در آن فرد دارای خصوصیتی مانند جذابیت دروغین، عدم برخورداری از ثبات شخصیتی و عدم برخورداری از احساسات «انسانی» مانند همدلی و پشیمانی است. این افراد نسبت به احساسات و حقوق دیگران بی‌عاطفه و بدگمان هستند. شخصی که این صفات را به اندازهٔ کافی از خود بروز دهد به‌عنوان یک جامعه‌ستیز شناخته می‌شود. جامعه‌ستیزها از خطرناک‌ترین افراد برای قدم زدن در این سیاره هستند و نمونه‌هایی واقعی از گرگ در لباس میش هستند.

مردم معمولی ممکن است «جامعه‌ستیز» را به شکل یک مرد دیوانهٔ نقاب‌پوش تصور کنند؛ اما واقعیت چیزی متفاوت و خطرناک‌تر است. جامعه‌ستیز، به احتمال زیاد یک غریبهٔ زیبا و جذاب است که قربانیان خود را قبل از خراب کردن یا حتی پایان دادن به زندگی آن‌ها بسیار تحت تأثیر قرار داده و مجذوب خود کرده است.

جالب است بدانید که برخی از مشهورترین نام‌هایی که در لیست تجار بزرگ قرار گرفته‌اند به‌طور مداوم در آزمون‌های تشخیص افراد جامعه‌ستیز نمرات بالایی کسب کرده‌اند.

بسیاری از مردم افراد جامعه‌ستیز را بیش از آنکه به‌عنوان یک مشکل برای جامعه ببینند، فردی می‌دانند که بیش از هر کسی به خود آسیب می‌رساند. جامعه‌ستیزان اغلب می‌توانند در هر زمینه‌ای که انتخاب کنند، اعم از مالی یا قتل‌های زنجیره‌ای به بالاترین سطح خود برسند؛ زیرا آن‌ها به وسیلهٔ تردیدهای دلسوزانه‌ای که اکثر انسان‌ها تجربه می‌کنند محدود نمی‌شوند.

خودشیفتگی چیست؟

بسیاری از افراد خودشیفتگی و کسانی را که این تمایلات را از خود نشان می‌دهند به‌عنوان افرادی در نظر می‌گیرند که تنها مشکلشان این است که «خودشان را دوست دارند.» چنین تصوراتی در مسیر درستی امتداد می‌یابد، اما به اندازهٔ کافی دقیق نیست، به‌ویژه در هنگام بررسی خودشیفتگی از دریچهٔ سه‌گانهٔ تاریک. بدون احساس خودشیفتگی هم می‌توان عاشق خود بود؛ بنابراین تفاوت عزت‌نفس بالا و خودشیفتگی از منظر سه‌گانهٔ تاریک چیست؟

کسی که معیارهای تشخیص پزشکی خودشیفتگی را تا حدی که یک اختلال روانی شناخته شود داشته باشد، احتمالاً به‌طور مداوم طیف وسیعی از ویژگی‌های زیر را از خود نشان می‌دهد. افراد خودشیفته احتمالاً ارزش بسیار بالایی برای خود قائل بوده و خود را فردی بسیار خاص و حتی مهم‌ترین فرد در طول تاریخ با یک سبک زندگی ویژه تصور می‌کنند. خودشیفتگان از نظر خودشان فقط خاص نیستند - برتر هستند - آن‌ها از دیدگاه خود، گونه‌های بهتری از افراد هستند که نسبت به مردم معمولی در سطح بالاتری قرار دارند. این طرز تفکر اغراق‌آمیز، در رفتار این افراد به‌خوبی مشهود است.

برخی از مظاهر رایج خودشیفتگی، عدم توانایی در پذیرش انتقاد یا مخالفت به هر شکل ممکن است. آن‌ها همان‌طور که به تأیید دیگران نیاز دارند، اشتیاق زیادی به شنیدن تملق از خود نشان می‌دهند. خودشیفتگان به ستایش، تأیید و شناخت مداوم احتیاج دارند و تمایل دارند زندگی خود را به گونه‌ای سازمان دهند که به‌طور مداوم در تعامل با افرادی باشند که این نیاز آن‌ها را برآورده می‌کنند.

زمینه‌های بستر ساز سه‌گانه تاریک

حالا که با مفهوم سه‌گانه تاریک و سه ویژگی اصلی روان‌شناسی که اساس آن را تشکیل می‌دهند آشنا شدید؛ بسیار مهم است که نه‌تنها به یک درک جامع از سه‌گانه تاریک دست یابید، بلکه بتوانید زمینه‌های مختلفی را که در آن این رفتار خود را به شکل واقعی نشان می‌دهد شناسایی کنید. اکنون چند نمونه از این رفتارها برای هر یک از سه حوزه سه‌گانه تاریک ارائه می‌شود.

اقدامات ماکیاولیایی

شما می‌دانید که یک شخص ماکیاولی یک فعال حوزه سیاسی است که بیش از هر چیز به دنبال حفظ وجهه عمومی و کسب رفاه و آسایش خود است؛ بنابراین افراد ماکیاولی چگونه رفتار می‌کنند؟ تشخیص اینکه مردم ماکیاولی طبیعتاً در پنهان کردن اهداف و اقدامات واقعی خود از نظر عمومی مهارت دارند می‌تواند امری سخت تلقی شود. رفتارهای زیر همه تاکتیک‌های کلاسیک ماکیاولیستی است که احتمال اینکه در هر زمانی با آن روبه‌رو شوید بسیار زیاد است.

اکثر افرادی که تعریف بالینی از ماکیاولیسم ندارند معمولاً شخصیت اجتماعی این افراد را بازتابی از خود واقعی آن‌ها می‌دانند. همه افراد معمولاً درملاءعام چهره بهتری از خود

ارائه می‌دهند و به‌طور کلی، تصویر ظاهری اکثر مردم چیزی بیش از یک نمایش صیقلی از خود واقعی آن‌ها نیست.

در شخصیت افراد ماکیاولیایی، تمایز واضحی بین خود واقعی آن‌ها و چیزی که در انظار عمومی از خود به نمایش می‌گذارند وجود دارد. در اینجا به ذکر چند نمونه برای نشان دادن این مفهوم می‌پردازیم. تعداد بسیار زیادی از قاتلان زنجیره‌ای وجود دارند که برای مدت طولانی می‌توانند به جنایات خود ادامه دهند؛ زیرا تصویر ظاهری آن‌ها چیزی بسیار متفاوت از تصور عمومی مردم از یک قاتل است. شخصی را در نظر بگیرید که زمان بسیاری را صرف امور خیریه می‌کند و در ظاهر این‌طور به نظر می‌رسد که مشغول کمک به افراد عادی است؛ در حالی که در اوقات فراغت خود مرتکب اعمال وحشتناک خشونت و تجاوز جنسی می‌شود. اقدامات عمومی آن‌ها «نقاب» است که چهره واقعی آن‌ها را برای مدت زمان طولانی از انظار عمومی مخفی می‌کند.

نمونه‌هایی از چنین تمایز رفتاری را می‌توان در مواردی خفیف‌تر از قتل‌های زنجیره‌ای مشاهده کرد. داستان‌های بی‌شماری از رهبران دنیای تجارت وجود دارد که برای به دست آوردن سود بیشتر، بی‌رحمانه‌ترین تصمیمات را اتخاذ کرده و تجارت‌های بسیاری را به ورطه نابودی می‌کشند. این مدیران کارکشته حتی قادر هستند این تصور را در مردم ایجاد کنند که رفتارشان برحسب ضرورت یا حتی دلسوزی صورت گرفته! چنین رهبرانی تقریباً نمونه‌ای از افرادی هستند که با شعار خدمت به مردم اهداف واقعی خود را پیش می‌برند.

تمایل به سوءاستفاده از مردم یکی دیگر از ویژگی‌های بارز افراد ماکیاولیایی است. برای نشان دادن این مثال، به یک تازه‌وارد به یک محیط اداری متوسط فکر کنید. یک فردی که

از نظر بالینی ماکیاول محسوب نمی‌شود، به اطراف نگاه کرده و اتاقی پر از همکاران مختلف جهت آشنایی می‌بیند. انسان‌هایی شبیه خود، برخی خوب و برخی بد.

یک تازه‌وارد ماکیاولی، هر یک از همکاران، رئیس یا اعضای تیم را فقط یک منبع یا قطعه‌ای از یک پازل برای استفاده و بهره‌برداری در نظر می‌گیرد. فرد ماکیاولی به‌جای دیدن دیگران به‌عنوان یک انسان دیگر، فقط یک سری تهدیدات و ضعف‌های استراتژیک را برای مدیریت، بهره‌برداری یا خنثی‌سازی مشاهده می‌کند. این افراد از نحوه استفاده از مواردی که با آن مواجهه می‌شوند به‌خوبی آگاهی دارند. آن‌ها می‌دانند که این نموده‌های بیرونی کلید اصلی جهت اعمال نفوذ و بهره‌برداری از دیگران است.

یکی از اصول اساسی ماکیاولیایی که برگرفته از کتاب *The Prince* است، اصرار بر حفظ یک قول تا زمانی است که در خدمت منافع شخصی آن‌ها باشد. در نگاه اول این ایده ممکن است منجر به شناخت آن‌ها به‌عنوان افرادی غیرقابل‌اعتماد شود؛ اما این یک سوءتفاهم اساسی است. اگر یک شخص ماکیاولیایی قصد داشته باشد برخلاف قول خود عمل کند، این کار را به شکلی انجام می‌دهد که باعث شود بسیار نجیب و به‌نوعی قابل‌ستایش به نظر برسد. این را می‌توان با مثالی که از سیاست معاصر برگرفته‌شده نشان داد. آیا قبل از انتخاب باراک اوباما، قول وی مبنی بر تعطیلی خلیج گوانتانامو را به یاد دارید؟ آیا این وعده خود را عملی کرد؟ خیر، در عوض اوباما به‌نوعی خود را به‌عنوان «مردی نجیب که توسط یک سیستم ظالمانه عقب نگه‌داشته شده است» به‌جای «سیاستمداری که قول خود را شکست» نشان داد. این تفاوت اساسی بین یک انسان ماکیاولیایی ماهر و یک فرد عادی است که نمی‌توان به او اعتماد کرد.

القای ترس در اطرافیان یکی دیگر از ویژگی‌های بارز افراد ماکیاولی است؛ که مستقیماً برگرفته از کتاب *The Prince* است. این کتاب مردم را ترغیب می‌کند که هم‌زمان دوست‌داشتنی و ترسناک جلوه کنند و در شرایطی که این مسئله امکان‌پذیر نباشد، کتاب، ترسناک بودن را به دوست‌داشتنی بودن ترجیح داده است. این مفهوم که دیگران را هم‌زمان به مطلوب بودن و مورد محبت قرار گرفتن ترغیب می‌کند، خصیصهٔ دووجهی بودن صفت ماکیاولی را به‌خوبی به نمایش می‌گذارد. به‌طور کلی، همان‌طور که گفته شد؛ جنبهٔ اجتماعی و فردی زندگی این افراد بسیار متفاوت است. یک ماکیاولیایی حرفه‌ای قادر به الهام بخشیدن به افرادی است که ادعا می‌کنند نیروی عشق، قوی‌تر از ایجاد وحشت عمل می‌کند.

اقدامات جامعه‌ستیزانه

اکنون شما درک درستی از ویژگی‌های اصلی افراد جامعه‌ستیز و آنچه که جامعه‌ستیزان واقعی را از تصور عمومی افراد نسبت به آن‌ها متمایز می‌کند، دارید. تا زمانی که شما یک روان‌درمانگر آموزش‌دیده و در ارتباط نزدیک به شخص مورد نظر نباشید، نمی‌توانید بر اساس دانش نظری او را به‌عنوان یک فرد جامعه‌ستیز تشخیص دهید. با این حال، شناختن نمودهای بیرونی افراد جامعه‌ستیز ضروری است، زیرا معمولاً این نمودهای بیرونی تنها راه تشخیص روان‌پریشی این افراد قبل از آنکه خیلی دیر شود است.

جذابیت، یکی از رایج‌ترین نمودهای ظاهری یک جامعه‌ستیز است. با این حال باید تشخیص داد که آیا این جذابیت یک جذابیت ظاهری است یا یک جذابیت عمیق و واقعی. اگر به اشخاص جذابی که در طول زندگی با آن‌ها برخورد داشته‌اید فکر کنید، احتمالاً تشخیص خواهید داد که این افراد دارای

ویژگی‌های شخصیتی مثبتی هستند که در رفتارهای بیرونی آن‌ها نمود پیدا کرده است. اگر شخصیتی به‌طور ذاتی جذاب باشد، این جذابیت در ابراز محبت واقعی و تمایل آن‌ها به خوشبختی دیگران نمود پیدا می‌کند؛ در صورتی که جامعه‌ستیزان این‌گونه نیستند.

جامعه‌ستیزان قادرند همه علائم ظاهری جذابیت مانند؛ جذابیت فیزیکی، گرمای ظاهری و علاقه به دیگران را از خود نشان دهند. انگیزه درونی، دلیل این نمایش‌های بیرونی است. جامعه‌ستیزان، جذابیت را بخشی از یک معادله می‌دانند و استدلال شخصی آن‌ها چیزی شبیه به این است: «اگر علائم جذابیت را برای این فرد ارسال کنم، این احساس در او ایجاد خواهد شد و در نتیجه برتری مطلوب را تجربه خواهم کرد.» همه این رفتارها بسیار حساب‌شده و کم‌عمق است. هیچ احساس واقعی و عمیقی در پس این نمایش‌های بیرونی وجود ندارد.

دروغ یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته افراد جامعه‌ستیز است؛ اما این مسئله به‌تنهایی برای تشخیص یک فرد به‌عنوان یک جامعه‌ستیز کافی نیست، اگرچه وقتی با سایر صفات ترکیب شود می‌تواند نشان‌دهنده یک شخصیت جامعه‌ستیز باشد. دروغ گفتن به همان اندازه برای یک جامعه‌ستیز راحت است که تنفس کردن برای یک فرد سالم. یک جامعه‌ستیز قادر است به‌طور متقاعدکننده‌ای واقعیت را به همان صورتی که در یک لحظه خاص به آن نیاز دارد ارائه دهد. جامعه‌ستیزان در هنگام دروغ گفتن هیچ علامت ظاهری مبنی بر دروغ‌گویی از خود نشان نمی‌دهند؛ زیرا هیچ وابستگی عاطفی یا احساس شرم، گناه و هیجان در مورد دروغ‌های خود ندارند. برای جامعه‌ستیزان دروغ گفتن فقط معنای «انجام آنچه در آن زمان لازم است» را دارد.

عدم احساس ندامت یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که جامعه‌ستیزان را از افراد سالم متمایز می‌کند. بسیاری از افرادی که مرتکب اعمال ظالمانه‌ای مانند قتل شده‌اند، احساس گناه و شرم عمیقی نسبت به آنچه انجام داده‌اند احساس می‌کنند و حتی به دلیل این احساسات جان خود را می‌گیرند. این‌گونه نیست که جامعه‌ستیزان به انتخاب خود پشیمان نشوند، آن‌ها از نظر جسمی توانایی این کار را ندارند. توقع احساس ندامت از یک جامعه‌ستیز مانند این است که از یک ناشنوا بخواهید موسیقی گوش دهد.

عدم احساس ندامت پیوند تنگاتنگی با عدم احساس گناه دارد. انسان‌ها به‌طور معمول وقتی یک هنجار اخلاقی را که برایشان ارزشمند است زیر پا می‌گذارند احساس گناه می‌کنند. از آنجا که جامعه‌ستیزان بر اساس سیستم درست و غلط فکر نمی‌کنند و فقط مفید یا غیرمفید برای آن‌ها قابل‌درک است؛ گناه برای آن‌ها مفهوم بیگانه‌ای دارد. نزدیک‌ترین چیزی که ممکن است یک جامعه‌ستیز نسبت به گناه یا پشیمانی ابراز کند، ابراز تأسف از این مسئله است که چرا اعمال جامعه‌ستیزانه خود را طبق استانداردهای بالای خود به انجام نرسانده‌اند.

عدم کنترل بر محرک‌های هیجانی یکی دیگر از موارد مهم در خصوص جامعه‌ستیزان است. بیشتر افراد، کنترل‌گرهای داخلی و مکانیسم‌هایی دارند که مانع از رفتار عجولانه آن‌ها می‌شود. یک جامعه‌ستیز فاقد این مکانیسم‌های بازدارنده است. اگر یک جامعه‌ستیز فرصتی را به دست بیاورد که بخواهد از آن بهره‌مند شود بدون تردید و بازنگری دوباره اقدام خود را عملی می‌کند. این می‌تواند شامل کشتن شخصی باشد که تمایل دارند او را بکشند، یا تجاوز به شخصی باشد که آرزوی تجاوز به او را در سر می‌پرورانند، یا سرقت چیزی

باشد که آرزوی دزدیدن آن را دارند. این واکنش‌های هیجانی بی‌رحمانه همان چیزی است که جامعه‌ستیزان را به مؤثرترین افراد در زمینه‌هایی مانند ارتش و دنیای تجارت تبدیل می‌کند. اقدام قاطعانه و بدون تردید، صفتی است که بسیاری از افراد معمولی فاقد آن هستند و این فقدان درواقع برای پیشرفت در زندگی مضر است.

همدلی، توانایی انسان در تجربهٔ درد دیگران است. جامعه‌ستیزها از هر نوع احساس همدلی کاملاً عاجز هستند. انسان‌های دیگر برای جامعه‌ستیزان، واقعی‌تر از چهره‌هایی نیستند که بر روی کاغذ ترسیم شده‌اند. زندگی دیگران هیچ ارزش و معنایی خارج از آنچه می‌توانند در اختیار فرد جامعه‌ستیز قرار دهند ندارد. اگر یک جامعه‌ستیز ببیند اتفاق ناگواری برای شخصی رخ داده است، واکنشش این است که بدون هر نوع احساس قلبی با خود فکر کنند «این مسئله چه نفعی برای من دارد؟ چگونه می‌توانم از این ماجرا به نفع خود استفاده کنم؟»

اقدامات مبنی بر خودشیفتگی

یکی از اولین نشانه‌های خودشیفتگی، تخیلاتی مبنی بر داشتن قدرتی بی‌اندازه و موقعیتی بی‌نظیر است. بسیاری از افراد خودشیفته از دوران کودکی خود تخیلاتی نظیر مورد پرستش و ستایش قرار گرفتن گزارش می‌دهند. درحالی‌که بسیاری از افراد غیرخودشیفته ممکن است گهگاه رؤیای قدرت و منزلت داشته باشند، یک خودشیفته به‌شدت خود را سزاوار ستایش و تکریم دانسته و این مسئله را حق اساسی خود می‌داند. این واقعیت که آن‌ها همیشه مورد پرستش و احترام قرار نگرفته‌اند، یک بی‌حرمتی به دیدگاه روان‌شناختی فرد خودشیفته محسوب می‌شود.

این باور که «من از اکثر مردم بهترم. آنها لایق من نیستند. من بالاتر از آنها هستم»، یک دیدگاه رایج در بین افراد با اختلال خودشیفتگی شدید است. بسیاری از افراد در طول زندگی، در نتیجه دستاوردها و واکنش‌هایشان در شرایط مختلف، دچار نوساناتی در تصویر ذهنی‌شان از خود می‌شوند؛ اما در مورد افراد خودشیفته این‌گونه نیست. خودشیفتگان چاپلوسی و تمجید را چیزی می‌دانند که باید به‌طور خودکار و در همهٔ زمان‌ها، بدون توجه به تغییر شرایط، دریافت کنند.

در افراد خودشیفته احساس ارزشمندی و خودبزرگ‌بینی افراطی که از درون درگیر آن هستند بر واقعیت جهان بیرونی آنها تأثیر می‌گذارد. این امر معمولاً از دو طریق نمود پیدا می‌کند؛ نیاز به تائید و تمجید و نفرت از انتقاد یا مخالفت. ستایش و تائید برای منیت خودشیفته مانند اکسیژن است، درحالی‌که انتقاد و مخالفت مانند سم عمل می‌کند.

برای درک اینکه وقتی یک خودشیفته در جایگاه قدرت قرار می‌گیرد چه حسی دارد، یک دیکتاتور بر مسند قدرت را در نظر بگیرید. چنین افرادی از کسانی که بر آنها سلطه دارند توقع ساختن مجسمه‌هایی شبیه خود و اطاعت و پذیرش کامل دارند و هرگونه عملی مبنی بر مخالفت و سرپیچی، با مجازات سریع و وحشیانه‌ای روبه‌رو می‌شود. کرهٔ شمالی نمونه‌ای مدرن و کامل از مظاهر افراطی خودشیفتگی است. حاکمان آن ملت می‌خواهند مانندخدایان مورد احترام قرار بگیرند و هرکسی که جرئت بیان عقیده‌ای برخلاف آموزه‌های رسمی دولت داشته باشد بلافاصله شکنجه و اعدام خواهد شد.

دیگرآزاری

مبحث تکان‌دهندهٔ سادیسم، یک توضیح افزوده اما لازم برای فصل سه‌گانهٔ تاریک است. محققان روان‌شناسی مدرن

پیشنهاد کرده‌اند که اختلال شخصیت سادیسمی در واقع ستون چهارم سه‌گانه تاریک است. تشخیص سادیسم در روان‌شناسی تاریک شاید یکی از دشوارترین کارها باشد، چراکه این عارضه در هر فرد به‌گونه‌ای متفاوت نمود پیدا می‌کند.

تقریباً همه افراد، جنبه‌هایی از شخصیت یا پیش‌زمینه‌هایی را در خود سراغ دارند که در آن می‌توانند نشانه‌هایی از ماکیاولیسم، جامعه‌ستیزی و خودشیفتگی را تا حدی تشخیص دهند؛ اما سادیسم برای مردم بسیار بیگانه است چراکه آن‌ها حتی نمی‌توانند جنبه‌های زیربنایی این اختلال را درک کنند.

سادیسم به‌عنوان لذت بردن از رنج دیگران تعریف شده است. این مسئله یک بعد نگران‌کننده به صفات قبلی موجود در سه‌گانه تاریک اضافه می‌کند. اگر به‌عنوان مثال یک رهبر ماکیاولیایی باعث رنج دیگران شود از این مسئله پشیمان نخواهند شد؛ اما از دیدن رنج دیگران نیز لذت نخواهند برد و حتی این مسئله باعث تأسف او خواهد شد.

حالا بیاید لذت بردن از دیدن رنج دیگران یا حتی لذت جنسی را به این ترکیب اضافه کنید، آن وقت می‌بینید که چه جنایات وحشیانه‌ای رخ خواهد داد.

ویژگی مشخصی که سادیسم را از سایر جنبه‌های روان‌شناسی تاریک متمایز می‌کند این واقعیت است که این نوع قساوت هدفی غیر از لذت ندارد. این نوع از آزار به‌منظور رسیدن به یک هدف بزرگ‌تر یا به دلیل عدم تسلط بر واکنش‌های هیجانی انجام نمی‌شود؛ به همان ترتیبی که افراد عادی ممکن است برای تماشای یک مسابقه ورزشی اقدام کنند، سادیسمی‌ها فقط برای سرگرمی به دنبال آزار دیگران می‌روند.

فصل نهم

اغوا در روان‌شناسی تاریک

تمایلات شیطانی

اغوا و تلاش در جهت فریب، از انگیزه‌های رایج در روان‌شناسی تاریک محسوب می‌شود که بررسی آن نیازمند یک فصل کامل و مجزاست. تقریباً همه افراد دوستی دارند که شخصی با استفاده از اصول روان‌شناسی تاریک او را فریب داده است. حتی خود شما شاید در مواردی از کمی ترفند برای تحت تأثیر قرار دیگران استفاده کرده باشید.

غریزه یکی از قوی‌ترین نیازهای بشر محسوب می‌شود که عدم توانایی در تحقق آن می‌تواند منجر به استرس، نگرانی و مشکلاتی از این دست در افراد شود. از طرف دیگر افراط در این مسئله نیز پیامدهای خاص خود را به همراه دارد. به عنوان مثال برخی از مشهورترین شخصیت‌های تاریخی هستند که به سبب افراط در این زمینه شهرت یافته‌اند. پادشاهان و امپراطوران بسیاری به سبب برخورداری از موقعیت اجتماعی بالا خود را سزاوار برخورداری از بهترین حرمسراهای جهان دانسته‌اند.

یکی از اغواگران مشهور تاریخ شاه هنری هشتم از انگلستان است. تمایل شدید او به این مسئله به قدری زیاد بود که جنبش جدیدی را ایجاد کرد تا به او اجازه دهد به هر تعداد که می‌خواهد ازدواج کند. او همچنین تمایل زیادی به کنترل همسران خود داشت تا جایی که سرانجام بسیاری از آن‌ها به گردن زدن ختم شده است.

شاه هنری هشتم تنها یک نمونه تاریخی از یک شخص اغواگر در دنیای روان‌شناسی تاریک است؛ اما گسترش این موضوع و انگیزه‌های پشت‌پرده افراد برای تداوم آن نشانگر این مسئله است که اغوا از ارکان اصلی روان‌شناسی تاریک

محسوب می‌شود. عدم توانایی در درک چگونگی ارتباط اغوا و تمایل با روان‌شناسی تاریک اکثراً علاقه‌مندان به این حوزه را با دانش ناقصی از این موضوع مواجه می‌کند.

ممکن است که این سؤال پیش بیاید که آیا همه اغواگری‌ها در دسته روان‌شناسی تاریک قرار می‌گیرند؟ خیر. همه اغواگری‌ها به‌نوعی ریشه در تلاش یک فرد برای جلب‌توجه یک فرد دیگر دارد. اکثر افرادی که مهارت‌های لازم جهت استفاده از تکنیک‌های روان‌شناسی تاریک را ندارند، این کار را به روشی بسیار ناشیانه و بدون ساختار انجام می‌دهند. برای درک بهتر موضوع، کمدی‌های رمانتیک کلاسیکی را به یاد بیاورید که در آن یک پسر دست‌وپا چلفتی برای جلب‌توجه فرد مورد توجه خود، پشت سر هم دچار اشتباه می‌شود. یک اغواگر ماهر در استفاده از روان‌شناسی تاریک بیشتر شبیه رایان گاسلینگ^{۲۰} در فیلم Crazy Stupid Love، یا ویل اسمیت^{۲۱} در فیلم Hitch است، آن‌ها دقیقاً می‌دانند که چه چیزی می‌خواهند و چگونه می‌توانند به آن دست یابند.

همان‌طور که در این فصل خواهید دید، استفاده از روان‌شناسی تاریک در جذب افراد را نمی‌توان به‌طور کلی در دسته‌بندی خوب یا بد قرار داد. به عبارتی؛ تنها با در نظر گرفتن تأثیرات این مسئله بر زندگی فرد اغوا شده می‌توان به قضاوت در این مورد پرداخت؛ بنابراین یک بخش کامل از این فصل به درک تفاوت بین اغواگری اخلاقی و غیراخلاقی اختصاص یافته است.

شاید این سؤال برای شما پیش بیاید که چگونه می‌توان از اطلاعات به‌دست‌آمده در این فصل در طول زندگی استفاده کرد؟ در کمترین حالت، آشنایی با این مباحث درک شما از روان‌شناسی تاریک به‌عنوان یک مفهوم کلی را کامل خواهد

کرد. کتابی که در این حوزه منتشر شده و به بررسی جزئیات مربوط به اغوا نپرداخته باشد یک کار ناقص محسوب می‌شود. شما همچنین می‌توانید از مطالب موردتوجه خود در این فصل در جهت تشخیص و گریز از دام اغواگران در زندگی شخصی خود استفاده کنید. شما می‌توانید با شناسایی این تکنیک‌ها از خود و عزیزانتان در مقابل اغواگران تاریک محافظت کنید.

این فصل، برای همیشه دیدگاه شما را نسبت به روابط تغییر خواهد داد.

کاربرد اغواگری در روان‌شناسی تاریک چیست؟

یکی از اصلی‌ترین سؤالاتی که مردم برای اولین بار در برخورد با ایده اغواگری به شیوه روان‌شناسی تاریک با آن مواجهه می‌شوند این است که «چرا؟» چرا مردم این مسیر خاص را برای جذب افراد دیگر انتخاب می‌کنند؟ آیا بهتر نیست که به آرامی و صادقانه تمایلات قلبی خود نسبت به دیگری را بیان کنند؟ درک اینکه چرا مردم روش اغواگری تاریک را انتخاب می‌کنند، اولین قدم برای درک قدرت عظیم این پدیده است.

بیا باید شخصی را در نظر بگیریم که زندگی خود را بدون استفاده از ایده‌ها یا تکنیک‌های موجود در دنیای روان‌شناسی تاریک دنبال می‌کند. در اینجا از اصطلاح «خواستگار سنتی» برای اشاره به این فرد استفاده کنیم. این خواستگار سنتی ممکن است قبل از اینکه وارد روابط خاصی با فرد مورد نظر شود، وقت و هزینه زیادی را صرف طرف مقابل خود کرده و یا حتی پیمان وفاداری و تعهد رسمی داده و با فرد مورد نظر بدون در نظر گرفتن جوانب دیگر ازدواج کند.

در ادامه این مسیر، خواستگار سنتی یا به عبارتی همسر سنتی، ممکن است به این نتیجه برسد که زندگی آن‌ها به شکلی که

تصور می‌کرده پیش نمی‌رود و هم او و هم همسرش باعجله و بدون ارزیابی سایر زوایای رابطه وارد زندگی مشترک شده‌اند و در نتیجه این ازدواج انتظارات آن‌ها از زندگی مورد نظرشان را برآورده نمی‌کند، حالا تنها یک حق انتخاب برای آن‌ها باقی‌مانده است؛ یا در یک ازدواج بی‌روح و ناخوشایند بمانند یا به همسر خود خیانت کنند. چه کسی دوست دارد سرنوشتش به انتخاب هر یک از این گزینه‌ها ختم شود؟

شرایط این خواستگار سنتی با شرایط یک اغواگر کامروا که با استفاده از تکنیک روان‌شناسی تاریک به هر آنچه را که از یک رابطه خواسته رسیده، کاملاً در تضاد است. برای اغواگرانی که از روش روان‌شناسی تاریک در جذب افراد استفاده می‌کنند، دیگران از اهمیت زیادی برخوردار نیستند؛ چراکه آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که استفاده از روان‌شناسی تاریک به این معنی است که همیشه قادر به یافتن شخص دیگری برای جایگزینی با فرد قبلی هستند. در نتیجه این امر باعث می‌شود که آن‌ها با ذهنی بی‌دغدغه و یا به‌قول معروف با چشم و دل سیر به دیگران نزدیک شوند.

اگر یک اغواگر کامروا، سرانجام در یک رابطه ماندگار شود؛ این بدان معنی نیست که این تصمیم‌گیری با یک انگیزه قبلی برای ایجاد یک رابطه دائم صورت گرفته است و یا اینکه آن‌ها از روی بی‌تجربگی و بنا بر تصمیم‌گیری ناگهانی در اولین رابطه‌ای که به‌طور تصادفی برایشان اتفاق افتاده ماندگار شده‌اند. این مسئله باعث می‌شود که این قبیل افراد اکثراً ازدواج موفق و رضایت‌بخشی را تجربه کنند؛ چراکه تصمیم‌گیری‌های آن‌ها از سر نیاز و کمبود صورت نمی‌گیرد.

شاید از خود بپرسید چگونه یک اغواگر کامروا می‌تواند در دنیای روابط با این درجه از موفقیت و نفوذ عمل کند؟ این مسئله از آن جهت است که این افراد به‌خوبی با اصول اولیه

رابطه آشنایی دارند و بامهارت بسیار این اصول را در روابط خود اجرا می‌کنند. در طول این کتاب، شما با نمونه‌های بی‌شماری از چگونگی عملکرد روان‌شناسی تاریک در بسیاری از زمینه‌های زندگی آشنا شده‌اید؛ اما باید دید که چرا دنیای روابط و اغواگری تا این درجه متفاوت‌تر از سایر زمینه‌هاست؟

کاربران روان‌شناسی تاریک به‌خوبی می‌دانند که ذهن انسان مانند یک سلاح مخفی عمل می‌کند. اگر یک خواستگار سنتی مانند یک آدم دست‌وپا چلفتی عمل می‌کند که کورکورانه در دنیای عاشقانه گیر افتاده و هر آنچه را که اتفاق افتاده به راحتی می‌پذیرد، یک اغواگر ماهر مانند تیراندازی است که تیری را رها کرده و از شکار خود لذت خواهد برد.

آیا استفاده از تکنیک اغوای تاریک کاری اهریمنی است؟

یکی از رایج‌ترین دغدغه‌های تازه‌واردین به حوزه اغواگری در روان‌شناسی تاریک این است که آیا استفاده از این فنون به‌نوعی غیراخلاقی یا شیطانی محسوب می‌شود یا خیر. تقریباً مانند همه مسائل دیگر، قطعیتی در این باره وجود ندارد. اغوای روان‌شناسی تاریک ذاتاً خوب و بد نیست؛ نحوه استفاده از آن تعیین می‌کند که تا چه حد می‌توان از نظر اخلاقی در این باره قضاوت کرد. به‌طور گسترده مردم از اغوای روان‌شناسی تاریک با یکی از این سه انگیزه اصلی استفاده می‌کنند؛ برای کمک به افرادی که اغوا می‌کنند؛ برای صدمه زدن به آن‌ها؛ و یا فقط برای کمک به برآورده شدن نیازهای خودشان.

البته باور این قضیه که کسی به قصد کمک به شخص دیگر از تکنیک اغواگری در روان‌شناسی تاریک استفاده کند دشوار است. مطمئناً همه اغواگران خودخواه و سهل‌انگار هستند، غیر از این است؟ بله! اشتباه می‌کنید!

یکی از مشهورترین ایده‌های دنیای اغوا این است که «افراد را در وضعیتی بهتر از آنچه یافته‌اید، رها کنید». افرادی که این دیدگاه را دارند احساس می‌کنند که نیازی نیست شخصی در روند اغواگری «متضرر» شود. هر دو طرف، اغواگر و شخصی که اغوا می‌شود می‌توانند از تجربه «برد-برد» در فضایی که به هیچ کس ضرری نرسد لذت ببرند.

بنابراین چگونه یک فرد می‌تواند با اطمینان کامل ادعا کند که مردم را در شرایطی بهتر از آنچه یافته ترک می‌کند؟ قبل از هر چیز باید بدانید که دروغ گفتن یا گمراه کردن هرگز جزو اهداف اصلی در یک اغوای اخلاقی نیست.

یکی از رایج‌ترین نشانه‌های افراد غیرصادق «پیش بردن اهداف» با استفاده از وعده و وعیدهایی است که هرگز عملی نخواهد شد. اغواگران ماهر قول‌هایی نمی‌دهند که نتوانند به آن‌ها عمل کنند؛ بلکه آن‌ها به راحتی به شخصی که اغوا می‌کنند این اجازه را می‌دهند در لحظه گیر افتاده و از تجربیات خود در این دوران لذت کامل ببرند.

افراد دیگری که وارد دنیای روان‌شناسی تاریک می‌شوند به ندرت انگیزه‌های نابی در پس اعمالشان مشاهده می‌شود و توجه آن‌ها تنها در جهت تأمین نیازها و خواسته‌های خودشان است. آن‌ها با اشتیاق فراوان دیگران را گمراه کرده، به آن‌ها صدمه زده و باعث آسیب‌های فراوانی می‌شوند. نکته حیرت‌انگیز ماجرا آنجاست که چنین خودشیفتگی بی‌قیدوشرطی به طرز عجیبی برای برخی از افراد جذابیت دارد؛ تا جایی که بارها و بارها به وسیله یک الگوی رفتاری خاص مورد سوءاستفاده قرار گرفته و دچار آسیب می‌شوند.

رفتار شخصی که از ترفندهای روان‌شناسی تاریک در جهت اغوای دیگران استفاده می‌کند به این ترتیب است که جز برآورده شدن خواسته‌های خود به هیچ چیز دیگری اهمیت

نمی‌دهد و در نهایت برای دیگران مشکل‌ساز می‌شود. افرادی که با رویکردی نهیلیستی^{۲۲} و بی‌توجه به سرنوشت دیگران به دنیای اغواگری وارد می‌شوند مشکلات بی‌شماری برای دیگران به وجود می‌آورند.

این نوع اغواگران غالباً در وضعیتی قرار می‌گیرند که صاحب فرزندان ناخواسته‌ای می‌شوند که مجبورند هزینه‌های زیادی را صرف تأمین مخارج آنان کند. آن‌ها همچنین ممکن است در خصوص دستاوردهای تحقیرآمیزی که با بی‌احتیاطی برای خود رقم‌زده‌اند دچار اعمال خشونت شوند. افرادی که در تلاش‌های اغواگرانه خود بسیار زیاده‌روی کرده‌اند، گاهی ممکن است توسط عاشقان حسودی که به واسطه حضور آن‌ها عشق خود را ازدست‌داده‌اند؛ آسیب‌دیده و یا کشته شوند.

تا به اینجا دو رویکرد عمده در خصوص تکنیک اغوا در روان‌شناسی تاریک مورد بررسی قرار گرفت - کسانی که هدف آن‌ها کمک به دیگران است و کسانی که قصد آزار دیگران را دارند - اکنون رویکرد سوم را مورد بررسی قرار خواهیم داد - کسانی که فقط به دنبال کسب تجربه هستند -.

کسی که از روش اغوا در روان‌شناسی تاریک صرفاً به عنوان یک تکنیک جهت رسیدن به منافع خود استفاده می‌کند، احتمالاً روند اغواگری را فرایندی جهت «خودسازی» تشخیص داده است. عمل کردن برخلاف جوهر انسانی، تنها به دلیل قرار گرفتن در منطقه امن و آسایش و زیر پا گذاشتن مرزها، تنها به جهت کشف نقاط قوت و ضعف خود در شکل‌دهی یک رابطه، گاه افراد را مجبور به استفاده از روش‌های بی‌رحمانه‌ای می‌کند.

چنین افرادی با ویژگی‌هایی که توضیح داده شد، به همان اندازه که ممکن است از موفقیت در روابط خود لذت ببرند، به همان اندازه هم از کاوش و دست‌کاری در قوانین و قراردادهای اجتماعی لذت می‌برند. طی کردن این مسیر برای آن‌ها همانند طی کردن مسیری است که یک شخص چاق، جهت رسیدن به وزن ایدئال و شرایط جسمی مناسب بر آن متمرکز می‌شود. برای آن‌ها میزان تأثیرگذاری بر افرادی که قصد اغوای آن‌ها را دارند، به نسبت تأثیری که اغوای تاریک بر خودسازی آن‌ها دارد، از درجه اهمیت کمتری برخوردار است.

نقطه آغاز اغواگری

شما اکنون مفهوم اصلی اغوا در روان‌شناسی تاریک و دلایل انتخاب مردم برای استفاده از آن را می‌دانید. شما همچنین آگاه هستید که چنین افرادی می‌توانند خوب، بد یا بی‌تفاوت باشند. حالا که انگیزه و قصد اغواگران در روان‌شناسی تاریک، روشن شد شاید این سؤال پیش بیاید که آن‌ها با توسل به چه روش‌هایی اهداف خود را پیش می‌برند؟

اکثر اغواگران احتمالاً یک «رویکرد هدایت‌گر» دارند که زیربنای تلاش آن‌ها و همچنین تکنیک‌های خاصی است که از این فلسفه سرچشمه می‌گیرد. در کاوش اساس این رویکردهای مختلف فلسفی، با بسیاری از ایده‌های آشنا در روان‌شناسی تاریک مواجه خواهیم شد. اغوا غالباً حوزه‌ای را در برمی‌گیرد که در آن ایده‌های روان‌شناسی از نظریه‌های انتزاعی به مبانی عملی منتقل می‌شوند.

یکی از رویکردهای اغوا در روان‌شناسی تاریک به کارگیری یک فرایند کاملاً ساختاریافته و منسجم است. چنین اغواگرانی احساس می‌کنند که سلسله‌مراتب طی‌شده در فرایند اغوا را در یک نمودار تقریباً دقیق با در نظر گرفتن سطح دقت و

جزئیات ترسیم کرده‌اند. آن‌ها روند اغوای روان‌شناسی را قابل پیش‌بینی و تکرار می‌دانند. سیستم‌های آن‌ها نه تنها به‌طور خاص برای خود آن‌ها، بلکه به‌طور کلی برای افرادی که قادر به درک و پیاده‌سازی صحیح آن‌ها هستند کارساز است.

ویژگی بارز این اغواگرها، استفاده آن‌ها از یک سری مراحل مختلف است. برخی سعی خواهند کرد هدف خود را از طریق طیف وسیعی از احساسات - مانند علاقه و به دنبال آن جذابیت و به دنبال آن هیجان - هدایت کنند. چنین اغواگرانی فرایند اغوای خود را مجموعه‌ای از ایست‌های بازرسی می‌دانند که باید از آن‌ها عبور کنند تا به هدف نهایی خود دست یابند.

یکی از نقاط قوت سیستم ساختاری اغوا این است که افرادی که از آن پیروی می‌کنند می‌توانند احساس اطمینان داشته باشند که همیشه می‌دانند در مرحله بعدی چه اتفاقی خواهد افتاد و به این ترتیب لازم نیست نگران کارهای بعدی خود باشند، زیرا این فرایند به اندازه کارهای روزمره مانند رانندگی با ماشین یا مسواک زدن عادی خواهد شد. یک نقطه ضعف در این روش سفت‌وسخت این است که وقتی کسی آن‌طور که در نظر گرفته شده به موضوع پاسخ نمی‌دهد، می‌تواند در این فرایند مشکل ایجاد کند. اغواگران ساختارگرا گاهی اوقات این واقعیت را فراموش می‌کنند که مردم به جای سیستم‌عامل‌های رایانه‌ای قابل پیش‌بینی، افرادی مستقل و غیرقابل پیش‌بینی هستند.

رویکرد اغواگرانه‌ای که در تضاد کامل با رویکرد ساختارگرا قرار دارد، رویکرد «طبیعی» است. این روش شامل پرورش حالات عاطفی واقعی و درونی اغواگر و سپس بیان آزادانه آن‌ها به شخصی است که می‌خواهند اغوا کنند. به عنوان مثال؛

شخصی که از این نوع اغوای بدون ساختار استفاده می‌کند غالباً وقت خود را صرف درک احساسات و بینش عاطفی خود و بی‌نقص نشان دادن آن کرده؛ سپس آن را به شخص مورد نظر ابراز می‌کنند. فلسفه اصلی این رویکرد این است: «تا زمانی که احساس خوبی نداشته باشم، نمی‌توانم احساس خوبی به دیگران منتقل کنم.»

NLP و هیپنوتیزم هم جزو زیرمجموعه اغوا در روان‌شناسی تاریک هستند؛ اغوا از مفاهیم اولیه‌ای است که ایده‌های اصلی این مفهوم را پایه‌ریزی می‌کند. برخلاف اغوای ساختاریافته یا نوع طبیعی‌تر، اغواگری NLP / هیپنوتیزم، شامل تحریک حالات عاطفی خاص و سپس اتصال این حالات به هیپنوتیزم در شخصی است که مورد هدف اغوا قرار گرفته.

به‌عنوان مثال؛ رویکرد NLP در اغوا ممکن است شامل اجازه دادن به فرد برای کشف احساسات مثبت شدید خود و سپس «لنگر انداختن» محرک این احساسات به شخصی باشد که آن‌ها را اغوا کرده است؛ یعنی اغواگر. سپس اغواگر می‌تواند با استفاده از این لنگر و با قرار دادن فرد در حالت هیپنوتیزم، با استفاده از ژست خاص یا بالا و پایین بردن تن صدا، یک احساس لذت خاص را در قربانی خود ایجاد کند.

اغوای به روش هیپنوتیزم یک روش بسیار دشوار برای استفاده مرتب است. دلیل این مسئله از آن جهت است که تکنیک‌های عجیب و غریب NLP اگر به روش ناشیانه مورد استفاده قرار گیرد به شدت توجه افراد را جلب کرده و آن‌ها را در حالت دفاعی قرار می‌دهد. اغوای ساختارگرا حداقل «طبیعی» به نظر می‌رسد، درحالی‌که اغوا به روش هیپنوتیزم روی هرکسی جواب نمی‌دهد. با این حال برخی از افراد به آن به خوبی پاسخ می‌دهند و کسانی که این کار را انجام می‌دهند از نظر سازگاری با هیپنوتیزور، مطابقت بیشتری دارند.

برخی از اغواگران روان‌شناسی، قادر هستند با دگرگون‌سازی الگوهای سنتی اغواگری و استفاده از نقش‌های جنسیتی تأثیرات شگرفتی ایجاد کنند. به‌عنوان مثال؛ دیدگاه معمول در مورد اغواگری در طول تاریخ به این صورت است که در یک رابطه منجر به اغوا، مرد کسی است که نقش تهاجمی دارد و زن نقش منفعل‌تری را بازی می‌کند. معکوس کردن این امر می‌تواند منجر به نتایج قدرتمندی شود. برخی از مردان دریافتند که این توانایی را دارند که نقش طعمه را ایفا کنند. این وارونگی هنجار مورد انتظار، می‌تواند منجر به تغییر تازه‌ای در روال عادی آشنایی شود.

زنان همچنین می‌توانند از دگرگون‌سازی الگوهای سنتی جهت رسیدن به یک اغواگری قدرتمند استفاده کنند. برخی از مردان، مغلوب زنان پرخاشگر و با اعتمادبه‌نفس بالا می‌شوند و در گزارش‌هایی که از موارد این‌چنینی به‌دست آمده، چنین بیان شده که زنان در این نوع رابطه‌ها چنان احساس قدرتمندی و کنش‌گری می‌کنند که منجر به عشقی می‌شود که تا به حال تجربه نکرده‌اند.

تکنیک‌های اغوا

شما اکنون با ترفندهای پشت‌پرده تکنیک‌های روان‌شناسی اغواگری و انگیزه‌های استفاده از آن‌ها آشنا شدید؛ به نظر شما مردم چگونه از این ایده‌ها و نظریه‌ها استفاده می‌کنند؟ «رویکرد غیرمستقیم» یک تکنیک کلیدی در دنیای پیچیده اغواگری است. یکی از اشتباهاتی که بسیاری از مردم در دنیای همسریابی به شیوه سنتی مرتکب می‌شوند این است که گاهی برای به‌اصطلاح «شکستن یخ» طرف مقابل از مطالب بی‌مزه و نچسبی استفاده می‌کنند.

به‌عنوان مثال؛ «چه چشمای قشنگی.» «خیلی خوشگلی.» «آهنگ خوبیه، مگه نه؟» همه این‌ها نمونه‌هایی از کلیشه‌ای‌ترین

عباراتی است که برای شکستن یخ طرف مقابل استفاده می‌شود. چرا این‌ها این‌قدر بد عمل می‌کنند؟ چون زنان احتمالاً قبلاً بارها آن‌ها را شنیده‌اند و با شنیدن این عبارت به یک‌باره تمام احساسات آن‌ها فروکش می‌کند. هنگامی که یک اغواگر از چنین کلیشه‌های افتضاحی استفاده می‌کند، این امر نشان می‌دهد که او فردی بی‌مزه و نجسب است.

یک شروع غیرمستقیم و متفاوت در مقایسه با نمونه‌های کلیشه‌ای، حال‌وهوای جدیدی ایجاد می‌کند. یک شروع غیرمستقیم برای شکستن یخ طرف مقابل می‌تواند یک جمله شوخ‌طبعانه، صرفاً به جهت تعامل اجتماعی باشد. این مسئله می‌تواند در قالب یک «سؤال جذاب» مطرح شود. مثلاً اغواگری که از روش غیرمستقیم استفاده می‌کند؛ ممکن است بپرسد: «می‌تونی این مشکل من و رفقامو که اونجا نشستن حل کنی - به نظرت مردا بیشتر دروغ می‌گن یا زنا؟» چنین شروعی برای یک مکالمه، توجه طرف مقابل را جلب کرده و نشان می‌دهد طرف مقابل فرد خوش‌مشرب و جذابی است که هدف خاصی را دنبال نمی‌کند.

عبارات آغازگر غیرمستقیم، همچنین این مزیت را دارند که احتمال رد شدن آن‌ها بسیار کم است. شخصی که از عبارات غیرمستقیم برای ایجاد تعامل استفاده می‌کند به هیچ‌وجه خود را به شخصی که قصد اغوای او را دارد «پیشنهاد» نمی‌کند؛ بنابراین؛ «رد کردن» چیزی یا شخصی که «پیشنهاد» نشده غیرممکن است.

محبوبیت اجتماعی یکی دیگر از تکنیک‌های مهم در دنیای اغوا به روش روان‌شناسی تاریک است؛ افرادی که محبوب هستند نسبت به افراد دیگر جذاب‌تر به نظر می‌رسند؛ چرا؟ چون چنین استنباط می‌شود که اگر شخصی به‌طور گسترده موردپسند واقع شود چیز دوست‌داشتنی‌ایی در مورد او وجود

دارد. بدترین کابوس هرکسی فریب خوردن از یک انسان مرموز و منزوی است که هیچ دوست و رفیقی ندارد؛ چنین افرادی به نظر می‌رسد که بهتر است تنها و محتاج باقی بمانند.

بنابراین چگونه می‌توان از مزیت محبوبیت اجتماعی در زمینه اغوای روان‌شناسی استفاده کرد؟ اینجا موردی است که نشان می‌دهد «عمل کردن کارسازتر از صحبت کردن است». بسیاری از مردم این اشتباه را مرتکب می‌شوند که درواقع در مورد محبوبیت یا موفقیت خود به روشی صحبت می‌کنند که احساسی ناخوشایند و غیرطبیعی مانند لاف‌زدن در مخاطب ایجاد می‌کند. به جای لاف‌زدن بهتر است به راحتی دور یک میز در یک باشگاه یا بار کنار گروهی از افراد جالب دیده شوید؛ این ارزش اجتماعی شما را بدون هیچ تلاش غیرطبیعی‌ای به دیگران منتقل می‌کند.

گمراه کردن طرف مقابل ترفند دیگری از تکنیک محبوبیت اجتماعی است. بیاید یک اغواگر را در محیط مهمانی یا باشگاه تصور کنیم. آن‌ها شخصی را می‌بینند که می‌خواهند سر صحبت را با او باز کنند؛ اما به جای اینکه مستقیماً به شخصی که می‌خواهند اغوا کنند نزدیک شوند، ابتدا به شخص دیگری نزدیک می‌شوند، با او گفتگو کرده و سپس به سمت هدف اصلی خود حرکت کرده و بعد شروع به تعامل با او می‌کنند. چنین حرکتی، تصور اینکه فرد مورد نظر تنهاست را از بین برده و می‌تواند کمی حسادت ایجاد کند.

چالش برانگیز بودن از آن جهت یک تکنیک روان‌شناسی تاریک است که بسیار دور از ذهن و خارج از ادراک افراد معمولی است. اکثر مردم اشتباه بیش‌ازحد مشتاق، علاقه‌مند و در دسترس بودن را مرتکب شوند. به عنوان مثال می‌توان به فردی اشاره کرد که با آرامش منتظر توجه از سمت شخصی

می‌شود که او را کاملاً نادیده می‌گیرد، یا زنی که خیانت و به‌نوعی بی‌احترامی همسرش را تحمل می‌کند. عکس این قضیه که نمایشگر استانداردهای پایین شخصی است، اجرای نمایش «چالش‌برانگیز» بودن است. این مسئله می‌تواند به شکل‌های مختلفی نشان داده شود.

یک تکنیک که از اصل «چالش‌برانگیز» استفاده می‌کند این است که در صورت لزوم از هدف مورد نظر دور شوید. به‌عنوان مثال؛ اگر هدف گستاخ یا لوس باشد اغواگر می‌تواند الکی بگوید که: «دیگر چیزی بین ما نمانده» و او را ترک کند. اغلب اوقات هدف با این رفتار پیش‌بینی‌نشده تحریک می‌شود و از تعامل با شخصی که دارای استانداردها و اعتماد به نفس بالاست لذت می‌برد.

روش دیگر چالش‌برانگیز بودن استفاده از ترفندهای بازیگوشانه و دقیق انتخاب شده در طول تعامل است. اکثر مردم هنگام اغوای یک شخص، بیش‌ازحد مثبت‌اندیش هستند. آن‌ها بیش‌ازحد تعارف می‌کنند، به تمام شوخی‌هایی که می‌شنوند می‌خندند و به‌طور کلی همه کارهای خود را بر اساس این تفکر محدودکننده قرار می‌دهند که «که به هر قیمتی خوب باش.» با یک ترفند شیطنت‌آمیز، اغواگر یک «فراز و نشیب» احساسی جالب برای شخصی که می‌خواهد اغوا کند ایجاد می‌کند.

یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌های پنهان در تجربه‌های انسانی، جستجوی چیزهای جدید و مهیج است. این امر به‌ویژه در دنیای روابط که اکثر مردم در آن به دنبال چیزهای سرگرم‌کننده و هیجان‌انگیز هستند صادق است. دلیلی که روش‌های کلیشه‌ای و پروفایل‌های همسریابی در جهان یک روش منسوخ‌شده محسوب می‌شود از آن جهت است که این روش‌ها بسیار خسته‌کننده هستند و درواقع کارایی چندانی

ندارند. تنها راه علاج بیماری یکنواختی آموختن روش خوب ظاهر شدن است.

مفهوم خوب ظاهر شدن می‌تواند با در نظر گرفتن آنچه دیگران به اشتباه انجام می‌دهند عملی شود. پس از روشن شدن این موضوع، اغواگر باید در نظر بگیرد که دیگران چه خطاهایی انجام می‌دهند که فرد مورد نظر متوجه آن می‌شود. پس از فهمیدن این مسئله، اغواگر می‌تواند قطعات را کنار هم بگذارد تا به این سؤال پاسخ دهد که: «چگونه می‌توانم کارهایی متفاوت انجام دهم که باعث ایجاد واکنش مثبت در دیگران شود؟»

یکی از رایج‌ترین روش‌های خوب ظاهر شدن پوشیدن لباس بهتر و جالب‌تر از سایر افراد حاضر در محل است. به عنوان مثال؛ اگر لباس افراد حاضر در محل بسیار معمولی باشد، کمی رسمی‌تر ظاهر شدن می‌تواند یک مزیت بزرگ باشد. البته این بدان معنا نیست که در ورزشگاه با کت و شلوار ظاهر شوید؛ اما کمی تلاش در جهت بهتر بودن می‌تواند بسیار قدرتمند عمل کند.

نشان دادن یک شخصیت پیشرو، یکی دیگر از تکنیک‌های مفید در دنیای اغواگری است. بیشتر مردم از هدایت شدن خوشحال می‌شوند. بلا تکلیفی یکی از کم جاذبه‌ترین خصوصیات در انسان است. راه‌های نشان دادن قاطعیت و توانایی هدایت‌گر بودن، می‌تواند با حرکت فیزیکی در اطراف یک مکان، پیشنهاد تغییرات در مکان مورد نظر و عدم ترس از مخالفت با چیزی که گفته می‌شود صورت پذیرد.

بسیاری از افراد به‌ویژه مردان به اشتباه مغایر این اصل رفتار می‌کنند و به جای اینکه مانند یک گرگ گله قوی و مستقل که دقیقاً می‌داند چه چیزی از زندگی می‌خواهد عمل کنند؛ شبیه برگی می‌شوند که سرنوشت خود را به دست بادی

قدرتمند سپرده که آن‌ها را به هر جهتی که می‌خواهد هدایت می‌کند.

یک راه طبیعی جهت گسترش شناخت توانایی‌های راهبری، دانستن نحوه نزدیک شدن به دیگران است. مدتی را به گفتگو با زنان زندگی خود اختصاص دهید و آن‌ها احتمالاً داستان‌های بسیاری از مردانی برای شما نقل می‌کنند که در زمانی که باید با اعتمادبه‌نفس کامل و جسارت رفتار می‌کردند با بلاتکلیفی و دست‌دست کردن همه‌چیز را خراب کرده‌اند. تردید از طرف زن نیز برای یک مرد بسیار دلسردکننده است. به این موضوع فکر کنید؛ چه کسی می‌خواهد با شخصی در ارتباط باشد که حتی نمی‌داند چه می‌خواهد؟ قاطعیت و توانایی اقدام از مؤلفه‌های اصلی در اطمینان از پیشبرد اهداف در اغوای تاریک است.

برخی از اغواگران می‌توانند صفات رایج در روان‌شناسی تاریک، مانند ویژگی‌های افراد جامعه‌ستیز را برای دستیابی به اهداف خود به‌کارگیرند. یکی از ویژگی‌های برجسته افراد جامعه‌ستیز نداشتن احساس ترس در هنگام تعامل با افراد دیگر است. اکثر زنان و مردان از ترس و به‌ویژه ترس از طرد شدن از طرف شخصی که به او علاقه‌مند هستند فلج می‌شوند. تکنیک خاصی وجود دارد که می‌توان جهت غلبه بر احساس ترس از افراد جامعه‌ستیز آموخت؛ اینکه هیچ‌چیزی نمی‌تواند در آن‌ها ترس ایجاد کند.

بنابراین چگونه یک شخص می‌تواند به‌طور دقیق بر ترس از طرد شدن غلبه کند؟ جواب خیلی ساده است. با کسب تجربه مکرر طرد شدن و درک این مسئله که این قضیه درواقع چندان بد نیست. با گذشت زمان، اغواگران روان‌شناسی تاریک می‌فهمند که بهتر است همیشه فردی باشی که تلاش می‌کند و شکست می‌خورد تا اینکه فردی

باشی که اعتماد به نفس لازم برای تلاش را ندارد. دستاورد این اقدام از آن جهت است که در طول این تکرارها اغواگر حالات عصبی و تردید خود را از دست می‌دهد.

افرادی که این حساسیت‌زدایی را برای استفاده از تکنیک طرد شدن به کار می‌بندند، به این شناخت می‌رسند که هرچه ترس آن‌ها از طرد شدن کمتر باشد، در واقع احتمال وقوع آن کمتر می‌شود. اعتماد به نفس و آرامش در هنگام تعامل با افراد جدید، یکی از دستاوردهای جانبی این روش است. هرچه شخص در ابتدا بیشتر طرد شود، ترس از طرد شدن در آینده در او کاهش خواهد یافت. این مسئله در طولانی‌مدت منجر به موفقیت بیشتر و کمتر شدن احتمال طرد شدن خواهد شد! امتحان کن و ببین!

فصل دهم

مطالعات موردی

شما اکنون با ایده‌های اصلی روان‌شناسی تاریک و نحوه کاربرد این ایده‌ها در موقعیت‌های مختلف آشنا هستید. این امر گام مهمی است، اما به‌خودی‌خود کافی نیست. با صرف وقت برای یادگیری روان‌شناسی تاریک از طریق تجزیه و تحلیل مطالعات موردی در دنیای واقعی، خواهید دید که این ایده‌ها چگونه حیات می‌یابند.

مطالعات موردی به نوبه خود قصه‌هایی آگاهی‌بخش و جذاب هستند. آن‌ها بینشی از برخی از نادرترین موارد روان‌شناسی که بر روی این کره خاکی زیسته‌اند ارائه می‌دهند.

هر مطالعه موردی به روشی ارائه می‌شود که تا حد ممکن برای آموختن مبانی روان‌شناسی تاریک مفید باشد. قبل از هرگونه جهت‌دهی ذهنی، اطلاعات مستند مرتبط به هر مطالعه موردی با بیانی ساده فراهم شده است.

سپس هر مطالعه موردی مستقیماً به تکنیک روان‌شناسی تاریکی که در این کتاب در خصوص آن به بحث و بررسی پرداختیم پیوند داده خواهد شد تا امکان درک موضوع به روشی غنی‌تر و هدفمندتر فراهم شود.

موارد موجود در این فصل شدیدترین نمونه‌های روان‌شناسی تاریک در طول تاریخ بشر است. بیان شرح حال این افراد نه به جهت ستایش و نه حتی قضاوت، بلکه تنها با هدف پندآموزی فراهم شده است.

اظهارات نهایی تد باندی

حقایق

تد باندی^{۲۳} یکی از مشهورترین قاتلان زنجیره‌ای در تاریخ جهان است. داستان زندگی او از بسیاری جهات شبیه به یک کتاب راهنما جهت تبدیل شدن به یک قاتل جامعه‌ستیز است.

یکی از جنبه‌های جذاب داستان تد باندی، حجم مطالبی است که در خصوص او و جنایاتش منتشر شده است، این مسئله به دلیل علاقه شدید او به دیده شدن و مصاحبه و اظهار نظر در خصوص مدارک موجود در باب قتل‌های انجام شده، صورت گرفته است. در خصوص پرونده‌های مربوط به جنایتکاران مشهور، اکثراً بزرگ‌نمایی و گزافه‌گویی‌های بسیاری صورت گرفته که اغلب از شدت واقعی جرائم آن‌ها بیشتر است؛ اما در مورد باندی این گونه نیست.

آمار دقیقی در خصوص قتل‌های مرتبط به تد باندی تأیید نشده است، او به ۳۰ قتل متهم شده؛ اما خودش به‌طور مکرر اشاره کرده که مجموع کشته‌شدگان چیزی حدود ۱۰۰ نفر است. هیچ‌کس در مورد آمار دقیق این قتل‌ها مطمئن نیست. بسیاری از تحلیل‌گران به این نتیجه رسیده‌اند که حتی خود تد باندی در مورد آمار قربانیان مطمئن نیست.

با توجه به زمانی که باندی پس از محکومیت به اعدام در زندان به سر برده، مطالب بسیاری در خصوص وضعیت روانی، سابقه و انگیزه‌های احتمالی جنایات وی منتشر شده است. علاوه بر این، در بسیاری از تجزیه و تحلیل‌هایی که پس از مرگ وی انجام گرفته، تلاش شده بدون تعصب به بررسی دقیق جنایات و وضعیت روانی مجرم پرداخته شود تا بدین ترتیب درک بهتری جهت آگاهی از انگیزه‌های روانی یکی از افراطی‌ترین قاتلان دستگیر شده تاریخ ارائه شود.

بسیاری از جزئیات مربوط به جنایات باندی وجود دارد که به‌عنوان یک کتاب راهنمای جامع در دنیای قاتلان زنجیره‌ای جامعه‌ستیز، انگیزه‌ها و روش‌های آن‌ها شناخته می‌شود؛ اما قبل از تجزیه و تحلیل این مرد و زندگی او بر اساس اصول روان‌شناسی تاریک بحث شده در این کتاب، بیایید به بررسی برخی از جنبه‌های بارز جنایات باندی بپردازیم.

تکامل تدریجی شیوه‌های ارتکاب قتل باندی به‌مرورزمان، یکی از دلایل برجسته طولانی شدن عمر جنایات او محسوب می‌شود. خود باندی چنین بیان کرده که هنگامی که برای اولین بار شروع به کشتن کرده، فردی شلخته و فرصت‌طلب بوده است. باندی مانند سایر استادان حوزه خود با مرور زمان تکنیک‌های خود را تکامل بخشیده و در نحوه عملکرد خود صاحب سبک، دقیق و روشمندتر شده است.

داشتن بینشی قطعی درباره ذهنیات باندی کار دشواری است زیرا این مرد توانایی بسیاری در تغییر و تحریف حقایق داشته است. به دلیل توانایی در ایجاد تغییرات ظاهری و گمراه‌کننده و همچنین ارائه هویت جعلی که به واسطه آن قربانیان را به دام می‌انداخت؛ اکثراً از او به‌عنوان فردی «جاعل» و «هزار چهره» یاد می‌شود.

همان‌طور که باندی با مهارت بسیار می‌توانست انگیزه، روش و پیشینه واقعی خود را پنهان کند، روش‌های فریبنده وی بینش ارزشمندی از ماهیت قاتلین فریبکار و افراد جامعه‌ستیز ارائه می‌دهد. آموزه‌های اصلی در خصوص روان‌شناسی تاریک تد باندی در این بخش به‌طور خلاصه بیان شده است. شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

کتاب‌های بسیاری با هدف درک و یادگیری؛ به‌صورت مطالعه موردی تد باندی منتشر شده است؛ به‌جای صرف ساعت‌ها تلاش برای مطالعه چنین آثاری به‌راحتی می‌توانید بینش اصلی و نکات مهم و مربوط به روان‌شناسی تاریک ذهن او را که در این کتاب به‌طور خلاصه ارائه شده است بخوانید تا به این وسیله درک خود را از موضوعات مرتبط به روان‌شناسی تاریک تقویت کنید.

فریب، یکی از صفات روان‌شناسی تاریک است که باندی در آن مهارت ویژه‌ای داشت. این امر را می‌توان در نحوه تعامل

وی با مردم، هم در جریان جنایات و هم پس از آن مشاهده کرد. باندی قادر به فریب دیگران هم از نظر فیزیکی و هم از لحاظ روانی بود.

باندی به خوبی به تأثیر ظاهر بر دریافت عمومی مردم آگاهی داشت. این یک واقعیت بلامنازع است که بسیاری از افرادی که با او روبه‌رو شده‌اند او را مردی جذاب و فریبنده می‌دانند. این یکی از مشخصه‌های افراد جامعه‌ستیز است که بدون داشتن هیچ احساس درونی‌ای قادر هستند رفتاری جذاب و مطلوب از خود به نمایش بگذارند.

عدم وجود عواطف انسانی در فردی مانند باندی زمانی روشن می‌شود که شما اندکی تأمل کرده و با خود مرور می‌کنید که چگونه یک انسان لحظاتی قبل از حمله وحشیانه و کشتن افراد به سادیستیک‌ترین و آیینی‌ترین روش‌هایی که در طول تاریخ بشریت شناخته شده، قادر به جذب و ایجاد حس آرامش و اطمینان در قربانیان خود بوده است.

توانایی جامعه‌ستیزان در شناخت انگیزه‌ها و تعصبات کسانی که آن‌ها را دست‌کاری عاطفی می‌کنند؛ در اعمال و سخنان باندی مشهود است. هیچ چیزی بهتر از مصاحبه‌ای که باندی با جیمز دابسون^{۲۴}، مبارز اخلاقی، شب قبل از اعدام خود انجام داده این مسئله را به تصویر نمی‌کشد. باندی به خوبی می‌دانست که دابسون در آن ایام کمپینی علیه پورنوگرافی به راه انداخته است، او با زیرکی از این موضوع استفاده کرده و توانست به‌طور کلی انگیزه خود را از این جنایات، ناشی از تماس زود هنگام با پورنوگرافی بیان کند.

باندی به طرز ماهرانه‌ای دقیقاً همان چیزهایی را به دابسون گفت که او علاقه داشت بشنود و به این ترتیب توانست توجه او را از اعمال واقعی خود منحرف کند، او سپس مطالبی در

خصوص داشتن شیاطین و دیگر مسائلی که مطمئناً توجه مخاطبان مسیحی دابسون را به خود جلب می‌کرد ارائه داد. باندی به این ترتیب توانایی یک جامعه‌ستیز را در منحرف کردن افکار دیگران در مورد کاری که انجام می‌دهند را به نمایش گذاشت. وی به دلیل استفاده از اشارات رمزگونه در مورد محل قرارگیری اجساد برای طولانی کردن دوران قبل از اعدام مشهور بود. در ذهن یک فرد جامعه‌ستیز مانند باندی، بدن یک کودک مرده چیزی بیش از یک نخاله نبود که می‌توانست جهت چانه‌زنی برای منافع شخصی مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

نحوه عملکرد باندی نمایشگر هوش بالای بسیاری از جامعه‌ستیزان است. دلیل اینکه وی توانست این مدت طولانی آزاد بماند، دانش عمیق وی در مورد روش‌های تشخیص جرم توسط قانون بود، آن‌هم در عصری که چنین مواردی کمتر از امروز شناخته شده بودند. باندی همچنین با شکنجه قربانیان خود، عکس گرفتن از بدن آن‌ها و اشاره به خود به عنوان شخص سوم ماجرا، نشانه‌های شدیدی از سادیسم و خودشیفتگی را نشان داد.

درس‌هایی درباره خودشیفتگان تاریخ

حقایق

یکی از ویژگی‌های بارز افراد خودشیفته، دیدگاه‌های آن‌ها درباره ارزش و اهمیت شخصی خود بیش از چیزی است که با واقعیت قابل توجیه باشد. این امر معمولاً منجر به گرفتار شدن افراد خودبزرگ‌بین در سبک زندگی و موقعیت‌هایی می‌شود که با آن مواجه می‌شوند. گاهی اوقات، فردی با شخصیت خودشیفته در شرایطی متولد می‌شود که قدرت و موقعیت لازم برای بیان خودشیفتگی خود را به طور کامل دارد. هیچ چیزی بیشتر از نمونه‌های تاریخی دیکتاتورهایی که

قدرت و تسلط لازم جهت عمل کردن بر اساس تمایلات درونی خود را داشته‌اند نشانگر این مطلب نیست. برخی از داستان‌های آن‌ها در اینجا ارائه شده است.

صفر مراد نیازوف^{۲۵} یکی از بهترین نمونه‌های یک فرد خودشیفته است که فرصت تحقق بخشیدن به گرایش‌های خود را داشته است. وی به‌عنوان رهبر ترکمنستان مسئولیت پذیرفت و توانست از شرایط به وجود آمده بعد از فروپاشی ایدئولوژی شوروی بهره ببرد.

صعود وی از جایگاه یک فرمانروا به یک مرجع تجلی خودشیفتگی از زمانی آغاز شد که وی تصمیم گرفت رئیس‌جمهور ترکمنستان شود. همین نقطه شروعی به یادماندنی برای انتخاب‌های خودمحورانه او بود.

یکی از برجسته‌ترین جنبه‌های بدنام‌تر کردن حاکمیت نیازوف، تغییر نام ماه‌های سال برای منعکس کردن جلال و شکوه خود بود. وی قوانین خاص و عجیب و غریب بسیاری مطابق با هوی و هوس شخصی خود اجرا کرد، مانند محدود کردن شکل ظاهری شهروندان و تغییر نام اشیاء معمول روزمره بر اساس آنچه که احساس می‌کرد باید نامیده شوند.

شاید قوی‌ترین نمونه از خودبزرگ‌بینی‌های نیازوف تولید متون دینی هم‌طراز با کتاب‌های مقدس بود. دیکتاتورهای دیگری مانند سرهنگ قذافی از لیبی نیز متن‌هایی مشابه تولید کرده‌اند. این ویژگی شناخته‌شده‌ای است که شاید به بهترین شکل ممکن در کتاب نبرد من^{۲۶} آدولف هیتلر در آلمان نازی ارائه شده است.

سلسله دیکتاتورهای شناخته‌شده‌تر و درعین‌حال به همان اندازه وحشتناک؛ رهبران کره شمالی هستند. دیکتاتور کنونی کیم جونگ اون^{۲۷} و پدرش کیم جونگ ایل^{۲۸} دارای

موقعیت خدایان در کشور تحت کنترل خود هستند و این امر در «حقایقی» که شهروندان کره‌شمالی در مورد آنها ارائه می‌دهند منعکس شده است. به عنوان مثال؛ گفته می‌شود؛ کیم جونگ ایل در اولین تلاش خود در بازی گلف، تنها با یک ضربه توپ را داخل سوراخ انداخته است. شهروندان کره‌شمالی به شدت شخصیت سیاسی حاکم خود را باور دارند و احترام به چنین ادعاهایی را پایبندی به ارزش‌ها می‌پندارند.

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

بنابراین چنین مثال‌های عجیب و غریبی چه چیزی می‌تواند در مورد خودشیفتگی به ما بیاموزند؟ بسیاری از صفات به نمایش درآمده از سوی چنین دیکتاتورهایی، نمونه‌ای از کنترل‌گران و خودشیفتگان فضل‌فروشی هستند که شانس دستیابی به قدرت کافی برای انجام خواسته‌هایشان فراهم شده است.

بیاید کره‌شمالی را مثال بزنیم. گزارش شده است که دیکتاتور فعلی کیم جونگ اون عموی خودش را به دلیل خمیازه کشیدن در یک جلسه اعدام کرده است. روش اعدام؟ سلاحی ضد هوایی که قادر به از بین بردن جنگنده‌هاست. این نمونه‌ای از نیاز خودشیفته به چاپلوسی و عصبانیت در هنگام عدم دریافت نتیجه مورد نظر است.

هیتلر، ماکیاولی مدرن

حقایق

شباهت‌های بسیاری بین ایده‌های سیاسی ماکیاولیستی مطرح‌شده در کتاب *The Prince* ماکیاولی و فعالیت‌های سیاسی آدولف هیتلر وجود دارد؛ بنابراین می‌توان چنین استدلال کرد که هیتلر بهترین تصویر ممکن از شکل ظاهری یک رهبر مدرن ماکیاولی واقعی است. قبل از بررسی بینش‌های ماکیاولیسم به عنوان خصلتی که هیتلر ارائه می‌دهد،

ابتدا نگاهی خواهیم داشت به تشابهات بین افکار و اعمال هیتلر و ماکیاولی.

یکی از اولین اشتراکاتی که می‌توان بین ماکیاولی و هیتلر ایجاد کرد این استدلال در کتاب **The Prince** است که صلح را فقط باید یک استراحت کوتاه در یک جنگ بی‌پایان دانست. هیتلر زندگی خود را وقف فتوحات کرده بود و قصد داشت کل جهان را تحت عنوان حکومت تمامیت‌خواه رایش سوم اداره کند؛ بنابراین هیتلر نزدیک‌ترین مثالی است که جهان مدرن با توجه به ایده ماکیاولی در مورد یک حاکم جنگجوی توقف‌ناپذیر به خود دیده است.

ماکیاولی همچنین طرفدار ایجاد و تحریف واقعیت برای مرتب‌سازی یک هدف از پیش تعیین‌شده سیاسی بود. یکی از بدنام‌ترین ایده‌های اصلی هیتلر، آزار و شکنجه و متعاقب آن از بین بردن جمعیت یهودی آلمان بود. یکی از مهم‌ترین وقایعی که به هیتلر کمک کرد تا این نسل‌کشی را ادامه دهد، عملیات پرچم دروغین؛^{۲۹} معروف به آتش‌سوزی رایشستاگ^{۳۰} است.

اینکه هیتلر این رویداد را متناسب با برنامه ضد یهودی و ضد کمونیستی خود طراحی کرده است یا خیر بحث بزرگی است؛ اما مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد وی دقیقاً چنین کاری را انجام داده است. صرف‌نظر از مستندات دقیق، این حادثه تصویری قدرتمند از تاکتیک پرچم دروغین ماکیاولی است که به‌طور کامل برای رسیدن به اهداف دیگری استفاده شده است.

یکی از ایده‌های اصلی در پشت اندیشه سیاسی ماکیاولی و افراد بعدی ماکیاولی این است که قدرت به‌خودی‌خود یک هدف نهایی شایسته است. مهم نیست که از چه روش‌هایی برای حفظ و گسترش قدرت استفاده می‌شود، این روش‌ها بر

اساس الگوی ماکیاولی از نحوه رفتار یک رهبر، موجه تلقی می‌شوند.

هیتلر نمونه راهنمای کامل این مفهوم در عمل است. هیتلر می‌دانست چگونه می‌تواند سیستم سیاسی آن زمان و همچنین قلب و ذهن مردم آلمان را دست‌کاری کند. یک احتمال قوی وجود دارد که هیتلر احتمالاً از آلمان نازی فرار کرده و به آرژانتین گریخته است تا بقیه روزهای عمر را در جوار حامیان نازی خود بگذراند. اثبات این امر به هر طریقی دشوار است؛ اما پذیرش خودکشی او و اینکه دست از قدرت کشیده باشد هم دشوار به نظر می‌رسد.

شاید مهم‌ترین و بارزترین نقطه پیوند هیتلر و ماکیاولی این مفهوم است که «مردم هم باید شما را دوست بدارند و هم از شما بترسند؛ اما اگر این امر مسیر نبود؛ اینکه از شما بترسند بر اینکه شما را دوست بدارند ارجحیت دارد.»^{۳۱} نادیده گرفتن از خودگذشتگی، عشق و حتی عبادت، برای مردمی که هیتلر الهام‌بخششان بود آسان به نظر می‌رسید. تاریخ پس از جنگ جهانی دوم هیتلر را به عنوان مظهر و تجسم شیطان و نزدیک‌ترین چیزی که زمین تاکنون به هیبت شیطان دیده ترسیم کرده است. هیتلر در ایجاد واکنش‌های مبنی بر عشق و ترس مهارت داشت. برای درک بهتر ترکیب دوگانه عشق و ترس فقط کافیست فیلم سخنرانی‌های هیتلر را تماشا کنید.

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

یکی از ایده‌های کلیدی ماکیاولیایی که در کتاب شهریار مطرح شده، اصل عمل نکردن به قول و کلام است؛ خصوصاً در مواقعی که انجام آن به نفع شما نباشد. ماکیاولی تأکید می‌کند که تا جایی که به نظر می‌رسد صادق باشید، مهم نیست که نظر واقعی شما چیست.

مطالعه موردی هیتلر بینشی عمیق در خصوص شخصیت‌های دنیای واقعی با قدرت سیاسی ارائه می‌دهد که می‌توانند این مفهوم را به‌خوبی عملی کنند. یکی از ویژگی‌های برجسته سخنرانی‌های هیتلر، وعده‌های حماسی و دشواری بود که به‌هیچ‌وجه در واقعیت عملی نبود. هرچند هیتلر قادر به انجام ایده‌های ارائه شده در شعارهای خود نبود؛ اما موفق شد چهره‌اش را به‌عنوان مردی که می‌کوشد وعده‌های خود را تحقق بخشد حفظ کند، این یک نمونه برجسته جهانی از نظریه‌های ماکیاولیایی در خصوص تفکیک حقیقت از برداشت عمومی به واسطه تأثیرات قدرتمند علم روان‌شناسی است.

یکی دیگر از ایده‌های مثال‌زدنی ماکیاولیایی که توسط هیتلر اجرا شد؛ تحکیم قدرت به واسطه از بین بردن تهدیدهاست. هیتلر به‌طور سیستماتیک هرکسی را که مخالف تلاش او برای بازگشت آلمان به شکوه قبلی بود، حذف کرد. او کاملاً هر کس را که مانع او بود از بین برد - متحدان سابق، دارندگان ایدئولوژی‌های رقیب یا گروه‌های قومی که هیتلر احساس نیاز می‌کرد که باید آلمان را از شر آن‌ها خلاص کند - این تمرکز قدرت باعث قدرتمندتر شدن و نفوذ هرچه بیشتر هیتلر شد. این مسئله به‌خوبی نشان می‌دهد که نظریه ماکیاولی درواقع حتی در دوران مدرن نیز عملی است.

بینش نهایی‌ایی که هیتلر را به دنیای روان‌شناسی تاریک مرتبط می‌کند؛ استفاده و علاقه او به رفتارهای سادیسمی است. به‌این‌ترتیب ضلع چهارم روان‌شناسی تاریک یعنی سادیسم در نحوه برخورد هیتلر با افراد حاضر در اردوگاه‌های کار اجباری آشکار می‌شود. سرنوشت این افراد ضعیف و درهم‌شکسته؛ شکنجه، آزمایش پزشکی و مرگ بر اثر گرسنگی یا گازگرفتگی بود.

شستشوی مغزی - تروریست‌ها چگونه ذهن افراد را کنترل می‌کنند

حقایق

یکی از اصلی‌ترین نمونه‌های شستشوی مغزی در دوران مدرن توسط سازمان‌های تروریستی استفاده می‌شود. بسیاری از مردم تصور می‌کنند این تکنیک‌ها فقط توسط افراط‌گرایانی مانند القاعده و داعش صورت می‌گیرد؛ اما درواقع تروریست‌ها در طیف‌های گسترده‌تری وجود دارند. انگیزه تروریست‌های خشن ممکن است متفاوت باشد؛ اما آنچه در میان آن‌ها مشترک است استفاده از تکنیک شستشوی مغزی است.

کشورهای بسیاری در سراسر جهان، جوانان خود را توسط تروریست‌های افراط‌گرا از دست می‌دهند؛ اما چگونه چنین سازمان‌هایی قادر به جذب افراد هستند؟ جواب بسیار ساده است، با استفاده از فرایندهای شستشوی مغزی که آگاهانه و بادقت بسیار انتخاب می‌شوند.

یک جنبه خاص و منحصربه‌فرد شستشوی مغزی در دنیای مدرن، استفاده تروریست‌ها از اینترنت برای پیشبرد اهداف و ایدئولوژی‌های مورد نظر خود است. به‌طور سنتی، شستشوی مغزی غالباً باید در یک محیط واقعی و از طریق ارتباط نزدیک صورت می‌گرفت؛ مانند مقر فرقه‌ها و یا مکان‌های مشابه؛ اما امروزه به لطف اینترنت، سازمان‌های تروریستی قادر به دستیابی به اطلاعات، بدون نیاز به مکان جغرافیایی افراد هستند. فیلم‌های تبلیغاتی با کیفیت بالا که توسط سازمان‌ها منتشر شده‌اند، ابزار دیگری در دنیای جدید و پیشرفته شستشوی مغزی و تلقین به شمار می‌روند.

اگرچه در دنیای مدرن شستشوی مغزی، تروریست‌ها از شیوه‌هایی استفاده می‌کنند که قبلاً هرگز دیده نشده است؛ اما

از روش‌های تلقینی آزمایش‌شده‌ای که سال‌ها مورد استفاده قرار گرفته نیز بهره‌مند می‌شوند. اصول اولیه شستشوی مغزی همان مواردی است که قبلاً وجود داشته است - سازمان‌های تروریستی فقط آن‌ها را با روش‌های نوآورانه با کمک فناوری روز دنیا استفاده می‌کنند.

ارزیابی جنبه‌های مخرب این مشکل فراتر از حد توان است چراکه به لطف امکانات غیر قابل‌ردیابی سازمان‌های تروریستی از طریق اینترنت، هیچ کشور یا خانواده‌ای از شستشوی مغزی بالقوه‌ای که اغلب به طرز غم‌انگیزی اتفاق می‌افتد در امان نیست. پیامدهای این مسئله می‌تواند به قیمت زندگی جوانانی تمام شود که دنیای خود را برای سفر به سرزمین‌های خارجی ترک می‌کنند که در نهایت منجر به مرگ آن‌ها می‌شود. این مسئله همچنین می‌تواند با ایجاد نابسامانی ذهنی، افراد را به انجام حملاتی نظیر «گرگ تنها»^{۳۲}، نسبت به جوامع و ملت‌های خود ترغیب کند.

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

استفاده مدرن از روش‌های شستشوی مغزی که از طریق اینترنت انجام می‌شود، امکان استفاده از اصول کلاسیک به‌روز شده برای دنیای مدرن را فراهم می‌کند. یافتن قربانیان آسیب‌پذیر برای کسانی که مایل به شستشوی مغزی دیگران هستند شاید نسبت به گذشته آسان‌تر شده باشد. به لطف رایج شدن به اشتراک گذاشتن آنلاین زندگی در شبکه‌های اجتماعی، تقریباً برای هرکسی، صرف‌نظر از اینکه چه کسی و با چه نیتی باشد آسان است که بتواند هدفی را که در معرض نفوذ موزیانه ترور قرار دارد شناسایی کند.

به لطف راویان این عملیات‌های محرک، ما بینش بی‌نظیری در مورد وضعیت فعلی امور در خصوص تاکتیک‌های شستشوی مغزی سازمان‌های تروریستی به دست آورده‌ایم.

پس از شناسایی یک قربانی، آن‌ها معمولاً یکی از اعضای گروه تروریستی را که احساس می‌شود قادر به برقراری ارتباط مؤثر با قربانی است، برای انجام این مأموریت انتخاب می‌کنند.

مطابق با اصول کلاسیک شستشوی مغزی، مأمور مورد نظر به آرامی و به روشی ساختاریافته مأموریت خود را دنبال می‌کند. هرگونه مسئله‌ای که منجر به سوءظن شود تا زمانی که قربانی تمایل کامل نسبت به مفاهیم سازمان‌یافته از خود نشان ندهد از دید سوژه پنهان خواهد ماند.

بسیاری از سازمان‌های تروریستی مدرن، از روش‌های آزمایش‌شده برای ارائه ایدئولوژی خود به‌عنوان یک راه‌حل اتوپیایی برای مشکلات شخصی هدف استفاده می‌کنند. صرف‌نظر از اینکه سازمان تروریستی چه جناحی را دنبال می‌کند؛ آن‌ها دوست دارند روایتی از جامعه‌ای که به مسیر اشتباه رفته بیان کنند و راه‌حل پیشنهادی خود را به‌عنوان یک پاسخ برای رفع آن مشکل ارائه دهند. چنین تصاویر قانع‌کننده‌ای به کمک فیلم و توانایی تصویرسازی در اینترنت، به گروه‌ها این امکان را می‌دهد که نسخه‌ای کاملاً مغرضانه از ایدئولوژی خود را در غالب زندگی ارائه دهند.

دقیقاً مانند روش‌های شستشوی مغزی کلاسیک، اقدامات تروریستی مدرن باعث می‌شود که قربانی احساس کند خوش‌شانس و خوش‌اقبال است که با سازمان تروریستی آشنا شده است. نمونه‌های بی‌شماری از جوانان وجود دارد که پس از تماس طولانی‌مدت با یک عامل شستشوی مغزی، در نهایت از اینکه با چشم‌انداز جدیدی در زندگی آشنا شده‌اند احساس سعادت و خوشبختی می‌کنند.

تصور اینکه گروه‌های تروریستی مدرن و فعالیت‌های آن‌ها تنها متمرکز اینترنت است اشتباه دیگری است؛ موضوع به

اینجا ختم نمی‌شود. تروریست‌ها و دیگر افراط‌گرایان ایدئولوژیک، اینترنت را یکی از ابزارهایی می‌دانند که می‌توانند از آن استفاده کنند. هدف نهایی اکثر گروه‌ها همچنان برقراری تماس فیزیکی با فرد مورد نظر و همچنین تبدیل شدن او به بخشی آفلاین از دنیای آن‌ها است. در اکثر مواقع هنگامی که قربانی در تماس آفلاین با گروه قرار می‌گیرد، شدت شستشوی مغزی سریع‌تر می‌شود.

گروه‌های تروریستی مدرن معمولاً می‌دانند که وقتی سوژه مدتی را در میان گروه صرف کند، دیدگاه مدینه فاضله‌ای که آن‌ها به صورت آنلاین ترسیم کرده‌اند به سرعت جعلی خواهد شد. به همین دلیل این گروه‌ها اغلب سریعاً قربانی را تحت فشار قرار می‌دهند تا در دنیای جدیدی که انتخاب کرده‌اند ریشه بزنند. این امر اغلب به وسیله ازدواج با یکی دیگر از اعضای سازمان صورت می‌گیرد. ایجاد چنین پیوندهای نزدیک با فعالیت‌های آفلاین گروه، به اسیر نگه داشتن افراد استخدام‌شده؛ حتی پس از نابودی مدینه فاضله کمک می‌کند.

جادوی سیاه راسپوتین یا روان‌شناسی تاریک؟

حقایق

بدون بررسی راسپوتین^{۳۳} و اعمال این «راهب بدنام» سری مطالعات موردی در باب روان‌شناسی تاریک کامل نخواهد شد. راسپوتین شخصیت جالبی است؛ زیرا نوع قدرت روان‌شناسی تاریک او بازتاب گسترده‌ای در آینده داشته است، او الهام‌بخش بسیاری از جنبه‌های تأثیرگذاری کاریزماتیک شد که بعد از او ظاهر شدند.

راسپوتین دقیقاً چه کسی بود؟ او شخصیتی معنوی بود که توانست بر حاکمان نخبه روسی عصر خود تأثیر بسیاری بگذارد. راسپوتین موفق شد ترکیبی اغواکننده از تقوا و

احساسات ارائه دهد که تقریباً مورد توجه همه کسانی که راسپوتین به آنها نیاز داشت قرار می‌گرفت. کسانی که متمایل به تأثیرپذیری از دین بودند به راحتی تحت تأثیر قدرت شفابخش راهب قرار می‌گرفتند و کسانی که لذت‌های نفسانی دنیا را ترجیح می‌دادند، در این زمینه شخصیت راسپوتین را تحسین می‌کردند. شاید تأثیرگذارترین جنبه در شخصیت راسپوتین، توانایی او در هم‌زمان شیطان و فرشته بودن باشد.

بسیاری از جنبه‌های تأثیر روان‌شناسی تاریک راسپوتین را می‌توان در کاربران بعدی هیپنوتیزم یافت. راسپوتین یکی از اولین و بدنام‌ترین چهره‌هایی است که توانست چیزی شبیه به حالت تلقین را در ذهن و روح قربانیان خود القاء کند.

بنابراین شایعات پخش شده در خصوص قدرت «هیپنوتیزم» و «شفابخشی» راسپوتین دقیقاً چیست؟ گفته شده که راسپوتین قادر به ایجاد احساس عمیق آرامش، راحتی و سستی در قربانیان خود بوده است. او از بسیاری جهات پیشگام شفابخشان مدرن محسوب می‌شود. داستان‌هایی که از توانایی‌های او برای تسکین درد و رنج اشراف روسی بر سر زبان‌ها افتاده بود، به میزان عرفان و نفوذی که او تقریباً بر همه اطرافیان خود داشت؛ می‌افزود.

راسپوتین همچنین به بسیاری از ایده‌هایی که در زمینه دست‌کاری عاطفی پنهانی یافت می‌شود، تسلط داشت. یکی از دلایلی که تأثیر راسپوتین را این‌چنین چشمگیر و برجسته می‌کند این است که به نظر می‌رسید او هرگز در تلاش برای کنترل قربانیان خود نبوده است. در عوض، به سادگی این مطلب را دریافته بود که نوعی «قدرت» و «هاله» غیرقابل‌توصیف دارد که مردم در مقابل آن تسلیم می‌شوند. شما به احتمال زیاد این احساسات را به عنوان مشخصه‌هایی از

آنچه در زمینه روان‌شناسی مدرن، «سوءاستفاده پنهان عاطفی» می‌نامیم، تشخیص خواهید داد.

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

مطالعه موردی راسپوتین برای دانشجویان علاقه‌مند به تأثیرات کاریزماتیک، کاربردی است. در زمینه مدرن، بسیاری از کاربران روان‌شناسی تاریک قادر به جذب پیروانی برای خود هستند؛ زیرا این تصور را دارند که دارای نوعی دانش خاص یا مخفی هستند.

این اصل حتی در زمان راسپوتین نیز بسیار باب بود؛ زیرا بُعد عقلانی وقایع کمتر بود و علم در مقیاس کمتری توسعه یافته بود. این امر اعتبار بیشتری به تصور راسپوتین به عنوان فردی الهی و عرفانی می‌داد. امروزه دانشجویان روان‌شناسی تاریک به راحتی قادر خواهند بود بین این تصور افراد از قدرت خارق‌العاده راسپوتین و رهبران مشابه کاریزماتیک در عصر مدرن، نگرش‌های مشابهی را یافت کنند.

ارتباط بین قدرت روان‌شناسی تاریک و سوءاستفاده‌های جنسی راسپوتین روشن است. وی مانند تعداد بی‌شماری از افراد در طول تاریخ، از نفوذ روان‌شناسی تاریک خود برای هرزگی و افراط و تفریط استفاده کرده است. تصادفی نیست که رهبران فرقه در سراسر جهان اغلب به این موضوع شهرت داشته‌اند. راسپوتین نمونه‌ای بدنام از این اصل است، اما او به هیچ وجه اولین شخصی نیست که آن را عملی کرده است.

سازمان سیا^{۳۴} از شما می‌خواهد که مردم را بکشید - ام. کی. اولترا

حقایق

این واقعیت که این مطالعه موردی حتی وجود دارد تکان‌دهنده است. وقتی از ام. کی. اولترا^{۳۵} صحبت می‌کنیم، دقیقاً در مورد چه موضوعی بحث می‌کنیم؟ ام. کی. اولترا

چیزی کمتر از تلاش‌های طولانی‌مدت و شدید سازمان‌سیا برای درک و توسعه تکنیک‌های کنترل ذهن نیست. این مسئله ممکن است کاملاً شبیه صدای جغجغه‌های یک فرد پارانویید باشد که کلاهی مخفی بر سر دارد، درواقع حقیقت چیزی جدای از این مسئله هم نیست. درباره‌ام. کی. اولترا تحقیق کنید، آن‌وقت خواهید دید که این برنامه بسیار واقعی است. با یادگیری درس‌هایی از این مورد، خواهیم دید که حتی «متمدن‌ترین» ملت‌ها، قدرت شستشوی مغزی را تشخیص داده و سعی در استفاده از آن برای اهداف خود دارند.

اگر باور کردن ایده یک برنامه مخفی از سمت سازمان‌سیا، برای کنترل ذهن سخت به نظر برسد، دانستن جزئیات برنامه حتی سخت‌تر از آن به نظر می‌رسد. سازمان‌سیا تلاش کرد تا طیف گسترده‌ای از تکنیک‌های کنترل ذهن را توسعه، آزمایش و درک کند؛ از جمله مواردی که کاملاً فیزیکی هستند مانند؛ کمبود خواب و آن‌هایی که روان‌شناسی هستند، مانند؛ از بین بردن هویت افراد به واسطه استفاده از دارویی مانند «سرم‌های حقیقت^{۳۶}» و موارد مشابه.

آیا این امکان وجود دارد که این برنامه تحقیقاتی در برخی موارد به مناسب‌ترین و اخلاقی‌ترین شکل ممکن انجام شده باشد؟ خیر امکان ندارد! این برنامه کاملاً غیرقانونی و غیراخلاقی بوده است. چقدر غیراخلاقی؟ خوراندن مخفیانه LSD^{۳۷} و سایر مواد روان‌گردان مشابه به شهروندان آمریکایی از مشخصه‌های این برنامه بود.

برخی از جنبه‌های اثبات نشده برنامه ام. کی. اولترا از همه نگران‌کننده‌تر است. نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید سازمان سیا توانسته به وسیله هیپنوتیزم مردی به نام سیرهان^{۳۸} را به سمت ترور یکی از اعضای خانواده کندی سوق دهد. شاهدان معتبر، از جمله روان‌شناسان اظهار داشتند که در طی قتل و مراحل محاکمه، سیرهان به وضوح تحت تأثیر هیپنوتیزم بوده است.

سیرهان اظهار داشت که از اتفاقاتی که افتاده هیچ خاطره‌ای ندارد و به یاد نمی‌آورد که اظهاراتی را که در پرونده ثبت شده بیان کرده باشد.

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

سازمان سیا با استفاده از تکنیک‌های کنترل ذهن و تحقیق در مورد اثربخشی آن‌ها به زمینه‌سازی برای روش‌های تأثیرگذار مدرن کمک کرده است. به عنوان مثال؛ ام. کی. اولترا در استفاده از ترکیب مواد مخدر و تکنیک‌های روان‌شناسی برای تأثیرگذاری بر یک هدف، از پیشگامان استفاده از این ابزارها برای تخلیه اطلاعات از افراد محسوب می‌شود. برخی از روان‌شناسان مدرن قادرند از این ترکیب به روش‌های مثبتی برای درمان اختلالات روان‌شناسی استفاده کنند.

جالب اینجاست که ام. کی. اولترا همچنان به وضوح تاکتیک‌های نفوذ سیاسی ماکیاوولی، حتی در آمریکای امروزی به حیات خود ادامه داده و می‌درخشد. ایالات متحده آمریکا،

اغلب خود را کشوری کاملاً اخلاقی نشان می‌دهد که به طرز عجیبی آمادگی سازش با ارزش‌های آزادی‌خواهانه و برابری را ندارد. آنچه ام. کی. اولترا به نمایش می‌گذارد این حقیقت است که سازمان سیا مایل است رویکرد ماکیاولیایی را در پیش بگیرد و از این‌رو درملاءعام کارهایی انجام می‌دهد که به‌طور کلی با روش‌های مخفی خود در تضاد است. از جمله این سیاست‌ها، استفاده سازمان سیا از داروهای روان‌گردان خطرناک بدون رضایت و آگاهی شهروندان آمریکایی است. اگر روزی جنبه‌های درگیری سیرهان سیرهان در پروژه ام. کی. اولترا تأیید شود، احتمالات ترسناکی آشکار می‌شوند. چنین اثباتی فراتر از سایه‌ای از تردید این مطلب را تأیید می‌کند که می‌توان از هیپنوتیزم برای تأثیر مستقیم بر افراد برای انجام اعمال تروریستی استفاده کرد. امروزه تلاش‌های بسیاری برای تأیید یا رد این ادعا انجام شده است. دارن براون^{۳۹} هیپنوتیزور مدرن ادعا می‌کند که این مسئله تحت تأثیر ام. کی. اولترا انجام شده، اما این ادعا ممکن است به دلیل امکان توهم مردود شناخته شود.

اسرار روان‌شناسی کلاهبرداران حقایق

این واقعیت که «Con Artists»^{۴۰} با قسمت دوم عنوان خود شناخته می‌شوند، گواه سطح مهارت‌های روان‌شناسی تاریکی است که این افراد به آن دسترسی دارند. این مسئله غالباً به میزان عمیقی محققان روان‌شناسی مدرن را متعجب می‌کند که بسیاری از کلاهبرداران حرفه‌ای در طول تاریخ، طبق اصولی از تأثیرگذاری عمل کرده‌اند که اخیراً توسط دانش مدرن اثبات شده است. نشانه‌های واضحی وجود دارد که بسیاری از بدنام‌ترین کلاهبرداران تاریخ با تسلط کامل، بر اساس اصولی از ترفندهای تأثیرگذاری در تکنیک روان‌شناسی

تاریک عمل کرده‌اند که دنیای مدرن به‌تازگی آن‌ها را کشف کرده است.

آیا تاکنون نام طرح پونزی^{۴۱} را شنیده‌اید؟ این نام از شخصی به نام چارلز پونزی گرفته شده است که توانست یک ایده کلاهبرداری بزرگ را به نام خود به ثبت برساند. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های ایده پونزی، تمایل چارلز به استفاده از قدرت فرافکنی و نمایش اعتماد به نفس برای برون‌رفت از تنگنا بود. به عنوان مثال، یک بار گروهی از سرمایه‌گذاران عصبانی وارد محل کار چارلز شدند؛ چارلز به جای اینکه مانند بسیاری از مردم در این شرایط وحشت کند، توانست آرامش خود را حفظ کرده و با رفتار آرام و الهام‌بخش خود، جمعیت را جمع‌وجور و آرام کند.

شفادهندگان از آنجاکه برای آسیب‌پذیر شدن قربانیان جهت رسیدن به اهداف خود دعا می‌کنند، شباهت‌های بسیاری با چارلز پونزی دارند. در حالی که پونزی از استیصال قربانیان خود برای رسیدن به پول و موفقیت مالی استفاده می‌کرد، شفا دهندگان از بیماری و بدبختی و تمایل قربانی به تجربیات مذهبی در زمان درماندگی، استفاده کرده و رویکردهای اسفناک‌تری را برای دست‌کاری آن‌ها به کار می‌بندند.

پیامدهای مواجهه با یک شفا دهنده متقلب در واقع می‌تواند بسیار جدی باشد. بسیاری از داستان‌ها در مورد افرادی وجود دارد که معتقد بوده‌اند در اثر تماس با یک شفا دهنده بهبود یافته‌اند و مصرف دارو را متوقف کرده یا برای نشان دادن اعتماد و اعتقاد خود کارهای خطرناک دیگری انجام داده‌اند که متأسفانه تعداد بسیاری از آن‌ها بر اثر خطرات جانی این مسئله زندگی خود را از دست داده‌اند.

یکی دیگر از کلاه‌برداران معروف و بدنام صفحات تاریخ، گریگور مک‌گرگور^{۴۲} است. او اولین نمونه شناخته شده از

افرادی است که چیزهایی به اشخاص ثروتمند می‌فروخت که وجود نداشتند. اگر تابه‌حال داستان‌های کلاه‌بردارانی را شنیده‌اید که بناهای برجسته‌ای مانند برج ایفل یا پُل بروکلین را به افراد ساده‌لوح و ثروتمند می‌فروشتند، گریگور مک‌گرگور پدرخوانده این نوع معاملات است.

روش کار او به این صورت بود که خود را عضوی از اشراف‌زادگان جزایری معرفی می‌کرد که وجود خارجی نداشتند. به این ترتیب او می‌توانست افراد ثروتمند را برای تأمین بودجه سفر به این جزایر متقاعد کند، درحالی‌که کاملاً می‌دانست که چنین جایی وجود ندارد؛ اما نکته جالب این است که دقیقاً چگونه داستان مک‌گرگور یک مطالعه موردی ارزشمند در روان‌شناسی تاریک محسوب می‌شود؟

دلیل عمده جالب بودن داستان مک‌گرگور از آن جهت است که او شخصیت بسیار موجهی برای قربانیان خود داشت. او می‌دانست که چگونه به‌طور دقیق و کامل بر روان قربانیان در جهت رسیدن به منافع خود کار کند. به‌طوری‌که آن‌ها حتی پس از تصمیم برای بازدید از جزایری که وجود خارجی نداشت؛ به شدت از مک‌گرگور در برابر عموم دفاع می‌کردند! این نشان‌دهنده سطح پیشرفته توانایی او در استفاده از تکنیک دست‌کاری پنهان عاطفی است.

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

درس‌هایی بسیاری در مورد روان‌شناسی تاریک وجود دارد که می‌توان از کلاه‌برداران آموخت. توانایی آن‌ها در تأثیر روان‌شناسی بر افراد دیگر به حدی بوده که حتی محققان روان‌شناسی مدرن با بررسی میزان توانایی کلاه‌برداران در استفاده از یافته‌های روان‌شناسی مدرن قبل از تأیید علمی این ابراز اظهار تعجب کرده‌اند.

پرونده پونزی نشان‌دهنده اهمیت یافتن یک قربانی با در صد آسیب‌پذیری بالا، بهره‌برداری بی‌رحمانه از آن آسیب‌پذیری و انجام این کار به روشی است که بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی خیانت محسوب می‌شود. مورد پونزی مثالی از یک کتاب راهنماست که نشان می‌دهد چگونه می‌توان با استفاده از اعتماد به نفس بالا، اعمال کنترل‌شده و اجتناب از نگرانی در هر شرایطی، احتمال کلاهبرداری را افزایش داد. داستان پونزی همچنین بیانگر این مفهوم است که کلاه‌برداران حرفه‌ای می‌توانند کلاه‌برداری‌های خود را برای دهه‌ها ادامه داده؛ بدون اینکه در معرض دید قرار گیرند.

بررسی مورد شفا‌دهندگان، بینشی عمیق در مورد ذهنیات قربانیان ارائه می‌دهند. این شفا‌دهنده‌ها تا حدی قانع‌کننده رفتار می‌کنند که قربانیان آن‌ها تصمیمات زیان‌بار پزشکی گرفته و حتی در نتیجه این تصمیمات جان خود را از دست می‌دهند. شفا‌دهندگان همچنین نشان می‌دهند که چرا بسیاری از مردم در معرض نفوذ فرقه‌های کاریزماتیک قرار می‌گیرند. هنگامی که یک اعتقاد معنوی قوی با نیاز واقعی دنیوی آمیخته شود، مانند نیاز به رهایی از یک بیماری، می‌تواند افراد را به سمت اتخاذ تدابیر نامعقولی سوق دهد.

در نهایت، بررسی مورد مک‌گرگور، بینشی جالب در مورد قدرت استفاده از منافع شخصی افراد علیه آن‌ها ارائه می‌دهد. علی‌رغم این واقعیت که سرمایه‌گذاران ثروتمند او مورد سوء استفاده مالی قرار گرفته؛ وقت خود را هدر داده و احمقانه به نظر می‌رسیدند، با این وجود همچنان به دفاع علنی از مک‌گرگور ادامه می‌دادند!

درس روان‌شناسی تاریکی که می‌توانیم از این وقایع بگیریم چیست؟ اگر قربانی‌ای پیدا شود که دارای مقام و منزلت بالایی باشد و از دیدگاه خود نظرات بالایی داشته باشد، بعید

است اعتراف کند که فریب خورده است. این دسته از افراد حتی شکل واقعی حوادث را در ذهن خود تأیید نمی‌کنند! جالب اینجاست که این داستان، نمونه‌ای از چگونگی استفاده از خودشیفتگی افراد علیه آنهاست!

جامعه‌ستیزان مقدس‌نما

حقایق

از آنجا که اصطلاح «جامعه‌ستیز» در کاربردهای رایج روان‌شناسی و همچنین در تخیل عامه، با بار منفی همراه است. بولبی^{۴۳}، یکی از قدیمی‌ترین روان‌شناسان برجسته، این مفهوم را به محرومیت از توجه مادر در دوران کودکی مرتبط دانسته و اظهار کرده که چنین افرادی معمولاً به‌عنوان یک بزه‌کار بزرگ می‌شوند که برای جامعه بار سنگینی محسوب می‌شوند.

اندی مک ناب^{۴۴} یک نمونه جذاب از یک جامعه‌ستیز است که در صورت وجود چنین چیزی، بسیاری از او به‌عنوان «یک جامعه‌ستیز خوب» یاد می‌کنند. مک ناب قبل از اینکه به‌عنوان یک جوان به ارتش برود، از کودکی رها شد و در کام یک زندگی جنایت‌کارانه فرو رفت. وی از طریق صفوف قیام به واحد ویژه نخبگان SAS^{۴۵} انگلیس پیوست. بعد از بازنشستگی از دنیای نیروهای مسلح، مک ناب به یک مؤلف، نمایشنامه‌نویس و کارآفرین موفق تبدیل شده است.

دکتر داتون یکی از محققان برجسته روان‌شناسی انگلیس است. او در یک کتاب با مک ناب همکاری مشترکی داشت که در آن به بررسی ایده جامعه‌ستیز خوب پرداختند. برخی از صفات جامعه‌ستیزی در بعضی از شرایط درواقع مفید بودند. این مفهوم تا حدی انقلابی است؛ زیرا پیامدها و مزایای

مثبت جنبه‌ای از روان‌شناسی تاریک را که معمولاً به‌طور گسترده مورد سوءاستفاده قرار گرفته، کشف می‌کند.

داتون و مک ناب توانستند چند زمینه را شناسایی کنند که در آن‌ها احساس می‌کردند صفات روان‌شناسی تاریکی که به جامعه‌ستیزان اعطا شده، منجر به یک مزیت عملی می‌شود. به‌عنوان مثال؛ در مواقعی که باید به یک بحران اضطراری پاسخ داده شود؛ بعید است که اکثر افراد منظم و همچنین روان‌پزشکان عملکرد خوبی داشته باشند. این امر به دلیل وجود ترس در ذهن آن‌ها است که باعث تردید و دودلی در عملکرد آن‌ها می‌شود. مک ناب توانست توضیح دهد که جامعه‌ستیزان این توانایی را دارند که به اختیار خود واکنش به ترس را از بین ببرند. این توانایی به جامعه‌ستیزان این اجازه را می‌دهد تا در موقعیت‌هایی که برای اکثر مردم بیش‌ازحد طاقت‌فرسا است؛ با آرامش کار کنند.

زمینه‌های فعالیت مالی با ریسک بالا؛ مانند مدیریت صندوق‌های سرمایه، یکی دیگر از زمینه‌هایی است که مک ناب و داتون آن را برای جامعه‌ستیزان مناسب تشخیص دادند. یکی از ویژگی‌های جامعه‌ستیزان تصمیم‌گیری‌های آنی است. معمولاً تصمیمات پرخطر با کمی تردید یا ترس گرفته می‌شوند. در یک زمینه اشتباه تصمیمات آنی، بدون تردید می‌تواند منجر به قتل شود؛ اما در یک زمینه مناسب این امر می‌تواند منجر به میلیون‌ها دلار سود در بازارهای مالی شود.

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

بسیاری از بینش‌های روان‌شناسی تاریک را می‌توان از کارهای مک ناب و داتون دریافت کرد. همکاری آن‌ها برای دنیای روان‌شناسی تاریک بسیار مفید است؛ زیرا دانش تئوری محققان را با تجربه عملی و حکایت‌های دست‌اول یک

جامعه‌ستیز واقعی ترکیب می‌کند که از ویژگی‌های خود برای پیشرفت در جهان، در بیش از یک زمینه استفاده کرده است. این نشان می‌دهد که شیوه‌ای که ویژگی‌های تاریک جامعه‌ستیزی در هر فرد مشخصی نمود پیدا می‌کند تا حد زیادی به شرایطی که فرد در آن قرار گرفته بستگی دارد. اگر کسی با اختلال جامعه‌ستیزی متولد شود و همچنین فاقد مزایا و فرصت‌های سازنده باشد، احتمال دارد به فردی خطرناک مانند تد باندی تبدیل شود. اگر یک جامعه‌ستیز بتواند انگیزه‌های خود را به سمت شغلی مناسب هدایت کند، در این صورت احتمالاً به یک موفقیت متعارف در زندگی مانند اندی مک ناب دست می‌یابد.

چگونه یک مظنون به قتل کوکائینی، تکنیک NLP را ابداع کرد

حقایق

در بخش قبلی این کتاب، ما مفهوم هیپنوتیزم را به‌عنوان موضوعی که وجود دارد و می‌تواند توسط پزشکان روان‌شناسی تاریک برای تأثیر بر اطرافیان استفاده شود مورد بررسی قرار دادیم. NLP یا برنامه‌نویسی عصبی زبان، یکی از اصلی‌ترین تکنیک‌هایی است که هیپنوتیزورها برای تأثیرگذاری بر دیگران از آن استفاده می‌کنند. این تکنیک، جذاب و ارزش شناختن دارد. مطالعه موردی یکی از بنیان‌گذاران این تکنیک، ریچارد بندلر^{۴۶}، بینش عمیقی در مورد مفهوم تأثیر هیپنوتیزم و سایر زمینه‌های آن بر روان‌شناسی تاریک ارائه می‌دهد.

ریچارد بندلر یک شخصیت بحث‌برانگیز و نمونه‌ای از یک کتاب راهنما است که نشان می‌دهد چگونه کاربران روان‌شناسی تاریک قادر به ارائه تصویری از زندگی خود

هستند که در حقیقت ممکن است کاملاً متفاوت باشد. بیایید این دوگانگی را بررسی کنیم.

ریچارد بندلر ادعا می‌کند که طیف وسیعی از دستاوردهای درمانی چشمگیر مانند؛ عدم نیاز به استفاده از صندلی چرخ‌دار و بهبود بیمارانی مانند اسکیزوفرنیک با استفاده از تکنیک‌های غیرمتعارف و نوآورانه که توسط دنیای روان‌شناسی رایج کنار گذاشته شده ارائه کرده است. به دلیل این دستاوردها، بسیاری از افرادی که اطلاعات زیادی در مورد بندلر ندارند، انتظار دارند که او شخصیتی پدربزرگ گونه با خلق‌وخوی ملایم و مهربان باشد که زندگی مثبتی دارد.

اما حقیقت در مورد بندلر بسیار پیچیده‌تر از آن است که انتظار می‌رود. او در محیط‌های وحشتناکی بزرگ شده که در آن توسط افراد مختلفی مورد تجاوز فیزیکی قرار گرفته است. او همچنین با نقض بسیاری از قوانینی که غالباً ادعا می‌کند قادر به اصلاح زندگی افراد است، زندگی می‌کند.

به‌عنوان مثال، بندلر ادعا می‌کند NLP و سایر تکنیک‌های مشابهی که روی آن‌ها کار کرده قادر به درمان عادت‌های بد و ناسالم در زندگی افراد است. با وجود این، بندلر سال‌هاست که سیگار می‌کشد. البته مصرف سیگار تنها عیب او نیست، بندلر یک مصرف‌کنندهٔ کوکائین بوده که به‌طور عمومی این قضیه را پذیرفته است، این یک ویژگی جالب برای یک هیپنوتیزور مشهور است.

شاید تاریک‌ترین و درعین‌حال جذاب‌ترین حادثه از سابقهٔ بندلر، محاکمهٔ قتل باشد که با آن روبه‌رو شده است. آنچه جای بحث ندارد این است که زنی با استفاده از اسلحه بندلر مورد اصابت گلوله قرار گرفته. بندلر از این جنایت تبرئه شد و اصرار داشت که فروشندهٔ کوکائین از اسلحهٔ او برای انجام

قتل استفاده کرده است. هنگام یادآوری این حادثه، بندلر به جای اشاره به جدی بودن ماجرا بیشتر درباره مدت زمانی که هیئت منصفه برای اعلام حکم برائت او صرف کردند صحبت می کند.

استفاده بندلر از مواد مخدر جالب توجه است زیرا وی تنها شخصیت برجسته در زمینه روان شناسی نیست که چنین کاری انجام می دهد. زیگموند فروید، مبتکر روانکاوی مدرن، در واقع یک فرد علاقه مند به کوکائین بود و اصرار داشت که برای استفاده درمانی مناسب است. این دو نفر نمونه کتاب راهنمایی هستند که نشان می دهد چگونه پیشگامان حوزه روان شناسی تاریک نمی توانند توسط قوانین جامعه مهار شوند و تعیین کنند که برای زندگی شخصی خودشان چه چیزی مجاز است و چه چیزی غیر مجاز نیست.

شناخت و پیوندهایی به روان شناسی تاریک

بسیاری از بینش ها راجع به دنیای روان شناسی تاریک به طور کلی و هیپنوتیزم به طور خاص، می تواند از مطالعه موردی ریچارد بندلر گرفته شود. شاید قابل توجه ترین جنبه شخصیت و توانایی زندگی او، ایجاد واکنش های کاملاً متفاوت در مردم باشد. برخی از افراد به شدت به او ارادت دارند و به طور داوطلبانه مقدار زیادی از پول و زمان خود را صرف مراوده با او می کنند. دیگران او را به عنوان یکی از خطرناک ترین افراد در جهان می دانند؛ یک مصرف کننده مواد مخدر که در قتل دست داشته و دارای شگفت انگیزترین قدرت نفوذی است که تاکنون دیده شده است.

چیزی که در مورد ریچارد بندلر مسلم است این است که وی استاد مفهوم مدل سازی مجدد در NLP بوده است. هنگامی که از او در مورد اعتیاد به کوکائین سؤال می شود، او سریعاً به این مسئله اشاره می کند که بیشتر به غذاهایی مانند

آب‌نبات و بادام‌زمینی معتاد بوده و اصرار دارد که این‌ها برای سلامتی او بدتر هستند! در نظر اول، این اصرار نشان می‌دهد که بندلر چگونه می‌تواند با استفاده از تکنیک مدل‌سازی مجدد، یک موقعیت جدی را به موضوعی ساده‌تر و حتی منطقی تبدیل کند.

با این حال با کنکاش بیشتر شما متوجه خواهید شد که فروشندهٔ کوکاکین با استفاده از اسلحهٔ بندلر کسی را کشته است و بندلر به دلیل این قتل در دادگاه محاکمه شده؛ اما علی‌رغم شدت این وضعیت و از بین رفتن جان یک انسان، بندلر قادر است با استفاده از الگوی مدل‌سازی مجدد به راحتی کوکائین را به بادام‌زمینی مرتبط کند.

داستان بندلر همچنین نمونهٔ بارزی از چگونگی توانایی هیپنوتیزورهای ماهر و کاربران NLP برای کنترل نقطهٔ تمرکز افرادی است که مورد استفاده قرار می‌دهند. بندلر اغلب می‌تواند بی‌اعتنایی خود را نسبت به سؤالات مربوط به زندگی شخصی خود ابراز کند، او اصرار دارد که در طول سال‌ها به هزاران نفر کمک کرده است و همین مسئله باعث می‌شود که عمدتاً رذایل شخصی وی نادیده گرفته شود. این استدلال در نگاه اول منطقی به نظر می‌رسد؛ اما پس از آن واقعیت سیگار کشیدن بندلر، مصرف مواد مخدر، جذابیت خود را در مقابل این مسئله که او سهمی در خلق تکنیک NLP داشته از دست می‌دهد.

حوزهٔ دیگری از روان‌شناسی تاریک که بندلر شاید استاد آن باشد، کنترل ذهن به شیوهٔ غیرکلامی است. نمونه‌های بی‌شماری از بیماران بندلر وجود دارند که ادعا می‌کنند تجربیاتی با او داشته‌اند که مسیر زندگی آن‌ها را تغییر داده است؛ اما آن تجربه را درک نکرده، به خاطر نمی‌آورند و نمی‌توانند توضیح دهند. داشتن چنین تأثیر عمیقی بر مردم

بدون اینکه هیچ ایده‌ای درباره آنچه واقعاً اتفاق افتاده است وجود داشته باشد از ویژگی‌های اصلی کنترل غیرکلامی ذهن است. هرکسی که به قدرت و موجودیت این روش شک دارد، فقط باید قدرت بندلر و داستان‌های بی‌پایانی که درباره تسلط او روایت می‌شود را در نظر بگیرد.

افشای روش‌های کنترل ذهنی فرقه‌ها

حقایق

در فصل‌های قبلی این کتاب نحوه استفاده فرقه‌ها از تکنیک‌های شستشوی مغزی برای جذب اعضای جدید را بررسی کردیم. اکنون برخی از مطالعات موردی درباره فرقه‌های خاص و تکنیک‌هایی که آن‌ها برای کسب بینش در مورد روش‌های شستشوی مغزی متناسب با دستور کار یک گروه خاص استفاده می‌کنند، بررسی خواهیم کرد.

کو کلاکس کلن^{۴۷} یا ک. ک. ک یک گروه حامی برتری نژاد سفیدپوستان است که فعالیت‌های مخفی و زیرزمینی خود را از دهه‌های قبل آغاز کرده است. مأموران گزینشگر ک. ک. ک تمایل دارند از روش‌های کلاسیک شستشوی مغزی برای دستیابی به اهداف و مقاصد خود استفاده کنند. با نگاهی به روش استفاده آن‌ها از این تکنیک‌ها به‌خوبی درک می‌کنیم که چگونه می‌توان روند متناسب با یک دستورکار ویژه را تنظیم کرد.

مانند تمام روش‌های شستشوی مغزی، ک. ک. ک با پیدا کردن هدف مناسب برای شستشوی مغزی کار خود را آغاز می‌کند. این شخص غالباً یک مرد سفیدپوست جوان خواهد بود که خوش‌شانس است. برخی از اهداف مشترک برای این گروه یافتن مردانی است که اخیراً شغل خود را ازدست‌داده یا نوع دیگری از بدبختی را تجربه کرده‌اند.

مأمور ک. ک. در ابتدا با پرهیز از ذکر نام گروه، کار خود را آغاز می‌کند. آن‌ها به راحتی تحت عنوان یک دوست و همسایه نگران که می‌خواهد در مواقع ضروری به شما کمک کند، به هدف خود می‌رسند. مأمور ک. ک. به آرامی دلایل عدم رضایت افراد را کشف کرده و شروع به پیوند دادن آن‌ها با نژادهای دیگر می‌کند. به عنوان مثال اگر سوژه مورد نظر شغل خود را ازدست داده باشد، مأمور به آرامی سوژه را مطمئن می‌کند این موضوع به دلیل حضور نژادهای دیگر در آمریکا اتفاق افتاده است.

با گذشت زمان، مأمور ک. ک. شروع به کشف ایده‌های نژادپرستانه دیگر در ارتباط با سوژه مورد نظر می‌کند، اما این کار همیشه تحت پوشش «ترویج پیوند برادری سفیدپوستان» و «همبستگی با مردم خود» انجام خواهد شد. بسته به نحوه پاسخگویی سوژه به مفاهیم این چنینی و اینکه آیا سوژه مورد نظر، فرد مورد اطمینانی برای گروه تشخیص داده شده یا خیر، به تدریج ممکن است دعوت نامه‌ای برای حضور در برخی از برنامه‌های فرقه دریافت کرده و با اعضای دیگر ملاقات کند و به این ترتیب متوجه می‌شود که آیا سازمان برای آن‌ها مناسب است یا خیر.

روند گزینش ک. ک. نمونه بارزی از چگونگی شباهت فرقه‌ها و گروه‌های سیاسی افراطی به ماهیت و نحوه استفاده از شستشوی مغزی برای جذب نیروهای جدید است. معبد پیپلز در جونز تاون^{۴۸} نمونه دیگری از نحوه فعالیت فرقه‌هاست که اغلب به واسطه مسائل عرفانی پیروان را به خود جلب کرده و آن‌ها را وادار به انجام اعمال افراطی می‌کنند.

جیم جونز رهبر یک فرقه کاریزماتیک بود که توانست زمین، قدرت و نفوذ بسیار زیادی کسب کند. همان‌طور که ک. ک.

ک مرزهای یک فرقه، یک گروه سیاسی و یک سازمان تروریستی را از بین برد؛ جونز تون نیز گروهی بود که مخلوطی از سیاست‌های افراطی جناح چپ، انتظار ظهور و مفاهیم معنوی مبهم، مانند خودکشی و تناسخ مجدد را نشان می‌داد.

روش‌های جیم جونز گواهی دیگری بر قدرت تدریجی در فرایند شستشوی مغزی است. جونز در ابتدا با کاوش در ایده‌های منطقی سیاسی و اطمینان از حمایت افراد نسبت به مفاهیم جایگزین مانند؛ گرایش‌های چپ گرایانه رادیکال، توانست علاقه افراد را به خود جلب کند. افراد تازه‌وارد سازمان به آرامی عقل و آزادی خود را تسلیم او کردند که همین امر منجر به اقدام نهایی تکان دهنده خودکشی دسته‌جمعی شد ^{۴۹}.

جونز تون به روشی خاتمه یافت که به طرز فجیعی در آیین‌ها متداول است - خودکشی دسته‌جمعی - جونز پس از التماس از پیروان خود برای انجام یک ترور سیاسی، سازمان خود را به یک خودکشی دسته‌جمعی هدایت کرد. مادران، نوزادان خود را به وسیله ماده کشنده سیانور که با طعم‌دهنده‌های شیرین‌کننده ترکیب شده بود مسموم کردند. ^{۵۰} جونز با شلیک یک گلوله در مغزش به زندگی خود پایان داد. جونز تون هشدار و واضح از خطرات روان‌شناسی تاریک را ارائه می‌دهد. رهبران کاریزماتیک که دچار اختلال شخصیتی پارانویا هستند؛ به استقلال و قدرت اعجاب‌انگیزی برای کنترل دیگران دست می‌یابند و هنگامی که این مسئله با سطح بالایی از انزوا از جوامع بزرگ‌تر ترکیب می‌شود؛ می‌تواند منجر به وقایع غیرقابل‌تصور و مانند کشتار دسته‌جمعی کودکان به وسیله سم شود.

یکی از تکان‌دهنده‌ترین و مشهورترین نمونه‌های قدرت انزوا برای دستیابی به اهداف یک گروه، مورد پتی هرست^{۵۱} است. هرست قبل از اینکه توسط یک گروه حاشیه‌ای سیاسی - مذهبی معروف به اس. ال. ای^{۵۲} ربوده شود، در یک خانواده مشهور و قابل‌احترام بزرگ شد.

آدم‌ربایی و وقایع بعدی پیرامون هرست، گواه روش‌های شستشوی مغزی در عمل است. در جریان این آدم‌ربایی، او با خشونت مورد حمله قرار گرفت. پس از انتقال به مقر اس. ال. ای، وی را کاملاً در انزوا و با چشم‌پند در کمد نگه داشتند. این انزوای شدید و محرومیت حسی برای مدتی ادامه داشت تا اینکه اس. ال. ای به هرست اطلاع داد که احتمالاً کشته خواهد شد.

به تدریج، گروه اجازه داد که هرست با بحث‌های سیاسی همراه شود و سرانجام انتخاب عضویت در این گروه به او داده شد. تنها پس از پذیرش این امر به انتخاب خودش، این اجازه به او داده شد که چشم‌پندش را برداشته و با چشمان باز به اسیرکنندگان خود نگاه کند. پس از اعلام «وفاداری» شکنجه‌های شدید جسمی و روحی به صورت تجاوز و استعمال مواد مخدر آغاز شد.

نتیجه نهایی این افراط فیزیکی و سیاسی در شستشوی مغزی، این شد که هرست که زمانی فردی مورد احترام بود که به دیگران احترام می‌گذاشت؛ تبدیل به آدمی شد که در طیف وسیعی از جنایات اس. ال. ای، از جمله سرقت بانک شرکت کرد که در آن با استفاده از یک مسلسل به طرز خشونت‌باری مردم را تهدید می‌کرد.

یکی از جالب‌ترین جنبه‌های پرونده هرست، شواهد تجربی تأثیر شستشوی مغزی است که پس از دستگیری نهایی وی در دسترس قرار گرفت. روان‌پزشکان توانستند به طور قطعی

نشان دهند که به دنبال روند شستشوی مغزی، ضریب هوشی هرست کاهش یافته و به حالتی رسیده است که وی تبدیل به یک «زامبی» شده است. این تأثیر چنان شدید بود که در حکم هرست تخفیف قائل شدند و او سرانجام مورد بخشش کامل رئیس‌جمهور قرار گرفت.

شناخت و پیوندهایی به روان‌شناسی تاریک

تکنیک‌های شستشوی مغزی فرقه‌های افراطی، بینشی بی‌نظیر نسبت به استفاده و تأثیر روان‌شناسی تاریک ارائه می‌دهد. مطالعه موردی ک. ک. نشان می‌دهد که چگونه عاملان شستشوی مغزی قادر به یافتن ماهرانه نقاط ضعف در زندگی یک قربانی هستند و بی‌رحمانه از آن سوءاستفاده کرده تا قربانی را به سمت خواسته گروه تسلیم کنند. روش‌های مورد اشاره آن‌ها نشان می‌دهد که در پس هر رویدادی چه نوع انگیزه خاص ایدئولوژیک یا سیاسی وجود دارد. تکنیک شستشوی مغزی به نسبت مأموری که جهت این امر گزینش می‌شود از درجه اهمیت کمتری برخوردار است، چراکه یک مأمور ماهر، با صبوری و حوصله زیاد قادر به تسلیم کردن یک قربانی آسیب‌پذیر در برابر خواسته‌های گروه است.

فاجعه جونز تون نشان می‌دهد که چگونه انزوا می‌تواند منجر به جنون مطلق شود. همان‌طور که مأموران شستشوی مغزی مدرن مانند داعش مردم را تا مرزی منزوی می‌کنند که جان خود را برای یک هدف سیاسی فدا می‌کنند. طرح اصلی این سیستم شستشوی مغزی توسط جونز پایه‌گذاری شده است. بازی نهایی جیم جونز نشان می‌دهد که چگونه رهبران کنترل‌گر فرقه‌ها و نمایش نهایی قدرت و نفوذ آن‌ها، در اکثر مواقع منجر به مرگ افراد بسیاری می‌شود.

مطالعه موردی پتی هرست و اس. ال. ای نشان می‌دهد که چگونه شستشوی مغزی می‌تواند مسیری نیرومندتر و

سریع‌تری را نسبت به مسیر سنتی تدریجی طی کند. این مسئله نشان‌دهنده قدرت سندرم استکهلم است که این‌طور به نظر می‌رسید که هرست «مشتاقانه» مطابق میل اسیرکنندگان خود عمل کرده است؛ خصوصاً در زمانی که دیگر از نظر جسمی محدودیتی برای او وجود نداشت. این یک نشانه واضح است که قیدهای روانی تحمیل‌شده توسط عاملان شستشوی مغزی بسیار قدرتمندتر از قیدوبندهای فیزیکی عمل می‌کند که تابه‌حال وجود داشته است.

نتیجه گیری

آیا نوری در انتهای مسیر دیده می شود؟

مواردی که تا به اینجا آموختیم

- اکنون شما نقشه‌ای از خطرناک‌ترین ذهن‌هایی که تاکنون وجود داشته‌اند در اختیار دارید.
 - شما اصولی را می‌شناسید که زیربنای دنیای روان‌شناسی تاریک است.
 - شما می‌دانید که چگونه این اصول در شرایط مختلف اعمال و اصلاح می‌شوند.
 - شما قادر هستید صفات افرادی را که احتمالاً به دنبال اعمال قدرت روانی تاریک خود بر شما هستند تشخیص دهید.
- مطالعات موردی که در فصل آخر به بررسی آن پرداختیم؛ تلاشی بود در جهت ارائه بینشی روشن در خصوص مرزهای روان‌شناسی تاریک و نحوه استفاده از آن‌ها در طول تاریخ بشر.

سپر یا شمشیر؟

هر کدام از خوانندگان این کتاب تجربه متفاوتی داشته‌اند. آیا احساس یادگیری تاکتیک‌ها و ایده‌های قدرتمند دفاعی که بتوانید از آن‌ها برای محافظت از خود و عزیزانتان در برابر سیاهی‌های دنیا استفاده کنید؛ پیدا کرده‌اید؟ یا تجربه شما کمی ... تاریک‌تر یا هیجان‌انگیزتر بود؟ تجربه شما هرچه بوده است، اکنون واقعیت زندگی را می‌دانید.

برگشتی وجود ندارد.

این کتاب را می‌توان یک قانون برای بازی واقعی زندگی در نظر گرفت.

از هر راهی که می‌خواهید بازی کنید؛ این کاملاً به خود شما بستگی دارد.

نمایه

ا

اغوا ۵۹۰، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۷-۱۱۴، ۱۱۶

ام. کی. اولترا ۱۳۲۰-۱۳۴

ب

بازی تهدید ۴۶۰

بازی دست‌نیافتنی ۵۲۰

بازی‌های روانی ۴۳۰-۴۷، ۴۹، ۵۰

باندی، تد ۱۱۸۰-۱۲۱، ۱۴۰

برنامه‌نویسی مجدد ۷۶۰، ۷۷

بمباران عاطفی ۱۸۰-۲۱

بندلر، ریچارد ۱۴۰۰-۱۴۳

بولبی ۱۳۸۰

پ

پونزی، چارلز ۱۳۵۰، ۱۳۷

پیمایش آینده ۷۷۰

ت

ترغیب منفی ۲۳۰-۳۰

تکنیک ۱۴۳۰-۱۴۰، ۱۱۱، ۷۵، ۷۴ NLP

تکنیک لنگر انداختن ۷۵۰، ۱۱۱

ج

جامعه‌ستیزی ۹۱۰، ۹۳، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

جونز جیمز ۱۴۵۰، ۱۴۷

جونگ اون، کیم ۱۲۲۰، ۱۲۳

خ

خودشیفتگی ۹۱۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰-۱۰۲، ۱۰۸، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۳۷

ر

راسپوتین ۰ ۱۳۰، ۱۳۱

س

سادیسیم (دیگر آزاری) ۰ ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۶

سه گانهٔ تاریک ۰ ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲

ش

شرطی سازی پاولووی ۰ ۷۵

شستشوی مغزی ۰ ۴۰، ۷۹-۸۹، ۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۳

۱۴۴-۱۴۷

ط

طرح پونزی ۰ ۱۳۵

ک

کنترل ذهنی نامحسوس ۰ ۳۳-۳۸، ۴۰

م

ماکیاولیسم ۰ ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۲، ۱۲۳

مک ناب، اندی ۰ ۱۳۸-۱۴۰

مک گرگور، گریگور ۰ ۱۳۶، ۱۳۷

ن

نیازوف، صفر مراد ۰ ۱۲۲

ه

هرست، پتی ۰ ۱۴۶-۱۴۸

هیپنوتیزم ۰ ۶۷-۶۹، ۷۱-۷۳، ۷۶، ۷۸، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۳

۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲

هیتلر، آدولف ۰ ۱۲۲-۱۲۶

۱. Covert Emotional Manipulation
۲. intermittent positive reinforcement
۳. Dark Persuasion
۴. get out clauses
۵. choice close
۶. Patrick Bateman

۷. متن انگلیسی به این صورت آمده که You want to die را با جمله You want to dine جایگزین کرده، در اینجا die به معنای مردن و dine به معنای صرف شام است که بسیار هم آوا هستند -م.

۸. در اینجا باز هم کلمه die به جای dine استفاده شده است -م.

۹. Neuro linguistic programming

۱۰. Pavlovian conditioning

۱۱. Reframing: بر این نکته تأکید دارد که همان طور که ما از زمان تولد تا به امروز بر اساس سبک زندگی و ورودی‌هایی که گرفتیم برنامه‌نویسی شده‌ایم پس قابلیت برنامه‌نویسی مجدد را نیز داریم -م.

۱۲. utopian

۱۳. milk before meat: اصطلاحاتی که در فرقه‌ها و سایر نظام‌های ایدئولوژیک، برای توصیف روند کتمان آموزه از تازه واردین از آن استفاده می‌شود -م.

۱۴. post traumatic stress disorder

۱۵. Stockholm syndrome

۱۶. Machiavellianism

۱۷. psychopathy

۱۸. narcissism

۲۰. Ryan Gosling

۲۱. Will Smith

۲۲. nihilistic attitude: در فلسفه، هیچ‌انگاری، به معنای انکار معنی و ارزش برای هستی و جهان است. پوچ‌انگاری، پوچ‌گرایی، نیست‌انگاری یا نیهیلیسم، برگرفته از واژه لاتین nihil به معنای پوچ، است - م.

۲۳. Ted Bundy

۲۴. James Dobson

۲۵. Saparmurat Niyazov

۲۶. Mein Kampf

۲۷. Kim Jong Un

۲۸. Kim Jong Un

۲۹. False flag operations: به عملیاتی گفته می‌شود که توسط نهادهای نظامی، شبه‌نظامی، اطلاعاتی یا سیاسی به گونه‌ای انجام می‌شود که این تصور به وجود آید که گروه‌ها یا کشورهای دیگری این عملیات را انجام داده‌اند - م.

۳۰. Reichstag Fire: آتش‌سوزی پارلمان آلمان در ۲۷ فوریه ۱۹۳۳ - م.

۳۱. The Prince

۳۲. lone wolf attacks: یک نوع عملیات تروریستی - م.

۳۳. Rasputin

۳۴. CIA (Central Intelligence Agency): سازمان اطلاعات مرکزی، یک سازمان اطلاعات برون‌مرزی غیرنظامی دولت فدرال ایالات متحده آمریکا است که وظیفه‌اش جمع‌آوری، تجزیه و تحلیل و پردازش اطلاعات امنیت ملی، عمدتاً با استفاده از اطلاعات گردآوری‌شده توسط افراد از سرتاسر جهان است - م.

۳۵. MKUltra: اسم رمز برنامه مخفی و غیرقانونی تحقیقاتی بر روی انسان بود؛ که توسط دفتر اطلاعات دانش سازمان سیا انجام می‌شد. این برنامه رسمی دولت آمریکا از سال ۱۹۵۰ آغاز شد و در طول دهه ۶۰ میلادی ادامه یافت و از شهروندان آمریکایی و کانادایی به‌عنوان مورد آزمایش استفاده می‌کرد -م.

۳۶. truth serums: یک نام محاوره‌ای برای طیف وسیعی از داروهای روان‌گردان است که هر یک در تلاش برای به دست آوردن اطلاعات افراد از موضوعاتی که قادر نیستند ارائه دهند یا تمایلی به ارائه آن ندارند، استفاده می‌شود -م.

۳۷. یک نوع قرص روان‌گردان -م.

۳۸. Sirhan Sirhan

۳۹. Derren Brown

۴۰. در زبان انگلیسی Artist به معنای هنرمند است؛ و اصطلاح Con Artists برای اشاره به شخص حقه‌باز، ترفندباز یا کلاه‌بردار به کار می‌رود -م.

۴۱. Ponzi

۴۲. Gregor MacGregor

۴۳. Bowlby

۴۴. Andy McNab

۴۵. Special Air Service: سرویس نیروهای ویژه هوایی بریتانیا است. این نیرو در سال ۱۹۴۱ به‌عنوان یک هنگ تشکیل شد و در سال ۱۹۵۰ به سپاه تبدیل گردید. اس. ای. اس به‌عنوان یکی از الگوهای نیروهای ویژه برای سایر کشورها تلقی می‌شود. وظایف این نیرو شامل مبارزه با تروریسم، عملیات شناسایی محرمانه، اقدام عملی و مبارزه با گروگان‌گیری است -م.

۴۶. Richard Bandler

۴۷. Ku Klux Klan: نام سازمان‌های همبسته‌ای در ایالات متحده آمریکا است که پشتیبان برتری نژاد سفید، یهودستیزی، نژادگرایی، ضدیت با آئین کاتولیک، بومی‌گرایی و نفرت نژادی می‌باشند -م.

۴۸. The People's Temple in Jonestown

۴۹. در این اقدام ۹۱۸ نفر خودکشی دسته‌جمعی کردند -م.
۵۰. در این اقدام چیزی حدود ۳۰۰ کودک توسط مادران خود کشته شدند -م.

۵۱. Patty Hearst: زاده ۲۰ فوریه ۱۹۵۴، هنرپیشه و دختر ویلیام راندولف هرست عضو مجلس نمایندگان ایالات متحده آمریکا بود که با ربوده شدنش توسط «سازمان ارتش آزادی‌بخش همزیست» به شهرت رسید -م.

۵۲. Symbionese Liberation Army: ارتش آزادی‌بخش همزیست -م.